

نمی نشیند و بمناسبت و مقابلهت وی نمی شاید * و لهذا اگر
 تمام عالم خلق و امر که منتهی به شخص اکبر است باز از آن اسباب
 خود در سبادهی این دایره قدم نهاده الی ابد الابد و تکاپوی
 بی قیاس کند و باز حطره سوازه شکر نماید و در خیالش بگذرد
 بحر حرق نرسد کی رونق بخش چنین قصور آگین خود نیابد * و بهر از این
 زبان بفرست بی زبانی خود شده توقیع سبیل **وَانْ نَعْمَ**
نِعْمَةُ اللَّهِ لَا تَحْصَوْهَا از این محکمه آید کی بر بحر خود شاید
 پیش آرد پس ازین مشت تا که شده از حمد و شکر سر
 نمی آید مگر آنچه او تعالی یلطف بهمیم خود بیان امر میفرماید ناچاره
 چاره کار این بچاره آن است که از حول و قوت خود دستبری گشته
 استعالمه تعالی **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** گفته گاهی مرا از جیب
 قصور بیرون نکشد * و نکته و کالت و ذلالت آن حکیم حقیقی که
 خود آن مالکی چون وی بیگون بر عالم است که هر خطی را بر محض
 را بنواخته فرارسیده بدست این تعالی عظمی و اعلی اله و ام
 بعد ازاں کام جان بخشد **وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ**

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَاشْهَد أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَبِسْمِ اللَّهِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاتَّكِبْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
 إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ۝ رَا اَمْدَم و دَمَنَس و مَوَس نَفْس خود
 و رَزَوَن و زَوَدَن اَمَد و دَبَر اَمَد عَرَصَه و جَو و سَا حَب مَقَام
 مَحْمُود و سَلَح حَرِيْدَه اَصْغِيَا و مَطْع قَبِيْده اَخْرَا ۝ م وَنَن اَفْرَا
 جَن اَصْغَا ۝ كَل مَر سَبَد كَلش اَجَنِيَا ۝ مَشْمُون كَنَاب اِيْمَاد
 وَ تَوْبَن ۝ مَقْصُود وَ خَلَاب اَرْشَاد وَ تَقْلِب ۝ طَعْر اِي نَوَاسِيْن وَ تَقْلِب
 وَ تَرْبِيع ۝ حَط كَش و دَا بِن مَد لَيْس و تَلْبِيْخ ۝ اَعْنِي اَحْمَد مَسْجِي
 مُحَمَّد مَصْطَفِي صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ عَلَامَةُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ اَلَيْهِ وَ اَجْمَعِي
 اَجْمَعِيْن وَ عَلَيَّ وَ رَا اَيْدِي نَوَابِيْه اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ وَ عَلَيْنَا مَعْتَمِد
 لِيَعْمِد اِرْحَمْتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۝ اَمَا بَعْدِي كَوِيْد عَا جَز
 ذَلِيْل ۝ اَلْاَحْي لِرَحْمَتِهِ الْبَاقِي ۝ بِنْدَه ضَعِيْف مُرَا سَمْعِيْل ۝ كَو
 نَعْم اَلْهِي دَر بَار خَلِيْفَه فَعَلِيْه نَا مَسَا بِي اَسْت وَا زَا اَعْلَم اَنْ
 حَقْد و مَحْفَل ۝ اَيْسْت بِنْتَرَل مَلَا اَزْمَان مَغْرَحَا مَد اَنْ سَبَاوَت ۝
 مَرِيْن اَر بَا مَب ۝ اَيْسْت ۝ مَر كَر دَا مَر دَا لَابِت ۝ دَا بِن سَمِيْل

قلاج در شاد و در بنای طریق استقامت و سدا و مظهر
 انوار نبوی * منبع آثار مصطفوی * سلاله خاندان صلیب ظاهر
 سید الاولیا * اعنی علی مرتضی * تفاوت و دو عالم بیضا اکبر
 سند الاصفیاء * اعنی حسن مجتبی * منقده ای اصحاب شریعت *
 پیروی ارباب طریقت * ادبی زمانه * مرشد ریاض * سراج المحبین *
 تاج المحبوبین * الامام الاود * السيد احمد متع الله المسلمین
 بطول بقائه و نفعنا و سائر الطالین باقواله و افعاله و امنوا له
 است * دین ضمیمه و دادان حضور آن مجلس ملائکب بانس
 با تمام کلمات هایت آیات فائز گردیده * پس محض فهم نیست
 عامه مسلمین و غیر خواهی جمهور عالمین چنین اقرار کرده که
 در این فیوض الهیه و فائده مساعده غائبین و ابهره حاضرین
 اشراکی بهم رسیده و طریق آن بحر نقبه گردیده و آن مضامین مانند پیر وانه
 بقید قفص تحریر بنافه * اگرچه آن ^{تالیف} تالیف و از حضور و تا
 غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی آثار عقلیه پوشیده نیست
 که ^{الاشهاد} اشهادی بر حق مالا یرأء الغائب بر آن شان بدعدل است *

لیکن بحکم مَلاَئِکَہ رَکَّ کَلَّہُ لَا یَتَرُکُ کَلَّہُ کَرَامَت و دُرُوس (۱)
 این امر چیست بسته و نیت خالصه از به دل درست نموده
 مسی بیش از بیش بجا آورد و دُرُوس و دانشای تحریر این کتاب
 مستجاب باد و اتی چند که جناب افادت مآب قدس قدس فیض
 زمان قدس زبدہ علمای دوران و لا تأخذا علی ادا م این سرکار
 که در سبک ملازمان آن عالی جناب و لا تأخذا علی دایم با قدرگان حضور آن
 والا قباب و لا تأخذا علی سبک بودند پاره از منما بین به ایت آکین
 را که از زبان نجیب ترجمان حضرت ایشان شنیده و در آن
 اوراقی تحریر کرده بودند فائز گردید و لا تأخذا علی پس آن اوراق را
 بنیت باد و فہمیدہ باب ثانی و ثالث این کتاب را بران
 کلام به ایت الیہام بعینہ شکل ساخت و لا تأخذا علی اگر چه احسن و اولی
 در تالیف این کتاب چنان می نمود که نظو زیگہ در تحریر اکثر
 منما بین این کتاب و لا تأخذا علی ~~تحریر~~ آنچه از زمان به ایت نشان
 حضرت ایشان صد و در با کلمہ پیرا کتفا کرده شد و در تمامی
 منما بین همان را به یجود می شد و لا تأخذا علی لیکہ از یک نقد عالی

حضرت ایشان بر اهل مال مشابعت جناب رسالت مآب
 علیه افضل الصلوات والتسلیمات و ربذ و فطرت مخلوق شده
 بهار علیه روح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه
 بدانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و لکن اودرا ک
 این اسرار غامضه و معما مین عمیق بدون تمهید مقدمات و
 ایراد تمیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف
 معتقدین بر اذنان اهل زمان که علوم رسمیه معنادارند از محض
 ترجمه آنچه از زبان برکبت نشان حضرت ایشان صادر یافته
 بود خیلی دشواری نمود و لکن اذ بعضی مقامات کونه از تقدیم
 و تاخیر و در بعضی قدسی از تمهید مقدمات و ایراد تمیلات
 و تطبیق بر اصطلاحات علمت لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین
 فخر لغزاف المکملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله قدس سره
 برای تقریب مضامین بسوی عموم مردم بعمل آورد
 شد و مبدء این ضعیف هر بار در اولین کتاب بعد از اقبال
 بر صبح مبارک حضرت ایشان عرض نموده بحث از همین و

مقصود از غیر مقصود و تمیز از شهود نفسانی که بسبب مدخلت عقل
 ناقص این هیچ مدان را یافته باشد باصلاح حضرت ایشان
 منجبر گردد و داین کتاب را الصراط المستقیم لقب نمود و در یک
 مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب ساخت و اجواب را
 بر فصول و فصول را بر هایات و هایات را بر تمهیدات و افادات
 منقسم گردانید و بسیاری را با بلفظ تمهید و مقاصد و با بلفظ افاده
 مرصع در ساخت . و مَا نُوَدِّعِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
 مقدمه و آن مشتمل بر سه افاده است

۱- افاده ۱ باید دانست که ثمر تربیت و طریقت و اساس
 حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه
 مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحِبًّا إِلَيْهِ مِمَّا بِيَدِهِ وَأَهْلًا بِعَرْجِيْهِ اسْتَغْنَى
 از آن . و الثَّانِي اسْتَوَا اللَّهُ خَبِيرًا نَّوْجِيْهِ اسْتَغْنَى
 مسئله اگر چه محقق علیه صلوات الله علیه کرام است بلکه مستحق باین
 انعام بمراتب انجائیه است بسبب بار یک که اکثر اهل زمان
 از آن در غفلت و نسیان اند و آن تمیز است در میان

بهشت ثنایی که با لقب بعث است و حسب ایمانی که مشهور
 بحسب عقلی است * چه ازل از دوازده مبادی سلوک
 است و ثانی از کمالات انبیای کرام و مقامات ادبیای عظام اکثر
 قوایم صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مساویه با شاد است
 شریعتی که در تطبیق میرانیا و ادلیا باحوال اهل عشق
 و مواجید تنویضات بی حاصل بکار می برند حال آنکه میران
 بزرگوار آن هیچ گونه یوار ذات این سالکان مطابقت پذیر
 نیست * تفصیل این اجمل آنکه مراد از عشق قلبی و شورشی
 است که در باطن انسان نسبت بقصد مقصود و پذیر می آید
 و در تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن
 مقصود و اتصال آن محبوب است * شروع اول این قلب
 است که محل جمیع کیفیات نفسانیه است * و مایه سایر قوای
 باطنه و غایتش اضمحلال دانه و رادیکلی طالب است در
 وجدان مشغول باز چون این غایت قمر شب می شود
 شود روشن آن قلوب و اضمحلال رادیکلی و کیفیات

بعضی است زائل میگردد و در ادای حسب عقلی ارجح است
 و داعیه طلب چیزی است که طالب بر فوائد و منافع او احتیاج
 خود بسوی او مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق بطریق
 طلب بر روی سهیل گردانیده و پائین بست کمر است
 و در طلب او بسته و هر حیل که در کیسه فکر خود میداند
 طلب او یافته و از مرد و سامان خود در گذر شده اختیار الا اضطرار
 و موفع اول این عقل است که خزانه معلومات است و ثابته
 و در سایر قوای باطنه همین داعیه صریح می کند مثل سر بیان
 آب از اهل شهر دور برگ و ثمر او پس در عقل چه افکار
 و انظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قالب عرایض
 و استهلا است که در طلب اوست و انگیزد و در حواجر چه مشقت او ترک
 موقوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می پسندد
 و چنانکه نتیجه حسب اولی و عقلی است یعنی غیبت و عدم
 شعور بما سوای محبوب حتی که بر نفس خود هم چنین اثر حسب
 مثالی فنای است است یعنی هر چه می گوید از محبوب میگردد

و هر چه می شنود از آن می شنود و هر نگری و نظری که نتیجه
 اشس جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او
 از قبیل دست و پا دس لَا يَتَّبِعُهَا هِيَ هِيَ است * و هر چه و بغض
 و استغسانی و گراهی که بملازم و مسافر محبوب و طریق او
 نباشد پیش او از قبیل جوارض لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا هِيَ است *
 بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن
 غالب را زیر حکومت و فرمان و دانی خود و ترا گرفته غلام
 حب اول که استلای تمام باطن محب بشرط تحقق آن نفس خوانند
 است چنانچه است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود
 لَا يَسِيحُ هَذَا اَتَّعَارِضُ بَيْنَ الْحَبِيبِ * مثلاً نوجوانی مندرین
 باز بوالدین و عاشق زنی یا امرودی بهم میرسد و از بگ
 شارع یا والدین که نزد او محبوب و محب عقلی اند تعرض
 ازین امر می نمایند هر آینه آن سناعات مند آن معشوق را
 بلکه حش و او را نیز بگ و دستنوازش از مصمم عقلی میدارد
 که باعتبار طبیعت خود منسوب آن باشد * و اما محب ثانی

پس از بسکه متر اصلی از عقل است و از انجا جنود
بقوای طبیعی رسید تمام باطن محب را مسخر کرده است
مناقض را جمع کرده در آن راه نیست و چنانکه حسب ادل بعد از آن
محبوب زائل میگردد و لهب آن منتفی میشود همچنین حب ثانی
بوصال محبوب زوایا و یاد می‌دهد و از یک پیرا میشود و معنی میگیرد
که مرکز آن وسعت و قوت و در بحر متصو نیست چه ادل
منی بر نقد بود و شرط و طریقه و اذاعات الشرطیات المفروطه
و ثانی بر عالم فواید و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او
و احتیاج بسوی او و این منی و دروصال واضح تری شود
چون عالم الیقین بدین ایقین بدل می‌گردد و اجمال به تفصیل
متشخص می‌شود پس با عطران دانند و یک جردن حالت عشق
بیش بهمان حرارت و بر سوز و سوزش و رسیدن و خشکی
بر لب بر نسبت آب حسیو بهم نشسته و معنی از جدر طبیعت
ادمیانی بسوی آب و قلبی و کربنی بنایافت و سرتری زند
اگر چه از کس نشیند و باشد که آب بهمان عشق است و

اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی
 جسمانی یا نفسانی باشد و چون در عین شدت عطش بآب
 زلالی می رسد و از آن پیراب می شود و آن پیرابی و دانه
 بن موسی او سرایت می کند و در آن زمان یک حالتی وارد
 می شود که تغییر از آن بجز نسیان ماسوای آب توان کرد بلکه
 بسا است که خدای شپیه بگرد او را بهم می رسد و
 بسبب آن ساعتی از خود در فتنگی بدست می آید و آن
 حالت عطشیه بالکل زایل می گردد و اهل ذراعت و فلاح
 را به نسبت آب حب عقلی است چه میلان آنها بسوی
 تحصیل آب منبئی بران است که قطعا میداند که مزارع و مراعی
 و ریاض آنها که بسرمایه عیالش و اساس حیات است
 بدون آن آب صودت نهفته و با لجه شدت احتیاج خود را
 بسوی آب و کثرت منفعت او را در جویب و ثمار دانسته
 و اعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی
 هست ایشان را و طلب آب معروض ساخته پس

چه قضا عایت و ادعیه است که در طلب باران از ایشان
 عباد بر می شود و چه حیل و تدبیر است که در ترکیب
 در لایات و توانی و دوائی از ایشان صورت می بندد و چه مستقت
 است که در جز آلاء و کرمی آنها را و کشیدن خرب و در دست
 کردن حیاض تشبیه نمودند از ایشان و مرسلیم ایشان می
 کند و دایشان آن همه را کمال و افتخار خود دانسته
 پنهانی هست خود استغاثی و در امثال این امور سرگرمی
 و حیاه کی در تحصیل آنها دگر می گردانند که هرگز فتور هست و
 مستحق حرمت را در این دنی نیست و اگر اجناس کسی از
 ایشان در این امور فائز است شود بر آئینه او را مطعون
 و دلام بیاهند کرد و بشایب و دود و همتی او را منسوب
 خواهند نمود و هر قدر به که آب به است ایشان می آید و بر
 فوائد و منافع او بعین الیقین می شوند تمام جهد و سعی خود
 را و مشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بیجایان بکارند و آن
 فرسان و شاکرمی شوند و و تحلی مشاق را از کتری گردانند

چون این مقدمه ذهن نشین است برتر آید و اوست که حق
 جل و علا بعضی را از زندگان خاص خود که عبادت ازلی نصیب
 نشان شده اصطفا کرده به محض حیات و کرم خود دعوی از نوعین
 محبت با بهره و از آن به نسبت خود پدایت می کند و ایتان
 را با این سرمایه سعادت و دنیای موفقی می ستازد و به ثمرات
 و تسایح آن مفتخر و مسبابی می گرداند و ذلک بفضل الله و نونه من
 یشاء و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مؤیداتی که
 آثار می و ثمراتی است که بدان نوع اختصاص می دارد
 و ازب که طالب راهی بازیگی را از نوعین محبت میماند از نوع
 دیگر بهرین انولانی همیشه باید این امور را بر وجه
 تمایز فیما بین النوعین به ترتیب است ختم شود

افاده ۲ از بسکه حقیق ایمانی و احوال و مقامات او
 و تسایح و ثمرات او مستحق به نبوت می شنود این طریق را
 که ابتدای آن از جنب ایمانی و انتهای آن به نبوت است
 بر او نبوت و نسبت نبوت مسمی گردند و ازب که

حب عشقی و احوال و مقامات او و نتایج و ممرات
 او و منتی به معرفت اشتمال حقایق اشیا و در جنب روح
 حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت است می شود
 بنابر جمله این طریق و اگر ابناء ای آن از حب عشق و انتهای آن
 به معرفت است بر او ولایت و نسبت ولایت سببی گردد آید
 ۱۳۳ و ۱۳۴ اگر این است یعنی آیه شریعت و پیشوا مان حقیقت
 اگر چه بکلمات طریق موبت شتافت و در مقام ثمر است او
 و اصح القدم بود و اما طریق تحصیل او را نمنا از طریق تحصیل
 داده ولایت نرسوده و در مباحث ادبیه و لایب نگین و
 در تعیین سادگی آن معنی بلخ ننموده و لایب آچنان مناسب
 می نماید که یک باب ازین کتاب بر ای بیان و جزو فیض این
 الحیین حقه کرده شود و از بسکه دو یافت آثار و علامات هر طریق
 مقدم بر سادگی آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب
 کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از ذایل و تحلیه آن مختلح و
 از در این تجریدات شریعه و لایب فیکه مقصود و شارع است اساس

و ادبوت و درونی بخش راه دلالت است چنانچه لایذکیت باب ازین
 کتاب که مشتمل بر تخلیه و تخلیه و مستحسن بیان طریق ادائی عبادات
 ثمر عید باشد مقدم از بیان نسلوک هر دو طریق و موخر از بیان
 دیوه و نمایر طریقین معین کرده شد تا ظاهر فیهین راه ادبوت را
 سر رشته کار خود بدست آید و سالیکن راه دلالت را اثمرات
 سعی خود و نمایر و نیز اکابر طریقیت اگر چه در تعیین مساعی راه
 ولایت از کار و مراقبات و ریاضات و مجاہدات سعی میش
 از پیشتر بکار برده اند البتہ آنکہ مع ہر سخن و ہر نکته مکانی
 دارد و اشغال مناسب بہ ہر وقت و ریاضات ملائم ہر قرن
 جدا ہد امی باشد و لہذا محققان ہر وقت از اکابر ہر طریق در تجدید
 اشغال کوشش بکار کرده اند بناء علیہ مناسبت وید وقت چنان
 اقتضا کرد کہ یک باب ازین کتاب بر امی بیان اشغال جدیدہ
 کہ مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال
 بر طرق ثلاثیہ قادیہ و خشتیہ و نقش بندہ بکشتانمودہ شود کہ این
 طرق ثلاثہ اشہر الطرق اند پیش تجدید اشغال باہر طرق منی از

نه به اشتغال و بیکر طرق است و از آنکه حصول نیست
 ولایت سلوک راه موت را آسان می گرداند و صاحب نسبت
 ولایت نیست نبوت را سعی قبل حاصل تواند کرد * لکن
 احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل
 بر طریق سلوک راه موت است گردید و باینه التوفیق و سیده از نه
 التحذیر * باب اول در بیان وجود نمایز طریقین * یعنی طریق
 موت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است
 فصل اول در بیان وجود نمایز طریق ولایت * و آن مشتمل
 بر چهار پرایت است * پرایت اولی در بیان اشبابه
 تحصیل حب عشقی * و آن ششمرده افاده است * افاده *
 باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق
 ذکر و فکر است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین
 محبت باشد غیر ذکر و فکر نیست که سبب تحصیل نوع دیگر
 تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاعیل احکام
 آن بر دو نوع کرده خواهد شد * افاده * اما سبب حصول

عجیب پس تصویرش آنست که چنانکه نادر که المصنف و اصفی
 و اعلاهی عناصر است با اجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است
 به تدریج می شود و آنرا بسوی جزخو که فوق جمیع اجزاء غنصریه است
 به تدریج می کند تا در افانی درخو که داند و همزنگ خود در آثار و احکام
 بسازد و لیکن چون خیار یکم مجموع در جو تو ده تو ده شده است
 حائقی از صغیر و آن دکان بجانب جز نادر میشود و لابد که در میان
 اقتضای نادر که اقتضای عبارت از احی و تعارضی بهم می رسد و باین
 سبب اصوات نادر در و پوشش نادر بر قیقه حادث میشود تا اینکه
 اجزای نادر به سبب شدت وحدت خود بعضی حوائق را تحویل
 بآب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده
 در جو پریشان می تازد تا اجزای لطیفه و خفیه را کشان کشان
 بجانب جزخو در ده فانی و ستلاشی درخو که داند همچون لفظ
 بسیار که است که بجلی حضرت بیچون است و در نشأ انظار چون
 حلی و زبان و کلام و کوش ذکر را بالطرق المعهوده فیما بین
 المعنویات لکن ذکر الجهر الموضوعة للدفع الوسوس و جمع الخواطر

و تزیین الارواح از بدو یکدیگر و اندامها را می سازد و هم چنین
خیال و وهم اودا بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر الحقی
الموصوفة لوحده ان الحلاوة بهذا اللفظ و لتصور الالذات
بالحلو و الحلو و الحلو و المفرد من الحیثیه مع المسایس و
المکالمه معهم اسمحالی و حمولی و عشد * حواء * مذکر محرم پس
لفظ اس منی حاصل شد و ماث * حواء * مصمم فی باصفات
و یکرثا لکذا از ان احتمال تصور مفهوم اس لفظی کرد و *
و آن نحلی حضرت حی است و در شأنه که اللفظ و اعلامی
تخلیات و اقرب آنهاست محضرت دات * و چون این
نحلی معی مفهوم اس لفظی که سبط محض و مجرد است
در دس ادا سمدادی میگوید و عیشی که بعد و عبرت ام
دایم الظموح میمان مفهوم باشد و تمام قوت و راکت
ادنی چشم و مقصود الی نظر علی دایم مفهوم کرد و
و الدانی مسوی مانوای آن از صمیم قلب سر زبرد اگر احیاناً
حضر مانوای دس حکم و می کند بر آیه مثل اسود الباقیه

باشد نه از صمیم قلب و این مسمی بشکر نیست نزد یک قوم
 با لجه چون غالب باد و اگر دوست خود درین مفهوم
 است خراتی قوی حاصل میکند و آن تجاربوند جان او می گردد
 الماطت اجزا ای بنا لک را که روح الهی دوست خود
 می خندد و با او افترا می بخشد و او را با حاصل خود می کشد
 و روح الهی که از عالم پاک است و قل الروح من امر ربي
 و نشان دوستی و سبب محبوسیت باین شتی خاک
 اصل خود را نمایان کرده و اینها در اک او زنگ نهاده
 بود چون بنوع این تجلی زوی او متصل گردید و عکس گمنا لات حق
 و خود دید که ان الله خلق آدم علی صورته و انما رقی ستم
 بآن و وطن فراموشی کرده خود را باز یاد نموده اقتضای
 و مهربانی حاصل خود میکنند پس بدین آن تجلی این روح
 را و این نیت این روح بیست و شنبه و تقبی که از استیزار
 این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود به حقیقه القدس میکند
 و تقاضای لحوق بر رفیع اعلی نمی نماید اما چون خوار بشیر نیست

هناك الحق اذ به خفيرة القدس ميگر دو ناچار تراحي در مابين

اقتضاي روحاني و تقاضي حادث مي شو و باین سبب

شورشي و تعليلي و گرمي و در نسيه كه ملقب بر روح طيب است

حادث ميشود مثل حدوث شورشي و گرمي در وقت غيبي

يا انبيائي و انشراحى در وقت فرح با ليله اين شورشي

و تغافل كه در روح نقضي حادث شده طالب اديوانه

و ابر و يستار شماری گرداند و عقل و خرد او را بر هم می زند

و پسايت كه از قانون شرح و ادب سیر و ن می کشد

بسیب شدت و حدت اين آنست بفياني و بنياد پين و

روحانيت از مجالسن و بساكن و صد در آه و فغان و حدت

زدوسي و شك و اشك با ربي هم می دهند و همين كيفيت

مسمي بوشن است و اذ بسكه حاصل اين كيفيت روح حيواني

است اين را بجهت تقاضي مسمي کرده شد و اين كيفيت

آنانا متر ائد ميشود و تا كه حجاب بشري و نكره متفرق شود

و عيار تقاضا به شش پائين گر دو دشره اين جنب

مترتب شود * به ایت ثانیه در بیان مؤید ایت شصت عشقی *
و آن مشتمل بر جمله افاده است * افاده ۱ * از جمله مؤیدات
حسبه عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت
با انام پند و روح حیوانی و باین امور رقتی و لطافتی حاصل میشود
و هر قدر که روح حیوانی رفیق تر حدوث تغافل و شوش و گرمی
مزیع تر * افاده ۲ * از جمله مؤیدات آن انسجام الحان خوش
و اسوآت و لکس و قرض شوق آمیز و اشعار جنس انکیز است
* افاده ۳ * از جمله مؤیدات این اجتناب از اموریکه باعث
حدوث کثافتی در روح ظہری باشد مثل کثرت منام و لذت
بر اندیشه کثیفه و احوال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست
* به ایت ثالثه در بیان آثار حب عشقی * بنو آن مشتمل بر پنج
افاده است * افاده ۱ * از جمله آثار این است که این حب
بالذات اقتضای انحراف حجاب بشری و وصول روح الهی
براصل خود میکند و بسبب مطابقت پنج قانونی خواہ قانون
شرع باشد خواہ قانون ادب و ذلتغای رضای کسی خواہ رضای

محموب باشد خواه در ضایع غیر آن و در الترام شاعت کسی خواه
 مناعت خود و محبوب باشد خواه غیر آن ^و ندانی که مقصود از من
 کلام آنست که از ما ^و غشوی و مولجید مستقیم و مشرید و مناد است
 باداد هر غیبه و ملائیس و رعای مولی و پیرم مناعت ^و صلیفی صلی
 انبه غایبه و سامر نمی باشد در حاشیه و کلام مقصود آنست که
 این حد باله است مقضی این امور و بیست ملک محسن ^و اصحاب
 صاحب اس حال و در پیشگاه جمال حضرت ذوالجلال می خواهم
 هر سس هر طریقی که دست آید جمیع حدیث ^و مع طریق را در
 انبیا ^و آن در پیشگاه ^و اگر صاحب این حال را اطمینان حاصل
 متصور دو در اسامع نوا میرد عشق محازی و شکیل مرزخ و
 تجلیه اوقات از این کار و وقایع و امثال آنها از امور مهمه
 شرعاً هم رسد البته از صمیم قاصد و عیالاتی نسوی این امور نمودی
 خواهد که من اگر چه این صاحب حال را در این زمین و تشریف از
 ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند آیاتمی بینی
 که در عشق محازی عاشق را مشاهد ^و محال ^و بیوقوف و قریب و درصال

او مدخلی بعد می باشد اگر چه آن معشوق از قرب این عاشق سناقتی یابد
 بلکه است است که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده
 یازی و آید و رفت در مجلس خود مانعت می کنند و از قرب و جواب
 بلکه از مجامع و دیدار خود احتیاج می نمایند چنانکه نوبت است و گفتم
 نوگذا کوب می رسد و آن عشاق بچگونگی از یوید و از دیدن آن دور رفت
 محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول
 شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان
 در گونی آنها با حق را گمان فقر و غلبه است می سازند چنانچه کلمات
 لطیفه و سریه آنها و لالت صراحت بر این می دارند و ایامی می که
 کلام شکایت آینه زنجیری یکی بر زبان آورده و در دست کلمه یکی
 بر زبان چو قد و باعث رخس آن شخص می شود و در مقام حب
 عقلی بکدام پایه می ایکنند و بعد از ادب است عشق مجازی و
 بیان امثال این حکایات و شکایات صرف تمیذ اند بلکه کلام
 خود را با امثال این تمثالتین و نکلین و ترنم می سازند و بالجماعه
 متصور از این کلام انانیت حب عشقی نیست حاشا و کلام بلکه

۱۴ است و از یک کادر و بساطت و در بساطت است
 است تعالی با مثال این امور کار و بار و در پریشان می سازد
 افاده از جمله آثار آن صدم تقطیع علاقه ایست که در میان
 ظاهر شرع و باطن آن واقع است تفصیل این اجمال
 آنکه شرح را باطنی است و آن تعالی قایم است بحضرت
 حق جل و بالا و این تعالی را انماکی است بمختلفه که هر یک را از ان
 انجا به نسبتی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است
 و ظاهر است و آن است مثال او آرزو آنها از تساهی است
 و در پایین این افعال ظاهر و آن تعلقات قایم علیه است
 پس باریک که قبل از باب تحقیق در کتب اصحاب مذقین
 اعیان الشیخ ولی الله قدس سره شرح و تفصیل آن
 موافق شده اند پس هر کسی که بخواهد آن خود متفطن آن علامه
 میشود عبادت او سر امر مغربی نیست می کرد و احوال
 او منسرج بافعال نمیشود و الا آن شخص قشری محض و منقش
 بخت میگردد و اگر فقط مسک بشا هر افعال شریع کرده

باشند و الاتعجب از الحاد و در غایت ادراک می یابند اگر فقط تسکین
 بیاض شرع نموده ظاهر را از در اعتدال ساقط دادند *
 و از بیکه نقش باین طلاق اذ قیل نظم کثرت افعال در
 وحدت احوال است صحت حب حقی و ادوین میدان
 جولانی نیست الا بتبلید و باب حب عقلی * و ادوین آیات کور
 تا نادر یک که سبب تنگی مقام در نظم تحریر بیاض دینی بر این
 بطاقت چندان صبر نیست که الْعَادِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ * به است
 را اعلم و ما ثمرات حب حقی * و آن شکل سه گانه است
 * افاده * چون سبب بدست و شدت کفر حقیقه و قوت
 بدست علی و کمال انداز روح الهی بخار شهادت و
 مثال مسکنت می گردد و حجب نورانیه و الْبَاحِجُ سخر می شود
 لازم بنا بر آن خازنه که مسطور کلام لازم الْبَاحِجُ و الْبَاحِجُ
بِجَاهِهِ و إِمَامَاتِهِمْ سبب است * وَالْبَاحِجُ کایه کایه کرد و
 اذ کرم است * شاید و جمال لایزال حضرت ذوالجلال
 دست میدهد و مسمی قرب و صیت که مضمون * أَلَا عِندَ اللَّهِ عیدی

۱۵ **بِئْسَ مَا مَجْدُكَ إِذَا فَكَّرْتُكَ وَأَجْفَأَ اللَّهُ نَجْدًا وَتَجَاءَ لَكَ**
 که معبر بومالی است پیوسته ای بگرد و خدو و جلد و سی و تالی
 در قلن و اخطراتی که در وقت جریان و انحراف تحمل کرده بود
 حاصل اسیر و زوایا و تساهل و خلعت مگانه و بسیار مرده بدست می آید
 با لجه سیرا سیرکی با لفت تبدیل می گردود و حشمت با لفت
 * افتاد و * باز چون قاید و قوی و سبب این مذہب و تساهل و تساهل
 تا کر فیه بنالامی کشد مقام فنا و بقا از پرده اختصار و مظهر و مظهر می آید
 بیان احوالش آنکه چنانکه آهن پاره را زور آتشین می اندازند
 و نه با نهایی آتشین او را از مهر جانب محیط می شود بلکه اجزای
 لطیفه نابینا در قفس جوهر آن آهن پاره و قفس غایت می نماید
 و سبب کل و لون او را بهر شکلی خود می سازد و خراش و اجزای
 که از خواص بار است نادانی بخشد و آینه آن قطعه جدید و معنود
 از جمله قیامت با وجود این شبنم نماند معنی که آنقدر در حقیقت خود
 متبدل شود و بار غرض متحول گردید که این امر است بدیهی
 البته اما بلکه این را در مورد حقیقت خود و آهن است لیکن

بیکیست و هم ضرر و شغل بآید حدیثیست که میگوید آثار و احکام از خود
 بیفزاید آورده در زادیه اختصار قبول در زید و پس هر چه
 نثار از آثار و احکام مندرج می شد همان آثار و احکام تمامها
 نمی گشت و گاهی بر این پادشاه می خواند شد فی نی بلکه آن
 آثار و احکام خلاص مندرج بر نادر است که آن پادشاه را
 احاطه کرده اما چون آن نادر این پادشاه را که خود
 بحسب سلطنت خود قرار داده اس آثار و احکام را همان پادشاه
 نیست می توان کرد چنانچه و ما فعلت من امری تصریح است
 و از آن و ظاهر ادبی که میگوید باین القصه اگر آن پادشاه را
 در زمین حال مجال مقال بودی هر آینه بعد از بیان آواز و عین خود
 و آثار و غلبه و قادیان با حدیث و کتب و کلام که انداختی و البته
 میباشی از خود رفیع و از حقیقت خود غافل گشته باشی که میگویم
 من انگریزی از انکس سوزانم و منم آنکه کار و بار لطیفان و
 نادران و صوفیان بلکه جمیع ادبای صنایع متروک است و هم چنین
 و نواج حدیث و کتب و همان نفس کلام این کتاب را در قعر

بِجَ مَجَادِ اِحْدَيْتِ نَزْوَنِي كَيْتِ نَزْوَنِي اَنَا لَمْ يَكُنْ قَبْلِي

بِحَبِيبِي سَوَى اللَّهِ اِنْ اَنْ مَرَّ بِرَبِّي زَيْدٌ كَمَا مَرَّ بِهِ اَيْتِ اَلْاَسْمَاءُ

كُنْتُ سَمْعًا لِّكَ يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرًا لِّكَ يَبْصُرُ بِهِ وَيَدًا

لِّكَ اَتِي بِبَيْتِي بِهَا وَرَجَلَهُ اَلَّتِي لِي بِشَيْءٍ نَعْلًا وَرَأْسِي

وَلِسَانَهَا لِّكَ يَتَكَلَّمُ بِهِ كَمَا يَنْتِ اَذَانٌ * وَاِذَا خَالَ اللَّهُ

حَلِي لِي اَنْ يَبِيهَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمْدُهُ وَيَقْضِي اللَّهُ حَلِي لِي اَنْ

فِيهِ مَا شَاءَ كَمَا يَنْتِ اَذَانٌ * اِنْ مَقَالِي بِسْمِ مَا كُنْتُ

وَمُسْلِمٌ اَيْتِ بِسْمِ مَا زَكْتُ مَا يَدُكَ دَرَانُ نَيْتِ بَأْسُ كُنِي

وَتَقْبِلُ مَا يَدُكَ لِي يَقْبِلُ مَا يَدُكَ لِي يَقْبِلُ مَا يَدُكَ لِي يَقْبِلُ مَا يَدُكَ

لَا اَقُولُ لَانَّهُ سِرَّ اِسْمَانِ اَلَّذِي يَطْلُقُ حَقَّهُ اَنْفَرَسَ * وَنَحْوَهُ خَيْرٌ

وَمَا يَدُكَ تَعْبِتُ نَيْتِ دَمَا يَدُكَ يَسْتَحْنُ مَا لِي فَرَا اَكْرَحُونَ اَلَّذِي يَدُكَ

وَقَدْ مَنَ دَامِي اَلَّتِي اَبَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ مَهْرٌ بَرْدٌ * اَكْرَحُونَ

اَكْرَحُونَ كَمَا تَرْتِ مَوْجُودَاتِ وَنَحْوَهُ خَيْرٌ * اَكْرَحُونَ

اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ

اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ

اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ اَكْرَحُونَ

دآن این مشت خاک در مقام مقدس و پاک چقد چالاک گردیده ^{سر}
 و این تراب مهین در مجلس قرب و ب الاذباب ^{عظیم چه}
 بمقد صدق و مقام کریم یافته ^{شعر} جسم خاک از عشق برافک
 شد ^{کوه} دور و قص آید و چالاک شد ^{عشق} جان طود
 آید عاشقان ^{ملود} و سست و جز موسی صناعقا ^{و از لازم} این مقام
 است دم از حد است وجود نون و لب ^{بیدار} است الهیه
 کشودن و فرغ ^{بمشامین} این ایات نمودن ^{شعر} از این سیکر
 اند و نیردیم ^{فانش} که گویم جهان ^{برایم} زخم ^{چشمه} عشوق است
 و عاشق پرده ^{زید} عشوق است ^{عاشق} فرده ^{ایر} است انج
 از احکام حب ^{نفسانی} ضروری ^{السیان} بود ^{فاما} شرح و اسط این احکام
 خصوصاً ^{صالح} مقام ^{فبا} بنایس ^{از} کتب ^{قوم} طلب ^{یاد} کرد
 و قد و اولیا و زید ^{دار} یاس ^{صفلا} عنی ^{شیخ} دلی ^{ایمه} ازین
 کمال ^{بقر} الوافل ^{میرمی} فرایند ^{فصل} اثانی ^{و در بیان}
 دین و سایر ^{طریق} نبوت ^{دآن} مشتمل بر چهار ^{ایست} است
^{ایست} اولی ^{در بیان} اسباب ^{تحریک} حب ^{ایمان}

و آن تنگ بزمه تمهید و ذوق آفاقه است * تمهید اول * باید
 است که انسان در اصل خلقت خود در چند چهره مفلو
 است و استخوان آن امور را استخوان اخلاقی آنها در
 چند جبلت از دوینقت نهاده اند * و هر فردی از این نوع که
 لوح جبلت او از نقوش باطنه تقلید او باشد جمل و عناد که
 فطرت خود را قاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست
 داده اند صافی باشد البته این امور را از مغایر و میناسب
 خود بلکه جمیع انبای نوع خود می شنود و اخلاقی آنها را از تقاض
 و معائب خود و امثال خود میداند * و هر کرا از انبای نوع
 خود داخل ازین امور و داخل از طلب آنها می بیند البته او را از
 زمره اصحاب سفها میداند از عمده آن امور حب منعم و تعلیم
 دوست و ترجیح جانب او بر مانوایی را و لشکر غمهای او و
 تحمل مشاق در تکالوفات و هرفش مرغوبات و استغای
 رضای او و خود را در زمره مذکبان او شمردن و نفس خود را
 بآبیر نموس و جنب او دیدن و زمان را ممدح او گذاردن و حوا در

در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بادست او فرستادن
 گردن و دست او را بر تن و قولا و فعلا اظهار نمودن و مرغوبات
 خود را در اختیار او بباختن و دل را بر حریمت امثال ادا کردن
 در ضاجوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عذر نگرفتن
 گو که مما دست امور خصیت یا شاقه پیش آید و استقامت
 و دامت بر او در گذرد که خلاصه آن بی شناسایی منعم
 است نمون و یا با احمد خلاصه این کلمات آنکه انسان
 عظیم القدره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهد آن
 نه الهی و هیچ خدمتی از خداست بیزدن نمی تواند شد و هیچ چیز را
 بمقابل نهایی او نمی تواند ساخت و جبرائی تحمل مشاق در
 محال آوردن لذات جز رضای او نمی تواند داشت و اگر
 یک نامل کسی هیچ فردی را از افراد انسان که در وجودت
 قدرت منعم اتران خود باشد خالی ازین امور نخواهی یافت
 و تبارح عبت منعم و بیانی و تقاضای آن و اجتناب از کفران
 منعم و نفرت از آن و تسبب و تشایم آن و دیامین

این نوع جاذبیت مثلا اگر کسی را بر والدین و
 خواهی سوا می و نمک عالی آقا و تعظیم استاد و اقیانوس سلاطین
 یا دکی البته آن شخص این قول را از جمله مدائح خود خواهد شمرد
 و در بابین مدح سرور می و انصاحی جاعل خواهد شد بلکه حتی و صحن بدو
 دفع رسانیدن و در ذل او بر نسبت این قائل است و می خواهد
 یافت و اگر متفوق و والدین و امانق از سوا می و نمک حرامی از آقا
 و امانت استاد و غی بر سلاطین یکی سنت کشتی البته آن شخص
 این قول را از مدح و مدح خود و اسباب آشنایی و غرضی و بعضی و بعضی و در
 اینها می قائل هم است و این نزاع حنب منعم است تعظیم شعائر
 و بعضی امور یکسان مناسبتی خاص می دارد و غیبتی که ذهن کسی که
 و امانت بان مناسبت باشد از آن امور مانع منعم انتقال می کند
 مثل تعظیم نام و محکم او و لباس او و سلاح او و خاک مرگب او و
 مسکن او چنانچه بزرگوار است این امور گرفته و محاسبت با حقوق
 شناسان از امرای عظام بلکه جمیع مباحسان کرام و تعظیم ایشان را امر
 بفرمان پادشاهی و تحت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهند و چون تعظیم

جنبه از منظم بحال می رسد باعث تنظیم هر چه می شود حبیب و
 مرفوع شکر او باشد می گردد و مثلاً تنظیم کسی که به شکر ادعوت
 می نمایند یاد و خدمت کرداری و تأیید این محبت می کند یا اعلام نعم او
 می نماید و چون این مرتبه هم قوت می گیرد و باز فراط و غلوی نهد باعث
 تنظیم امور می می شود که از محبت در تنظیم منجم خدمت کرداری او ظهور
 رسیده مثل تنظیم اوقالی و افعالی که باز این نعم او بجا آید و در تنظیم
 اموالیکه در رضا جوئی او باخته اند آنی که از این از قبیل محبت با احوال
 و افعال خود و اخیال حریف اموال خود است زیرا که آن احوال
 و افعال و اموال را دوست آید یک جهت از کمالات
 و بلاسات محبت است و از جهت ثانی از اینها نیز منجم و تنظیم
 آن به جهت ثانی متعلق است به جهت اولی و از آن جمله حسب خود
 است و مراد از جوئی شخصی است که افاضه اموال و نفعه لا ینقض نماید
 چه بر انسان میسر از نظر هر که این صفت موصوف می داند
 بیالطع او را دوست می تواند و مثلاً اهل نعمات و قوت و ادب است
 کرم و فروت و از انصافین و دی الاقند او امرای نامیده هر کسی که

از باب فطانت و لیاقت باشد البته از همیم قلب خود
دوست می دارد و در سویدای دل ایشان خواش از زبان
هر دجاء آن که ماستر قادی میگیرد خواه بایشان انعامی از ان عظمای
رسیده باشد باز چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه
هیچ یکی از این عظماء را حواصیقه نتوان گفت چه هر که سوای حواصی و علا
متی صدی افاضه امور تا بقصد می شود و سعی در فیض دستانی
می آرد و هر آینه او را غرضی از اغراض دیدنی یا دنیوی یا از اشیای فرضی
حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب است و می باشد پس
اخلاق خود را طلب نام و نشان خود یا اشیاء صفت دنیا و کرم
و شادمانی در اقران خود یا امثال این امور باعث این
افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه و الانعام
مستور نمایند و بی غرضی محض اظهار نمی نمایند و در بادی نظر
بشهری حواد مطلق پیدا می کنند بنا بر این مستوجب حب
از باب فطانت گردیدند چه حامی حواد مطلق که صفت جود
حقیقه در ذات فاضله او منحصر است و پس آیا نمی بینی

مگر اگر آهیا ناز کسی از ایشان عند الانفاقه والا نعام بجمعه
فرضی با طلب منفعتی ظاهر میشود همه از باب فطانت اود ازان
خبره که ما خارج بشمرده و در جاه و دون همان معتدومی نمایند
و ازان جمله تعظیم صمد است و مراود از صمد شخصی است
که خودی نماید باشد و غیر اود را بسوی او احتیاج پیش آید
و این صمدیه آنرا برست مشکک و در کمال و نقصان چه استغنا
از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست
باز صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از
لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از معین و
وزیر و شریک و مشیر و آلات و واسطه و امثال آن از
لوازم مجرذ و همچنین استغنا از جوایس و هر کار مادی حقیقه
نوبسان و دفع نیکایان و امثال آن از لوازم جهلی مرتبه ایست
فوق ازان و استغنا از علت خواه فاعل باشد خواه قابل
که مسمی بدو میباشد مرتبه ایست فوق ازان و دیگر مراتب
فوقانیه را برین قیاس باید کرد و همچنین بر حسب احتیاج غیر بسوی

ادبیزستفاوت است چه احتیاج در استكمال مشكلات و ايجاد مایات
 مرتبه ایست و در مرتبت از تغذیه و تمهید مرتبه ایست فوق ازان
 و در حصول جوهر قوی بسوی ایجاد و عنایت و در مرتبه
 ایست فوق ازان و در تنفس و جوهر و تناسلی و یعنی در
 حیز از کیمیم و ظهور و برینجه و در مرتبه ایست فوق ازان
 و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و باز ای مرتبه از
 مرتبه برتر ایست از تقطیع که پیش آن باشد در کمال و نقصان
 یعنی هر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج به سوی او قوی تر باشد و غلبه می که
 مقابل او مستطایل تر و خالص تر خواهد بود و بالعکس جمیدیه و تقطیع
 را مثل دو پایه منزان قیاس باید کرد که هر قدر یکی یک پایه جلوتر
 در جهت بهم میرساند همچون قدم و پایه دیگر با انحطاط در پس می رود
 می نهد آبنامی پنی که هیچ یکی از ستونهای برکتی نخواهد بود باشد خواه
 باطل عبادت را که غایت تعظیم است و روحی کسی غیر
 اثبات صمدیه و یعنی استغنائی او از حاجات امثال خود و
 احتیاج خود بسوی او در جواب و مشكلات خود نمی نمایند بلکه همین

صمدیت بر استحقاق آنها مرعیه دات و استعده لال می نماید
 و است در عین بر خود و است عیون آن باطن را با حق صمدیت از ایشان
 از مثال فرمود و در که جای ایشان است احتیاج آنها به خود و عدم احتیاج
 الین طایفه بین و لم هیچ یکی از خود هیچ به خود الی اینها اظهار کرد و چون آنچه
 بر اهل مهادت از عالمی قیصر و است و نیست و از ان جمله
 است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر را ظاهر و
 خود به تجربه رسید که استحقاق ایشان است چه هر تسلیم
 افطره هر نفس را که تعظیم بکمال می دانند مثل علم و کاف و قوت
 و قدرت و حسن صوت و بخت و ذکاوت و تمکین و امثال
 آنها البته از آن دل آرد و دوست می دارد و هر قدر بیکه ممکن
 باشد از تعظیم و تحجیم او بجای آورد و در مجالست و مناسبت
 او می گویند و از بسکه عظمت کائنات و مراتب کمال و تقویان
 شهادت فاحش می دارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست
 تا چهار مقامات خواهد شد با جمیع این هر یکی ازین امور مذکور و در
 احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم افطره کافی است

اجتماع این همه لایسیما که در انصاف و مراتب گنجان یافته
 و حب از دیاد حب و ماعت حد و ثقل و تقویم کفایت اذن مرسوم
 است البته خواهد شد * مهمندتانی * چون منعم حقیقی و جواد مطلق
 لغات افراد ایشان را از معایب احوال و ذیل اشیا را
 بمناصب عیله جرمه محمولی انقادی مراتب حبس حل و عالم مخرج
 بهایت تعلیم او دانست و آنچه در حد و حلیت او از حسیب معصوم
 و اشیا آن از امور مذکوره و در بیت خطا بود ایمان و اطریق اوضه
 اس سعادت جاودانی و سر برآورد و جانی قرار داده بنان بهایت
 شان اشرف و اکمل افراد اسباب برای اِحْمُوا اللَّهَ لِمَا
نَفَلَكُمْ مِنْ بَعْدِهِ و از او نقل این حکمت لِحَبْوَنِ الْبَعْدِ تَعْمَلُوْنِ
اِنَّ اَكْبَرُ طَرِيقٍ دُرِّ اَوْ ذَهَبٍ و کلام سر اسر لِلْفَالِ الْيَوْمِ که بشیخون از
 بهای حضرت حق وجود او و ملو از شیخ و بیضا آثار محمدیست و
 مشیت جنات گمال و مافی سمات بعض و زوال مود و بر ماطر یاد
 ریختن سحانی و کبیراتی که مستمر صمدیت او بد و تحمیداتی که بجز از
 مود و احسانات او مدسی از احسان و کمالات از تناساتی که مظهر

ز فردا تا به است که اصل صمدیت است جبر و نیست که اصل خود
 و انعامات و این چنین نماید و کمالات است بواسطه آن
 اکل الاغذیه نموده و آئینکه صفت در آفاق و منجم و زرافه
 است و عجایب که در اجسام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در
 نوع انسان که در ایجاد او از تیزانی و تجزیه لای مثل نظیفه و عاقبه
 صمدیه که بر نادمی گذرد و در تصویر او از ایجاد الهی خوش و صر
 و کاش و اعضای خاصه و قوای متخالفه و در تربیت او
 بقدر و تمیز او و در بطور انعامات و ثنایاد و صفت و ثناء
 و در کبریا و در اینها در شجاعت و از دفع بیانات و
 مشرکات و اعانه ملوفین و استیجابت و دعوات نظیر
 و در نهایت او از انبیا و رسل و ازال کتب و اسما
 به محض فضل و کرم خویش میان بلاغت نشان انصاح البر
 و اینچنین انصاح کرد تا آن ایودیکه در خیمه طرب مستور بود
 بر منصبه ظهور و جلوه کرد و در بین حقیق که بر تصفیل فطرت
 باش نیست که به طریق فاقم و جهلک الدین حریفان طریقه

اللَّهُ الَّذِي نَظَرُ الْمَاءِ عَلَيْهِمَا لَا تَنْدِيلَ لِيَقْرَأَ اللَّهُ بِرَبِّهِ
 الْإِنْسَانِ الْقِيمِ قَوْلُ هَلْ مِلَّةٌ أَنْزَلَهُمْ حَقِيقًا اسْتَنْصِيحُ
 ایشان شود و تمهید ثالث باید دانست که هر چند احوال
 و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن بعضی احوال آن
 را از متمات احوال و کمالات آن نیز توان شمرد و چنانچه
 و اقوال بمنزله قایل است و احوال بمنزله روح و چنانکه
 قایل بهی حان مع و در از جنس جمادات است هم چنین طایفه
 قایل عاقل از کمالات مثلاً سبب و شتم و ضرب و پاره
 اگر چه از فروع کیفیت غنی است و این از احوال قایل بهی
 آرد و نه کمالات و متمات آن باید بنا و چنانکه کسی و امثال
 خویش با فرحی طایفه شود و از ظهور آثار آن از دست و شتم
 یا نغمه و سرود و سرائی و از ضرب و حمله یا از آزارش
 اسباب عیش و نشاط و تزیین محافل عشرت و انبساط
 و امثال آن از افعال و اقوال فرجه یا غضبیه مانع آید هر آینه
 آن غضب و فرحت از جنس و سادش نقضتیه معدود شود

دیت حتی لیت آتش غضب منطقی شده و با بساط فرحت
 و با تقاضی نهد و باطن خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را با قوال
 بسایه و افعال بسایه نماید کند البته آنها را قوی و مزایده می بهم رسد
 و دوستی و احاطه و ست و به هم چنین حب مستم جو او و تقسیم همه
 در کمالات خود سر از اقصیه او اندازد و باقیه را که چو از امور قلبیه و حالات
 بخت نه است لیکن احوال رحمت انکیز و افعال تقسیم آمیز آنرا و با
 می سازد و آیه بانی می بخشد که به اهل وجدان سلیم پیونده نیست
 و به دن این امور انجاست قلبیه مثل کاتب منقطع و المجد و شهنشاه
 ملکوت البرز خواهد شد چون این مقدمه محمد است پس لابد بر هر اصل
 کلام یا عظیم * آفاده * باید و انشیت که مراد تسلیم آن حضرت گفته اند
 الا ان اهل او را از اهل بسادگی نوشته اند و عیانی خفیه و بارها و گماشته اند
 چون بگویند او را شرفی شود که منعم حقیقی او منعمای جسمانیه و جسمانیه
 و اقصای میراثی محمدیت ذاعلای مناصب جو واقع است
 و با کمال اوصاف و افضل نعمت و از جنات
 نقص منزه و از صفات زوال منبر او این شتخص و او احوالی

مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت بر نسبت هر چیز بودی
 ما و محتاج حنا که در جوارح و اعضاء خود هم پس کوباکه تمام وجود
 این حاجت و راحت است و نمای نعم حقیقی ما وجود کمال صمدیت
 و اسب تعالی او در هر ساعت ما را آن صفت در آن * و در بعضی
 در هر ساعت خودی مدد آتانی را که منت و آفاق و اقصی است و مددش
 را که مستطاب از کمک نامسما که دانه می تاثیر یا است بلکه از عرش تا
 فرش خصوصاً در مجموع این و خصوصاً در نفس این ماطر که بستوی
 پایه و از آن اشکالی در رسید و کلام که یستفاد از او در کور و الیحدود
 که در قیامت او و در وقت نهاده اند؛ چششی پیدا می کند و سبب ندارد.
 پرمی بلند و فتحی قطعی بر منت آن نعم حقیقی الاصلی است
 او می بخرد و طهر و انعمانی را و احوال کمال و عظیم و شکر او باشد
 و بیان صمدیت و کمال است و بما و خودی این الی کمال تا این
 رضای او بدست آید تعاضای نماید * پس نسبتی و کمالی
 و کمالی این مبروج مانعان خصوصاً و حرکات قطعیه ملاطفه آن
 معانی که در اول کلام که کور شد از او سر بر می زند و لا سیما تا باین که ولایت

بر تفرود با علایمی مراتب حمدیت ذاتی مقامی و بویشتنید از
 بظهور فی رسیده خصوصاً کلام پاک او که شرح و مفسر آن از اربعه قطریه
 بروخی است که فوق آن متصور نیست با وجودی که بآن کلام پاک
 تعظیم شما هر ششم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن مؤمن
 پاک به کمال تعظیم و بند بر ستای بیوخی که بالاند کور شد بر زبان می آرد
 و که نت این از کار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلب و عقل او
 به انزال می سازد و عذوبت الفاظ و شدت مضامین دل او
 را اصفی می کند و بنوش و عقل فاو را بر سر مستیز و روشن می گرداند
 و خیالات مبتسر و سادس پراکنده و انانی باطله و خراشیم حسیان
 و حسب و تعظیم ناشنوی آنرا و پاش پاشش کرده شلاقی می گرداند
 و عقل و قلب او را از الواث بهینه پاک می سازد و این
 است که اگر این قوی و این را بذر که ایمانی ملقب می کنیم
 به از یک که از صد کلام معلوم شد که از احوال نسایه و افعال
 و جسمانی و باره و احوال نفسانی نایدی جویم بهم می رسد و آب دمای
 فحیم دست می دهد پس بناء علیه این ذکر مذکور باعث از دیار

و در برهه فایز و احاطه است و التئین و تخمین می یابد از نهادن ذاکر فواید صفت
 هوش تو اید و در آن چو شجرت و تعظیم آذانی و انعامی دیگر نشان
 خواه کرد و همچنین امر از بانیین می رود و تا که مقصود بلبل که تفرج حضرت
 حق است یا تو دست در و دست و تفاسیل ذاتیه و ذوالغیب مستعد به
 و اقصای مراتب است و ادوم وجود و دنیا و موقوف و صائط بایر
 و انعام و اعراض از الفات با نهادن اعتدال لایها است
 و در دل ذاکر قرار گیرد و است حکام پذیر و حنا که هر گاه کسی که در عالم کون
 به ظهور رسیده و می رسد همه را تقدیرت کامله او بلا واسطه منوط
 داند و هر آنما که با او باشد و او فاضل شده و به او اذن آید تر بیت
 یا لعه اذیلا حجاب شمرده و هر گاه یکبار در ذره اند ذرات موجودات
 مانده همه را عکس جمیل لا یزال او پشاسته و هر قصه یکبار در ممکنه آن
 ممکنات مویها است همه را آباء گاه بطلال او در اجتماع کند پس
 ساء قساع در بحر محاسب قدومت او خود می زند و بجانب
 آساجز با و جرت بدست نی آورد و آمانا در کتاب انعامات
 او در ماله می ماید و حزم مقصود محروم نباشد و عدم ایمان بقیام حقوق

نهای او دست نمی دهد و این اسب بکرا این قوم و این را
بمراقبت صمدیت مسمی می کنیم * افاده * چون این کدو کمال خود
می رسد الفتی شده و همزوج با تعلیمی مغرط از قبر قلب او
صبر بر می زند و جمیع قوای باطنه او را بمشغول می گرداند و حالتی
طاری می شود که او را بشپیه بحر کد اخن بنک در آب
یاسینم در آفتاب بتوان داد که اگر بالای پند نه آیات
عظمت و انعام می دریا بد * و اگر زیر پای چند بحر آثار انعام
و عظمت نمی بیند * و اگر درون خود می بیند همین می بیند و
اگر بیرون خود می بیند همین می بیند * و اگر خود را در خدمت
و شکر انعام از خاک کبر ایر کرده بلکه خاکستری بر باد داده
کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال
خود می کند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آینه
در یابی اشغال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود
وادران مستغرق میداند بلکه جوهر و قوای خود را هم از
جمله نهایی او شمرده و از عجایب قدرت او شناخته محبتی

و جوییم بهم می رسانند و بیست و نه نام چشم خود که جمال تو دید
 است به آن نام پائی خود که بگوشت رسانیده است و هر روز
 هزار بوسه زخم دست خویشند و اینست که او است که فم
 بسویم بخشیده است و هرگاه که اسم مبارک او در زبان
 می راند تمام بلائی او از عظمت و جلالت این اسم عظیم
 مثل بیدار شدنیم سحری میگذرد و از هر بن بوی او ندای حجاز
 و احتیاج و آواز استغاثه و بی نیازی او از صفات می
 جویند پس این الف است شیده و را که مرفوح به تعظیم مفرط
 و مسلط بر ظاهر و باطن مومنین می شود و بحسب ایمانی که مقرب می کنند
 از این که تخم این حب در صعبه طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد
 اشراق مدح است کاسیده شده بحسب عقلی مسمی می سازیم
 و آنست که شاد رخ بسوی همین حبیب عفوست فرموده و همین
 را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را
 بر آنی تحمیل همین حب قرار داده بحسب ایمانی نیز مقرب می نمایم
 و اینست ثابته در بیان مؤیدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو

تمهید و سه افتاده است * تمهید ۱ * باید دانست که اصل اسباب
 حصول حبس ایمانی و اساس مؤید است این سعادت جادو دانی
 اجتنابی حضرت حق و اجتناع جواد مثلین است که در ازل
 الا ازال نصیبه این ذره ناپیر کرده داد و از تیره بقیولان معذود
 کمر ده * پس همان اجتنابی ازلی این ذره ناپیر را از حقیض
 خاک تا ذره سماکستان بستان می برد و در هر مقامی لطفی جدید
 خیر جانی متناسب از او ظهور می رسد * اما چون آن اجتناد و برود
 فطرت مستور الاثر و مقهور و الخیر می باشد و بسبب مصداقت
 بعضی امور مناسب پرده خفا از روی او و دومی شود و آنگاه
 اوقات ریخا بر منصفه ظهور می رسد بنابر این امور را از تیره
 مؤید است و این باب می توان شمرد اگر چه مؤید حقیقی و سبب
 اصلی همان نور ازل است که در بدو فطرت و در بعد جبلت او
 و دلیلت نهاد داند * چه از انعامات مصداقت این امور موبده
 حصول عشر شیران آنگاه مستبعد می ناید چه جای ترتیب این قسم
 الکلاف بر امثال این بود صفات * تمهید ۲ * باید دانست که اگر چه

مؤید است این سرمایه تنهاوت را برتر و تحریر معبد صاحب و در
 حیطه و شمار محض و کردن متعسر بل متعذر است لیکن
 بحکم ما لا یقدرک کفله لا یشترک کفله به سوی بعضی از این
 اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت سلوک را بر
 منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند اذا دعه از عهد مؤید است
 حب ایمانی استحکام غریبت قایمه است بر اتمام ضربت
 و کمال و فو و خبت بر موافقت سنت و شریعت نفرت از
 ملائت بدعت و وقت اعتصاب عجل الله المتین بعضی ائمہ امی ظاهر
 و باطن بکتاب حسین و سنت رسول آمین و کرمیت را برضا
 جوی حضرت حق چیست بسن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شمار او
 لا یمام شرع که اعظم الشمار است درست کردن تذاتی که مقصود
 از این کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن و سواس
 که عوام الناس او را بتجوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان الطمینان
 قایم بر عتقاد شرعیه و یونس کردن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم
 قلب به نسبت او امر دینی و عدم مبالغت بموافقت و مخالفت خلق

خود را در مشاجره‌ی حالی و استیجاب هم عزیمت بر دفع مانع دعائی بحیثیتی که جان
 زوال خود را در مشاجره‌ی منتهم خود بر باد دادن و سر و نشان خود را بر
 آتش ادا و احوال باختن و در نظر منت طالب خود بیجوشی نمی‌شمارد و در غایت
 و مانع را که در راهی است خود را در مشاجره‌ی اوسوازه می‌کنیم بنگار
 دانه نمی‌یابد بلکه در بعضی بصیرت او مثل تواند به گاهی بنا کردی می‌تواند
 و در دلی خود بر دفع آن مانع و طرف آن عائق شجاعی می‌یابد و خود را
 چنانچه است خود بر آن پرچم و دست می‌شمارد و اگر چه آن عائق
 باعث از دال و غیره لا ابطال باشد مثل پهلوان آتش زن که
 آید از رجز تقی‌بان و نعره سباز و آفران اوز را منت بگریه بپسند آن
 محاربه کشیده آید و پس آن شیر زبان بسبب که شجاعت و
 تهور کبشی را در آفران خود نمی‌شمارد و بلکه در ذل خود قلعاعمی داند که هر
 که در می‌است خود آدم و نیز می‌خواست بر کمارم فی الحال مثل مورد
 به حال پایمال توانم کرد اگر چه درستم زمان و افراسیاب و ست
 باشد و این امری است از دهر انیات که دائره تقریر و نطاق تجربه را
 بیان و تصویر آن تنگی می‌کند و بر جنود کبر و عجا که عقل نعل حقیقت

آن مرافقی می نماید و چرخ و چاندان و اوزان و غیر قایم سلیم
و اایجاد و قی^عج^ع که فی^ع می نشناسی خدا نا بخشی^ع اماره^ع ۲۰
از جمیع مویید است حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب شیبه
خفص بود یک در عذاب نفس انکسادی باز آن بدید آید و در اسباب
پیمیه از آن انقلابی بود اگر دو دلد احوالیکه باعث این انکسار
و مقتضی این اتفاق تواند شد بحسب اشخاص و اوقاست
اختلافی در عظیم و تفاوتی فاحش منتفی است مثلا در پیمیه کسی که
مشغولت الاکل و الشراب باشد و مثل کس بر مان و طوبی
می افتد که میل باین امور و ایثار غیر و در آن محض اتاعا لرضاء الله
جایگز نه طبع حصول مثل آن باشد و نه امید حق بشناسی و
خط متار که آد فی^ع آن خیمه و نه توقع اشد صیت زهد و اجار و
امثال این امور و خلق و اداد که در غیر آن نه و هم چنین در نظایر
قاب کسیکه مجبور بر قوت شش و عشق نسا است و او را
میشود ذات البخل و الحسب و المال بحس اتفاق و یادری
تقریب مستوره عن العین الرقیب بدست آید و این وقت سرور

و ساحت استیلا و اگر بیدل اموال خطیره بدست آورد و در کزانه
 و ساحت با وجود توغیر و غیبت طرفین و بجان شوق و شهنش
 و در آن موانع عز و فیه و طبعیه محض استیلاء و در ضار الله و حق فائز
 نمود و در سوسی استیلائی که در و تحویل آن میشود و تحویل کرده و اموالیکه
 برای بدست آوردن آن محبوب و بدل نموده و هیچ الثانی نگرفته و بگیری
 وارد که در غیر آن را و همچنین بدل اموال خطیره محض استیلاء و در الله
 یعنی که طلب نام و نشان یا استیلاء حق شناسی و در الحی آن متبدل
 طایفه یا سگافات یعنی سابقه آن یا استیلاء حصول منفعتی از آن یا توقع
 استیلاء خود و خود و استیلاء این امور باشد و در حق تحویل و نشان و
 طایفه عز و نام کاری می کند که در غیر آن را و همچنین تو اضع
 میفایس فقر و میساکین اولاد و در حق استیلائی اعز که در اقران خود
 بعزت و جاه میگذارد و در زبان خود نام و نشان شهر باشد و همچنین
 اقدام در هرگاه که تلفت جان و مال و بر باد می خالی و اطفال و در این
 نیز نظری آید و در حق این چنین و تحویل که در دوی کار از او بر و باندیده و کرم
 و مهر و زبانه را بخشیده اند و همچنین سکونت در منازل و در کسنا و عزت

در حق و اقرار تخطا و ما فهمی خود و در حق شما نیکی مدکاد تخر مشهور بقوت
 بیاطره و اسکات خصوم موسوم اند و در حق نه حبه و نه ذره دلی مدطولی و در
 حل و شمع که است عیاد اورد و همچنین زک جسد به اقران و عزم التفات
 تمام و شان و طلب بکردن است از در اهل زمان و ذک معنی و در اطمینان
 خوارق و کشف و قانع است و استقامت ادویه در حق شما بجهت بقوت
 تا بر موصوف و کشف و قانع منسوب اند و اما اختلاف این محسب
 اختلاف اوقات پس بهمین گامه آب است که در وقت
 میرای حسو صا در بلد آن متوجه یار لب آنها حاد به اودا عمر مبره کسی
 نمی ستاند ماکه و قتی می رسد که در میدان لای و دوق می آید و کوه که صناد
 میشود و از شدت عطش جان ملک آید و سوزش شکی اودا ارباب
 کورسانده و بهر اودا و حمد گامه آذ آب زلال بدست آورد و در
 بهمی ممت خود و ماد سوزش شده و غایت خیزد و اودا آن منهد و است و در
 دست خود و پال پر آب در آنها و سبوا به که شکی لب و سوزش
 سینه و ابان آب زلال دود کند و جان خود را از آنها که نجات بخشد
 در سانشخصی و بیکر که بهمین عمل کرد و اودا و ارجو و ایما و

کرده و گوید که عصاره جان خود بر آرد زده و لختی از یک خود بریده بآن شخص
 داده است و همین امر را لعن و فتنه و منی حین الکبر است که هر
 طالب عالمی که در مد و بسته می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرو
 کش می شود بیکه هر مستقامی که در مسجدی آید و در وقت می نماید بقدر
 وسعت خود بجای آرد و پس ناکاد و قتی می رسد که اذا ظنهاد کلمه حق
 جان با نفعی و آبرو و دیر می پیش می آید لیکن و دان انجیانی شستی یا
 احتمال بد حتی نظر نمی نماید انفسه خلاصه این کلمات آنکه همین امور
 سهواً میسره اند که در مجاری عادت کسی از ارباب علم عالمه بآن
 اعتنا نمی کنند و اقسامی نمی نمایند و اثری عتبه در نفس فاعل نمی
 بخشد باز و قتی می رسد که همین امور افضل جهادات و اشق ریاضات
 می شود و در نفس فاعل تأثیری بهم می رساند که از الوصف اسما
 آن متوقع نیست ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

[illegible]

۳۲. بعضی اشخاص اعتقاد دارند ایشان سرک بدعت و فساد و تلبس
 میکارند و میباشند و در حصول مقامات قلبی بقاوند اسکناف حقائق
 ایشانند آنی که مقصود ازین کلام بیان خیران ایشان است
 ازین مقام یعنی ایشان و اصل باین مقامات و تشریح برین درجات
 نمی شوند حال و گاه از ایشان فاضل ترین نامش بسعادت مشایخ و
 متکلمان و چنانکه ترین شهسواران میباشند فناء و بقا و حادق ترین سیاحان
 بخیر و معارف و انکشاف حقائق اسفیانند بلکه مقصود آنست
 که قیام است و کعبه حریمت ایشان خرد خدای موی و معرفت مصطفی
 نیست اگر چه آن مقامات عالی و درجات رفیع بطریقه دیگر از طرق
 گسیه پایه محفل خدایات و جذبات و بیمه نصیب ایشان شود بیت
 فراق و وصل چه باشد و ضایع و وسف طلب که حیف باشد از غیر
 این تمائی * انقضه صاحب این خبدا این مطلب رضای موالی و اقتیاد او کار
 نیست و از بهر بعضی که محفل اقتیاد و موجب بخط نباشد و از اعاده و
 حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در از و یا و اقتیاد و بکار نیاید او را و کارنده و از
 فروغ و شمع این است و تعلق است و قضای عزمت است انقطاع علالت

چیده و بقتضای او ایستاده و آنچه از او بخواهد
 و آنچه در قاع یلیات و ابدیهای منافع و اسأل آن از لوازم
 حوت و طمع فی حوت است و اصل این همه امور جاری است از
 حالات قلبیه که از راه توفیق اعتماد علی مرتبه ایستاده و شیء با اعتماد
 چند متقاد بر تربیت هوای مستحق خود که آن عهد متقاد به سبب همین
 اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می باشد و افواج
 غیوم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و وفی و طمع از ماسوای هوای
 نود و دل او راه نخواهد یافت و در میان یک ادا بهایم و اسالی و بخت
 و دسواس یا ازین ادتصریف خواهد نمود و در عصاه و بقا از عهد و عهد
 در جین و انجم مثل شیر زیان و پهل و مان جمله خواهد آورد و امین اعتماد
 قس روح توکل است و سایر امور و ارباب آن توکل که مقتضای
 توکل ترک اسباب است بلکه ترک اعتماد بر اسباب است * گفت
 گفت پیغمبر تا از بلند و هر توکل زانوی اشترخند * آباد * از جمله
 آثار حب ایمانی شجاعت بر ملا یا در مصائب است و این از جنس
 و هر نیست بلکه اعلی است از این تقصباتش آنکه چنانکه شخصی برای

و شناجوی منعم خود تحمل بهشتاق می کند و تنگی آن بهشتاق بدین و جان او
 می رسد و تب و تاب و فزع و آفت نظر است و نفس او قضا ضایع کند.
 چون رضای منعم در تحمل آن مشتاق می داند آن همه سختی و تلخی برخوا
 هر دو امید دارد و این تحمل امر شاق و مقاومت بهشتاق را که محض برای
 بهضاجتی مولی بجاء آورده از جنس صبر باید شمرد و بشخصی دیگر که منعم
 داده ایانواع نعم خود محظوظ نمیشد و بالان آلاهی خود فائز گردانیده و مثلاً
 بگوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل پشادی برای او ترتیب داده و
 اهل عشرت و نشاط و فرح و خدایم بساط را برای او حاضر کرده و بسند
 می نهد و دله عروست را برای او می آید و خیمه پس آن عجب انقیاد است و
 یگان خیزت و افتخار و دین اغرای آن محفل گرفته و پس اگر در پیش
 این منور و شادمانی و آبسراج و کامرانی پیش نه یار نیستی خود که نهدی یا
 ندگی بدندان خود و روی را در میان بر آینه آن بند و بنقشاید که از منظر آینه ها معلوم
 انعامات و سمایی از اکرامات است آن گرفته دارد و ملاطم اسواج سرور
 و از نهج بر ابر خشی و هم سنگ فود نخواهد یافت و هرگز بر بخشی از این
 بدل او نخواهد پسندید و اگر احیاناً هر گتی که شکر یا صبر است و منجر از نهج

و ثواب باشد از آن خدا و شود بر قدر دل خود و اتقاعی و خجالتی خواهد
گشاید و خود را بسبب ضربه در این فعل ناسیبه در زمره مغفل طبعان
و برک مراحان خواهد شمرد و همچنین صاحب جیب ایمانی به سبب ملاحظه کثرت
نعم بزدانی و اتواغ تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را از همه بایست با کرد
احکام المصاب باشد بچون نمی شمارد که ذات آن در ابصار و ضرر را
بیع کوبه اذلال و فتنه و نمی بخشد پس این نعم اعتیاده ملا یا و عدم
الثبات باشد از عدم وصول اثر به سبب بدل آن مومنان
و گمان ضرر و اشتهاج به نعم منعم را به شجاعت بر بلا یا باید دانستند
و از تجاوز دانسته شد که کار صایب حبا همان شد که دانست
و گاهی کار او به غیر نمیرسد و روح شکر همان مرد و قلبی است که
بسبب ملاحظه نعم شکر او آلا می شود و آفره ضرر بر زده و سایر افعال
و احوال تقنینیه و البته آن را از قروح شجاعت بر بلا یا دوام بر فرد
و اشتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور
است که بسبب ملاحظه نعم منعم حقیقی یا و عدم استغنائی آن دانست
و الاصفاف از جمع کائنات که از جمله آن این میشتی از غیر او و

جی سته را است و بر ظاهر است که استنبای آن ذات کثیر البرکات
 لم یزل و لایزال است و نعم او ناقص و در همه حال و از قریب همین
 شجاعت است و نهایتاً هر آن مومن حقیق و مخیر تحقیقی
 چون خود را با وجود عدم استحقاق با انواع لطائف و اشتیاق مالا مال
 در همه حال نمی بیند البته عقل خالص او که مستیز نور ایمان است هر
 بالا و مدعی بی را که متدبر در حال او خواهد شد از قیل و یمن و نادیدنی
 شمر و دفع قطع نظر عن ذلک و وقتی که عدم استحقاق خود را بداند
 و چون بر اسی نمیشود از نعم ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از زیاد بعضی نعم
 یا کمال حدیث فتوری و بعضی از این صادر از دخواه شد ماکه حکایت شکایت
 و حرب که راد ذهن خود و موقعی خواهد یافت * بیت * بدر و وصف
 نه احکم نیست دم و در کش * که هر چه ساقی با ریخت عین الطالب
 است * لکن اصحاب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که
 اساس اکثر این کلمات بر کلام و شکایات می باشد الله اذی نمی برد و
 جلالتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را نادمی بنم می رسد
 افاده از جمله آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بر ریاضات شافیه در

ماکل و مشاء و ملائیس و اشال آن از خلوط تعسایه مساعی نفس این
 ایود سله را از کلامیت خود نمیدارد و محمل آن قصاصی نباید آرد
 اگر بر آن عرضی از اعراض صحیح که از و ازم کمال اود از آثار حاز
 اوست مرتب شود البته آن امود مشاء را شمل ملکه بد بذا است
 بکمال حراست دل و دست و پد در تحمل خواهد نمود مثل محمل مشاء
 و در آخر جماد و اشال آن از مویده است دین مشی و منما است
 شرع مبین و پهل نخل مستقیم و در ترک مرغوبی که در غیبت آرد
 در نه دل حاکم فیه و علاقه مان در سوید اعی قایم قرار یافته و مثل تحمل
 مشقت جمع و غلش و عری سبب ایثار دوی الحاجات رنقه
 خود و اشال این امود بلکه بسیار است که بیل خطوط نشاء
 و ارتفاع مله اند جسمانیه اود از رقیات علمیه می بخشد که منطبق بر
 لازم ادب و یا ایها الذین امنوا کملوا من اللایمات و اعملوا صا
 است نصیبش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی نه گان بر گردید کا
 خود را در تشریف است امتنه خود ابا ذات مسئله می دهند پس
 آن نه بر گردید محسن برای اظهار یکا یکی بلکه برای اظهار

اجتناب خود که اورا اولین دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر که
 بخطوط نفسیه او را فخر کرده اند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت
 در بعضی استه نماید هر آینه علاقه یکانگی و اتحاد خود را مستحکم تر
 کرده باشد نو اگر از این اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
 نکرده و پرهیزد یکمگی در میان خود و مولای خود و ایند اخته باشد باینکه
 اگر در معاملات موالی وجهه مختلفین ایشان نیک تا غل کبی البته
 ذویال که در بعض اوقات طلب و استند عای امثال این عبید بلکه
 افتراح و فرمایش ایشان بخطوط نفسانیته و لذت جسمانیه بر موالی خود
 علاقه حب و دیت را آب و تابی می بخشد که حصول آن در اوقات
 متصور نیست بلکه مسا است که بنده برگزیده بیدانه که همه اسباب
 عیش و عشرت و استه تنعم و رفاهیت برای همین عبید مولای او
 مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار استان خود یا محض برای
 اظهار اجتناب او یا محض برای تسلط طبع اجازت استعمال آنرا
 بر استند عای همان عبید موقوف گردانیده پس در امثال این
 امثال استند عا و طلب لذت و حظ لطیفی و او دگر ناویر از میان

است با بجهت چون بنی خطوط نصابیه و لذائذ جسمانیه اکثر
 احیان در معاملات حسب ایمانی که مطمح نظر شرائع همان است
 موجب خالی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفی عظیم می نمید
 و لا اقل در دانه شکر که اعظم آثار حسب ایمانی است بر روی
 اهل ایمان بیکسو و نامرین کلام ربانی و آیات قرآنی مباحث ابر
 که اندوخته که اعتراض بر اهل آن ناطق کردید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَامْلُوا صَالِحًا **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا**
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَامْلُوا صَالِحًا **قُلْ مَن حَرَّمَ زِينَةَ**
اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالتَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ **قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ**
آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا حَالِصَةٌ يَوْمَ الْعِمَّةِ **عَاقِبَةُ** **أَمْرٍ**
 حمله آثار حسب ایمانی و بعد از آن حلاوت سناجات و لذت طامات
 است و حقیقت این امر در صد و کلام مذکور شد بر حسب ایمانی
 الغنی است مملو و تمظیم مغرط و این امر مستوجب صد و در
 اقوال و افعال تعجبیه ضرورت می شود بلکه مدح لسانی و تعظیم جمال
 را بعد می تقاسمی کند که بدون صد و در آن دل صاحب این حسب

اهلیمانی نمی پذیرد مثل اقتضای صاحب خضب افعال خفیه
 را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور
 شد. انقصه باطن شرع که عبارت از تعلق با حق است
 با ظاهر آن که عبارت از افعال جوارح است و روح
 صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال او منتهی به افعال
 او می باشد پس احوال ثنائی صدد و افعال می نباید و افعال
 از ویاد قوت و کمال رتقی در باره احوال می بخشد و بسبب همین
 وجه ان لذت در عبادت و جلالت در انقیاد و دور از تقشف
 و ببر از الحاد می باشد و از افراطات و تفویضات در امر تقوی
 و عبادات مخلوط می ماند. ^{۵۵} از جمله آثار حسب ایمانی ترجیح
 فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس
 و نظم سیاست مغربی یا مدنی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و
 تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالفه مع الناس
 بر عزت و فرار از خلق و سکونت بر اری و فیانی و شغل اوقات
 با ذکر و مراقبات ترجیح میدهد چه امور ثانیه اگر چه در حصول مشربانه

در میان این تأثیر قوی میدهد و یا تقسیم اول داد و طلب رضای حق حل و عذر
 مداحی ریا دار امور نماید است و صاحب اس حب و محال را هم سنگ
 اسباب طلب رضای حضرت حق می تواند شمر ^۱ آنا ده ^۲
 از عده نریب آثار حب ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت
 قوی است که در عرصه شمرغ او را اصلاح قمر کرده اند فائدا
 فرموده و مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْقِدِّيسِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
 و در حدیث ^۳ الْقَوَى هُمَا مَشِيرَا إِلَى دَلِيلِ أَشَارَتِ بَانَ رَدِ
 نقد پس آنکه ادعای مصرت امور صادر متباد نسبت در کمال
 و نفسان و کسی که فائل عدم صادر در نفس ادعای است
 قول او مخالف و حد آن در بیان است دکلام او اول است
 چنانچه در مقام جو مفصل است پس شخصی که اعتقاد بمصرت
 امور صادر میدهد و اما نفس او بر ترک آن مطاععت می کند او را
 مرتبه از ادعای که اضعف مراتب ادست حاصل است ^۴
 داین را بمخص ادعای عقلانی می نامند و شخصی دیگر که ادعای

مضررت آن امور ضارده می رسیده که موجب آن نفس خود
 را جانست و ملائمت آن امور ضارده تواند کرد اگر چه اقتضای میل آن
 امر ضارده و میل به است او در جبلت نفس او گامین باشد اما اذعان مضرت
 او آن مقام می نماید و او را نمی گذارد که جوارح را عصاره ایاثار خست
 بگون خود و بلوث سازد پس این شخص را مرتبه ایست از
 اذعان اقوی از مرتبه اول و این را ایاذعان انصافی مسمی باید
 ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضررت آن
 امور ضارده می رسیده که وقتیکه آن امور ضارده در دیروی او حاضر
 می شود و او را دیتی بوصول اثر آن امور متعسف خود می رسد یا تقریبی
 پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور ضارده باشد
 براینه در باطن این شخص از آن خوفی و انجمای پدید می آید که این نظام
 امور طبعیه او را بر هم میزند مثلاً رنگ آدمی پر و چشمان او بی رونق
 میگردد و استر خاکی در احصاب و تشخی در اعضا ظهور می رسد
 و این را ایاذعان قلبی ملقب باید بناخت پس همین مراتب
 باشد از غایب زایه نسبت معاصی شرعیه و ترک اوجبات و امثال آن از امور

ممنوعه شمر غیر مثل تشبیه با درونی و لباس و تعبد با عباد آنها در محال است
 بل باطن مدّخ و اهو او شمول در روح مدّعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی اذ
 اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات
 غیر آن منصوص نیست و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر با یاد شمردن
 چه تقوی ظاهر عبادت از اجتناب امور ممنوعه شمر حیه و مجاهد
 با نفس هیمنه است و روح آن همان مرتبه است از مراتب
 اذعان که بسبب آن مقادست با نفس و شیطان تواند کرد و مرتبه ثالثه
 را روح تقوای حقیقی یاد شمرد چه تقوای حقیقی عبادت از کرامت
 طبیعی نیست ممنوعات شمر حیه است و روح آن همون اوست
 که طاعت ایمان و معدود از مراتب احسان است اینست
 اتمودهی از آثار صانع این مقام و هر صاحب وحدان سلیم و ذی
 ستیم که بر معجز تغییرت خود دران امور بگذرد تا مل نماید الله استعلاط
 آثار کثیر ازین امور ببرد تواند کرد و اینست راجع در بیان ثمرات
 حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج ماده و و باید است باب اول
 چه آن حب ایمانی که حقیقتش غایت اله است میزج بفر

تقظیم یکمال خود میرسد و رضا جوئی مشتمل بر جبهتی ظاهر و باطن و وجود و
 و قوای هوس و پاک را بنا نهد و انوار خود را بر خجلی و مزین میسازد و پیشکوه و توکل
 و صلاح در جبهه قلب او جانی کبر و ملاحت و بزرگواری ذات بابر کات
 با ابعاد جمیع موجودات و تأثیر در همه کائنات با انواع تصرفات که از چهره
 آن نیست این ذره بی مقدار و بیشستی از عباد با او آن تعلم و حفظ
 آن از انواع بلا و الم است و در ذم او مستحکم می نشیند و توحید
 افعالی که خلاصه ایمان بالقدر است و در قلب او استقرار می پذیرد
 حتی که جمیع استعدادهای خود را از هم ملوکات خود می شمارد و بآنکه خود را مثل
 بهیمه که در سبزهزار مالک خود می چرد و معده و دگرده انفعال از مزخرفات
 و پیوید و انسباب زندگانی بر می گیرد و چنانکه انفعال و قوای خود را و
 طاعات و عبادات خود را هم از آن خود می انحصار خود را مثل چو بی
 یاسکی که او را بیش از سه طاعت و تأثیر و اکتیت و صد در افعال
 از مالک آن ملک و چوب بهره نیست قرار میدهند و بر رویست و رب
 الارباب صد و او مشرح میشود که رَضِیْنَا بِاللّٰهِ و بَارِئُ مِنْ غَضَبِهِ ازین
 مقام پذیر تحمل مشتاق شرعیه سینه او و معنی می گیرد که وَ بِاللّٰهِ اسْلَمْتُ دینا

وَمَكَّنَا الْإِيمَانَ لِرُوحِ اللَّهِ صَلَواتُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُثَبِّتَ فِي قُلُوبِهِمْ كَلَامَهُ

اینست که در تئیه که در محمد بن ابی بکر است اذ احوال امثال این کرام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنَّا فَسَبَّوهُمْ سَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْبُيُوتِ وَالْحُجُجِ

خَلَّيْنِ عَبْدِي يَا بَنِيَّ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَإِن تَشْكُرُوا

يَرْفَعْ لَكُم مَّا تَشْكُرُونَ وَهُوَ بَيْنَ أَيْدِي السَّاعَةِ وَاللَّيْلِ يَسْجُدُ وَإِنَّ لِلَّذِينَ

آمَنُوا أَثْمَارًا مَّحْبُوبَةً جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَفِيهَا زُجُجٌ وَلَهُ فِيهَا مَنَاقِبُ

الَّذِينَ جَاءُوا مِنَّا فَسَبَّوهُمْ سَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْبُيُوتِ وَالْحُجُجِ

اشاره است بآن جمله که می شود و او در کتب و لایث خود گرفته و در

سایر کتب است در بیت خود آورده چاره و تئیه که می شود و

می باشد و افسوس که اینها تصانیل بر خطیره القدرش و ناقص از منبع مگویند

و تئیه است چه در علوم عقیده و چه در فروع و تئیه بدست می آید

تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی و باطن انسانی در

قوه ادراک کرده اند یکی قوه ادراک که آله دریاوست و دانش است

یعنی بان قوت است باین بنهاد و باغبیه را و دریافت نمیتوان کرد

آن را مسمی بر عقل می کنند و دیگر قوت عاقله که حاصل سایر کیفیات

نسبت به سوامی مضموم و ادوات مثل فرحت و غضب و شجاعت ۳۷
 و خوف و محبت و بغض و رضاء کراهیت و عزم و شوق و امثال آن
 است و او را اینها به مغرب می سازند و تمایز فیما بین التوین بدی
 است پس او را که منی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است
 و نفس شجاعت دیگر که بت عالم بر مشهور شجاعت و محقق در بحث
 انواع و شعبه او و در اسپه باب تحصیل او است که مدارات ده زنی
 باینه مقادیر مداراتی از و صورت زیند و بساد لیر بدل است
 که در جرده و جوی متوجه و در مرکز که ادائی متفرده است که تحصیل مفهوم
 شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه از متعطل متعده
 می نماید و همچنین او را که امر خوف مثل احساس میل مست
 یا شتر بیان و مثل افغان به مشرت امور ضار و مایه ادا امری
 دیگر است و عرض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردنی رنگ
 ولی روئی چشم و خشکی لب و استرخای اجصاب و تعطل اعضا است
 امری دیگر است چه همان امر خوف را شجاع و جهان پر و او را که
 می کنند نام بر جهان خالی می کند که بر شجاع جیش خیر آن نه همچنین

و در ادراک حس صاحب حمال و در یافتن خط و خال آن - نس و
 غیر آن بیشتر که اندام و دل شایع و تانی و طای و اضطرالی می
 گذرد که بر غیر آن نه چون این مقدمه می شد و متاخر فیما بین العقل و
 القلب نهی نشین کردید پس باید دانست که بعضی اشخاص در
 بد و نظرت زکی العقل و غسی القلب می باشند بعضی عکس آن
 چنانچه راهل تحریر پوشیده نیست پس سببیکه در بد و نظرت زکی
 العقل مخوف اند چون حیات از لیه ایشار امان مقام می رسد
 و بواسطه تاثیرات غیبیه مشرب می سازد و در از جانب
 ادراک در پذیر امور عیبیه استخیرام می نماید تا آثار ضایعی حسرت
 حق و لایب کفالت و کبل مطلق از جانب ادراک و هویدای کند
 مثلاً در مقام می بند که در از جانب حق حل و علاج از جانب مالک
 عظام با انبیای گرام یا اولیای ذوی الاضرام امری سر اعام چترنی
 می شود یا در معلله مطرب مکالمه او و اثر غیبی در سوی آن امر کردی شود
 با نظربن کشف تمام حال آن واقع بین اولیای آخر بار و روی او
 چنانچه می شود بار و وقت فکر و نظر امور و بو احوث بر فعل آن مایه و در

نرمی است اشیاع بر ترک آن در ذهن او خلوصی کند و اشغال این اثر
 انگشت و قانع گویند یا انگشت نمودی که بر تربیت طالبان تعلیم
 دارد و یا سبیل اجتهاد و یا سبیل انصاف منزهانه و یا برین قیاس
 باید کرد و همچنین افعال مستحبه و مستحبه خود را که متعلق رضا و سخط
 غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آخرین و آخرین دلیله
 و اول صورت الوان مستحبه و مستحبه و اشکال جمیده و گریه و
 می باید و این قسم اشخاص را در عرف و شرع مکشوف می نمایند و کسانی که
 در اصل جبلت ذکی القالب مفلح دارند این امور مذکور را از قلوب
 ایشان سر بر می آید و عقل ایشان بحقیقت این امور مستنبه شود و باید
 سلا بر اشیای مقدرة الوقوع که وساطت این شخص در وقوع آن
 استنباط در غایت متبیین شده و در دل خود و شجاعی و خجالتی می باید و
 و این دعوتی از دست او سر بر می زند که او را ناچار کرده بر غیر اشیاع آن
 می آید و در این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران
 می ماند و لبت او را در نمی یابد و نسبت اشیای غیر مقدرة الوقوع
 بالاست یا اینکه وساطت این شخص در وقوع آن استنباط

عجیب متعجب میشد و در خود جنسی و انجمای و استعدادی و قوای
 آن اشیا را قوت و همتی و کسالتی در معنی وقوع آنها و هر وضو کمالی
 و در نجی و در تحمل مشاق طلب و وقوع آن در باطن او حادث می شود
 و همچنین بر مغضوبان خضرش حی و در بای پر غضب از دل او ذوار
 همت می شود و در مردمان و جسم مملو آب ذلال و لذت و شفقت
 از باطن او بدان صفت می یارند که بر او در یک ساعت معصومیت آن
 مغضوبان بامر حقیقت آن مرحومان گردیده و مطلع نشده است و بعد
 وقوع افعال سنجیده و ستمخانه در خود سر و زخمی و انسانی ندانند که در آن
 و انسانی در می یابد که شدت و حقیقت و مهمت و حقیقت آن افعال را از ادراک
 نکرده باشد و بسوی طعمای حلال و طیب که در عقیب برامی اکل
 او میباشد و مانند ذیل با آن در غلغله پیدای می شود و از طعام حرام با غیر
 معبر را نمی تناول این شخص و ذیل او نغذ می و فرنی می برد
 بلکه ذوق که امر طاعت و صحت و در ظاهر حال با عکس می نماید
 و بسا است که عقل این مرد کوادان به حقیقت آن امور مرتب
 نمی شود و در سبب عدل است این و احسن طبع می نمایند

و این قسم اشخاص را بشمارد و او را بدین در شریعت ملحق می سازند
و عادت نمیشود و او را بدین در قاعده امور محض و علائق و غیره ملحق است
نه استبر و نوع آن امر کما شئت با خود متصدی ایصال بقصدی یا
نقصتی کرد و بدین چنانکه رسم و راه او را باب قرب التوکلان است
پس در محل اقامت اعدا و مواصلات احبب خبر عا ازین کبر الصودر
نمیدانند و بعضی اهل خدمات از اقصای و آمواد از غیره و قسم می بایستند
و از لوازم این مقام خواه عتبات آن محدث باشد خواه شهید
باشد که در حال کتبه انگشت مذکور یا بعد حدوث تمدن غریبت
حصول آن صادر شده باشد از اجتناب الایمان است چه آن دعا هم
از جمله کتباتی ظهور تقدیر و از تره صود فیض بخشنی است پس
کسی که شایسته بدو باشد آن امر مذکور شده در مقابل این بزرگان قائم گردد
البته خائب و محذور خواهد بود و کسی که شایسته در تحصیل آن
امر مذکور و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد بود
و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف کرام مثل خطابه
و بعضی باید بگوید با لفظ این امر به طریق واکاوی این طریق در زیره های

مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلیٰ ملهم شده و در احضار آن
 میکوشند معدود اند پس احوال این گرام را احوال ملایکه علمام
 قیاس باید کرد و ^۲اناده ^۳داعی ازین مقام مقام ایمان حقیق است که
 بعضی از رجال مغفود بر آن کمال می باشند و حب ایانی پرده عفا از
 زدی آن مقام دلگشاد و می کند و انوار دآثار آن صمد ناس و درون
 ظهور می فرماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات
 نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاد و واقع اند بعضی بی
 الاستیاده و بعضی حیدر الاستیاده و بعضی محمول بر نفس آن ملکات مثلا
 در امر شجاعت اگر شخص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد انسان
 در بد و نظرت دلاد و پرول که همیشه خویشان سبازت اقران و
 جویای مصاحبت شجاعان می باشند اگر چه گاهی روی نرود
 گا از اراده و قصه دستم و استغف یا دشمنیه و دشمنی
 اسباب و آلات پرکار و عمادست بسوادی و شکاری نوز زبده
 باشند لیکن دویای شجاعت و دلاد می از دل اوی جو شد
 و در پالست کار از میان حکم و حدال می گویند و کجا پاید یان

پیکار در آنجا که آذینج و اطوار ایشان را از دژی و لباس مثل
 نظر بندش عاصه و طریق پوشش قباد استعمال موزه و اسنان
 آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاربت
 و مجاست و سوار می و شکاری از دژ و دوست پیدا از دژ و هر
 چیزی را که از ملاقات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند
 و هر قصد را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب باشد بسمع
 اهل و قبول می بشنود و با بجهت امور متعلقه به حرب در دژ و
 با و جایگزین و نمایان آن یکاگی طبعی می دارد و بعضی آنها یکاگی
 چهل پنس از مجاست نسوان و مختار و اسنان آنها از
 اهل جبن و ضعف قلب و از ادطاع آنها در دژی و لباس
 مبتدئ میک و و و ترصناحتی که از دژ و اهل حرب و اسبیه باشد
 با دژ و توجا و اربکمال میرساند و هر صناحتی که یکسو از این امر باشد
 هر چند در تحصیل آن شقت نامی بلیغ بکار بر دوز و این که استقراری
 نمی گیرد و دل از اذن انجامی می پذیرد و و اما و اسبیه آلات حرب او را
 پرست نمایند و اسناد شفیق او را تعلیم و این حرب نه نماید و

و به شهادت که اتحاد است و مدد و بهت حاضر نشود و دل شک و مشتت ابدال
 زبانی خود را به صید هیچ و یاب امید کند و در هم رسد کاین امید و در امید
 به شست و بشوید و پر اندک کی حال از خود در عست و غموم و غموم از میر اندر روت
 پس این قسم شیخی جقیقت شجاعت و خرافات و حاکم و در میسر میبرد
 و احتیاج نسوی به دست آلات حرب و غیر هم استند و در وجود معیار که معیار است
 محس برای تحصیل قوالب شجاعت است و پس ما ذائل باید کرد
 که در وقت نسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او تعظیم یا تقلید
 کسی حادث نخواهد شد بلکه حدت آن هم از قلیل حدت امور اضطرار دارد
 است چه در دل خود و حوش شجاعتی که میدهد و نقصانی آن محس
 قوالب آن محس و در تحصیل قوالب آن محس و ادلت آلات و محالست
 مانند و محس و معاد که محس و پس ناچار و اضطرار و در وقت آلات
 و محس و معاد و استقامت معاد که خواهد نمود و بعد از حصول این امور
 بلکه فایده ادب و آس و تائب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقرا
 و اسنال آن در امر محاربت و ساریت طریق و مشاغل و مسافرات و در
 و میبود و بعضی دیگر به مقامی نوح و جلیت و طهارت است و از او

غفلت و اشتباهات معظوظ می شوند پس اگر ایشان را امری مشفق
 بدست آید بقدر وقت تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از
 بهر متاعه بحرب تعلیم خود خواهد یافت و گمان استاد بطریق انگار
 فردی جلوه گر خواهد شد و شخص دیگر که نتوان قدرت و محنت جلالت
 ورز و قدرت واقع شده اگر هزار امتداد حق با انواع تربیت و مادیست
 اقسامه تعلیم خرسین خواهد نمود و هرگز کافی قابل مبارزت و لایق محاربت
 نخواهد شد و از تمام شاهانه غیر از بیت بیشتره منم و حست از ارمایه
 برانته ننم و اندید آفتاب و یار و نخواهد گرفت و هم چنین افراد
 انسانی به نسبت فیض و ثبات و نورانی که ستمی بشرع رحمانی
 است و حقیقتش بره اینست افراد انسان باعتبار نوع خود و عموم
 بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن جو از مطلق و اجتناب
 از عقاید و افعال و اخلاق مغیره معاش و معاد و برانامش نظام مصالح
 آورده میر منزل و مذنبه بیش نیست و در طبقات ثلثه واقع اند
 پس کسانی که در طبقه اول واقع شده اند گمان اجمالی جنلی
 ایشان را با بیان حقیقی بقسمی سازیم و چون آن گمان اجمالی

بجلی سبب اتباع نمی وقت بشرایع تفصیله شرح می گردد
 و آن منی قلبی و قلب ملت می گیر و پس این ملت حقیه منی و طاهر
 صافید بر چراغ جلی او که محض منی و طاهر است و در این
 الاذهال افزونترند و در محیط می گردد و نور بسیار و در این
 خود می سازد و آب و نالی پس عجیب و غریب می باشد
 پس پس تراکم نور جلی و نور خرمی آن ملت حقیه که از باطن آن
 صاحب کمال و دالار و نوق یافته است و نیشل کوکب درخشان
 پدید می آید و اختراست ناسا و یک و یک است و اجزا
 می سازد و از نهاد شمس و ادان قیانی که لایب و صیاحان بخور احوال
 و مقامات مذامی *هُوَ سَمَاءٌ وَ اَحَقُّ سَمَاءٌ حَرِیرِیْ* مذ
 این قسم ارباب کمالی را در این شرح حدیثین می گوید و این
 و کاد و قیانت و ارباب تمدن و کیم است که ملک است و این
 صفای قریحه بر منزه نگارم و طالع این مقام در سید و پادشاه
 پوشیده و نخواهد ماند که طبع من و در مقلد انبیای باشد
 و من و در تحقیق و در شرایع پس اگر حدیثی از کی القاب است

و ضداد که است حضرت جی در افعال و اقوال مخصوصه و صحت
و بطلان و در عقاید خاصه و مخدوئیت و مذموبیت و در اخلاق و ایمانیت
و تخصیص و صلاح و فساد نظام و احزاب الحفظ و در وقایع و معاملات جزئی
بهره جلیلی خود و دریافت می نماید و سبب شناخت و سبب خود
می داند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است
یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان علم مخصوص
محمود است یا مذموم و فلان منامه خاصه که فیما بین اهل منزل
یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم
مروج یافته موافق نظام اتم است یا مخالف آن پس احکام
این امور مذکوره او داند و در بر معاوم می شود یکی شناخت قاصد
خود و خصوصاً دیگر سبب اندراج او در کلیات شرع عموم
و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی
و اگر ذکی العقل است پس نور جلیلی او به سوی کلیات
حقه منعقد و در خطیره الهه پس که برای تربیت نوع انسان
عموماً متعین گردیده و او را در انمولی می فرماید و آن کلیات است

و به نوسن اوعالی برآله بود و الاحصاء محفوظ می ماند و استلزام جزئیات
 ازان کلیات می تواند کرد و پس علوم کلیه بشهره اید و اید و اید
 میرسد به ساحت نوبه جلی و وساطت انبیا علیهم الصلوٰه
 و السلام مشابهت با ذب و ثقب خوش می تواند که هر فعلی که چنین
 چنان باشد و نیز نسبت بر فلان چیز و شیر فلان نمره پس آن نهی
 مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق باشد
 حاکی از فلان صفات است یا نهی! گویا اید ال بر فلان و قایع و اندان
 طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در
 تیرست نوع انسان میباشد یا معاد و ادخلی می دارد و در عقیده
 که متعلق به فلان حقایق است یا نه فلان اسباب و صفات یا به فلان
 حقایق یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا بد
 تیرست نوع انسان میباشد و معاد ابریکار نمی آید و تعلیم و تعلم آن
 قصور می نماید و در خلقی و ملک که منتج فلان ساج باشد و در تحصیل آن
 بنفایان فلان امور حاجت افتد محمود است و الا لایموم و هر معانی و
 پس می و سبب است که بنجر بنفایان فلان معانی شود پس مقبول و

به او این نظام اتم است و الا واجب البر و فو محال است نظام نفس
 در کلیات شریعت و حکم احکام است و او انکار و انبیای می توان
 گفت و هم است و انبیای هم و دیگر طریق احد آن هم شریعت است
 از شریعت و حی که این را در عرف شرع به نفی فی الورد و تیسری غرایب
 و بعضی اهل کمال تأیید ابوحی باطنی می نمایند بعضی قرق و در مابین
 این کرام و انبیای نظام علیهم الصلوٰه و السلام با قاضی سلطان
 و است با ح حکم و شریعت اهل الامم است و پس و نسبت
 ایشان با انبیاء مثل نسبت اخوان صفا و باخوان کیمیا و یا نسبت
 انبیای کبار و نبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقه
 نبوت است و من وجه علاقه اخوت و ایشان احدی الناهین
 بخلافه الانبیای با شند و که تسلط ظاهری نصیب ایشان نشود و گو
 که جمله اهل ملت و یا نسبت ایشان را مستقام ندانند و همین معنی را
 با نامت و وصایت قیمری گفته و علم ایشان را که بعینه عالم انبیاء است
 لیکن بوحی ظاهری متعلق نشود به حکمت می نمایند و خدایتی و ولایتی مخصوصه
 بیکدیگر و باره انبیاء مصر و ف شده و ایشان را بسبب همان عنایت

مُخَصَّصَةً لِّأَسْمَائِنِ إِذْ أَسْأَلْنَاهُ حَاصِلَ كَرِيمَةٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
 لِمَلَكٍ يَكْتُمُ رَسْلًا وَمِنَ الثَّامِنِ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا
 وَابْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَصَلَّى عَلَيْنَا تِلْكَ
 الْعَالَمِينَ وَمِنَ الْآيَاتِ هُمْ وَذُرِّيَّاتُهُمْ وَآخِصَاؤُهُمْ وَ
 اخْتَبَيْنَاهُمْ وَهَلَكُنَا لَهُمُ الْبُيُوتُ الَّتِي صَرَّاحًا مَسْتَقِيمٌ وَذُكِّرُوا
 بِعَادَتِنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِيَ الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ
 إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ لِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ وَإِنَّهُمْ مِنْ دُونِ
 لِمَنِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ بَيَانِ هَمِينَ سَامِلَةِ اسْتَدِ

بشبه همین اجساد و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج

شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط

ایشان ملازم می و نغلاضقی پیدا کرده و توفیق اذن عنایت و

ولایت و پرتو اذن عظمت و عزت نصیب این کسای ربانین

و در آن آئین و سرسلین بهم می شود که آنرا در عرف قوم بوجاهت

قبهر می نمایند و این صد یقیب لمزد به کای عقل را که از لوازم

آن عظمت و دجاست است جناب سید الجهاد سید العلماء

اعنی الشیخ ولی الله بقریب الوجود و تعبیری فرماید و نیز
 باید دانست که قرب الوجود دوی محض و جبلی بحسب است
 که کسب و اکتساب و حدوث و تقدیر در این راه نیست
 آری ظهور آثار آن نور جلی نزدیک مصادفت موجد است
 و اسباب آن تدویمات تحقق میکرد و چنانکه انسانیست
 انسان محض خلقی است لیکن بآلامیت از او از خا رجیو انات
 که فوت فائده است و در بد و فطرت ستور الاثر می باشد
 چنانچه میان طفل صغیر و بزرگ هیچ فرق معلوم نمیشود بلکه طفل صغیر
 در اجرا در آن بسیار اضعف از بزرگ می باشد و بعد از مرده
 و بعد از آن امر ستور بسبب مراد است علوم در این اوقات
 ظهور می فرماید و از بسکه در حد کلام مذکور شد که همان عنایت
 ایزدی که در ازل الازالی در باره صاحب این کمال مبدی
 شده در هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب او را باطنی حدید و تربیتی
 تازه بر اثر افعال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محمود و معاملات در رسوم صالحه
 ستن ستن می آرد و از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه

و معاملات در رسوم ثابت و فواید و زیاده‌های و تنهات که با کمال
 معنوی و ادب و بسلابد و ابرمخاطبی مثل فحاشی است اینها که به هم
 به هم نیست است فائز می کنند و تصور برش آنگاه چنان که بعضی اشخاص
 و ادب بعضی عوارض قبیله مثل عشق صاحب جمال یا عاشقانه و سر و کمال
 یاد اعمیه تحصیل جاه و مال است عراقی و انما کی ذیبت می دهد که به سبب
 آن استغراق فتور و خللی در قوای بهینه او راه می یابد و نسبت به
 همین فتور و سوس قنایح عرفیه و شریحه انسانی از صمیم قلوب ایشان
 صریح می زند و عزیمتی بر ملا بست این امور در دل ایشان منعقد
 می گردد و بعضی اشخاص دیگر که رذگاری عقل و نزاکت قطع
 طهارت جلال منظور اند و تربیت آسانی مستحقین و اساتذ و معلمین
 و در حق ایشان معذرت مانده پس اجتناب ایشان از
 قنایح مذکوره بنا بر رذگاری عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود و تذری
 بر نسبت این قنایح از صمیم عقل ایشان زد و خواهد نمود مثل
 تقدیر صاحب طهارت جلاله مرافق و الالات را و اگر احیاناً از
 ایشان در طریق خلل و نسیان در غیبت و میثاق به سوس قنایح مذکوره

واقع خواهد شد باز آینه آن مربی مستغرق هزار حیل و دورا از
 بدست آن انجاس و ثبوت آن الواث باز خواهد داشت
 همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلائی حشوق بقدر کمال
 و استغراق در مشاهد حضرت ذوالجلال و انوار در
 مقام فنا و بقا و مدارات و اختلاف حقائق اشیا و تناسلی
 از ادوات ساخته و انطواء عراجم مختلفه فارمی شوند و بسبب
 تمیز فانی اراده و انطواء عراجم از افعال نامرئیه و عقاید
 باطنیه و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ
 قضیب از باب قرب النوافل است و بعضی اهل کمال
 بسبب نور جلی و عنایت ازلی مستحسن را از استیلاج تمیز
 کرده خود را از قباحت مذکوره منزه و منزه میدارند و اگر اعیان از
 ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع می شود عنایت
 از لایزال غریبت ایشان را گرفته بمعاملات غمخیزه و نتائج
 غمیه از ثبوت آن الواث باز میگرداند و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ
 بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاهُ بِرَّهْمَانٍ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

وَالْفَتْنَةُ أَقَدُّ مِنَ مَبَادِنِ الْمُتَصَلِّينَ حکایت همین معالیه است

و این حفظ نصیه انبیا و حکماست و همین را عصمت می نامند و

که اثبات وحی باطن و حکمت و وجاهت و عصمت مرغبر انبیا

مخالفت سنت و از حدس اختراع بدعت است چه بسیار

ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوٰه و السلام

در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر فله اهل حدیث

پوشیده نیست و اگر خوفت مالان بسبب لغو عمل کلام می شد

پاره ازان احادیث درین مقام ذکر کرده پی آمد و ندانی که ادبای

این کمال از عالم مستطیع شد و اند و قریب الوجود و از دوی زمین

منظس گردیده بلکه مادام که ابا بن خویش خرام نور و ظلام

در تک و پوی است عرصه دعو و جولانگاه شهسوادان میا دهم

حال و مقام است آدمی طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب

کمال که منحصر در اخبار منجبر صادق است بعد انقراض زمان نبوت

مستطیع گردیده چنانکه حصول علم قطعی بحکمی از احکام شرعی و مسائل

غیر منصوصه بعد انقراض آن زمان بر کتب نشان منصوصه نیست

چنانکه امر استنباط مستبرطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و شیخ
تابعین آن قدر جلوه گر شده که عشر عشر آن در زمانه صحابه بود و قوع
پایده بود و از لوازم این مقام عبرت حی است بر صاحب
این کمال تفصیلت آنکه چون آن عنایت از لیه و در و فطرت با
استحقاق و اکتساب و بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال
بر از زیره مقبولان قرار داده و در جمیع احیان و اوقات نیز
بوسیله و آلات تکفیل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیاناً
بمقتضای لوازم تربیت انبیائی بسوی ماسوای حی از حصیم قاصد
آن مقبول سر بر می زند و در توبه دل بان چرخ علاقه بهم می رساند یا چیزی
از اموریکه بسبب مصادفت آن امر همان نور جلی او ظهور
گرفته و واسطه تربیت می انگار و همان عنایت از لیه آن علاقه را
بنوعی از انواع تدبیر است بر هم می زند و آن خیال را از هم می پاشد
و از جهه آثار این مقام نزول قبول در قلوب صالحی بنی آدم
است که إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ أَنْيَ أَحِبُّ
فَلَا نَأْخِجْهُ فَيَسْتَبِهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي السَّمَاءِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ

جَتِي بَرُوع لَه الْقَوُول فِي الْأَرْضِ اِشَارَتِ بَيِّن مَعْنَى وَحَقِيقَتِ
 اِيْن قَوَالِيَتِ اِنْعَكَاسْ وَجَاهِيَتِ اِيْن صَاحِبِ كَمَالِ اسْتَبَدَّ
 آيَنَه قَلَوْبِ صَافِيَه سَلِيْمَه ۞ تَقْوِيْلِ اِيْن اَحْمَالِ اَكْمَلَه چَنَابِكِه جَوَارِحِ
 اَعْضَايِ اِنْسَانِ آيَنَه دَاوِلَقَوْبِ اِيْشَانِ اسْتَبَدَّ چَرَه عَارِضِي كَبِيْر
 قَلْبِ عَارِضِي مِي شُوْدِ مِثْلِ مَحْمُوتِ وَغَضَبِ وَفَرَحِ هَرِ اِيْضَا اَبَر
 اَنْ عَارِضِ رَحْوَارِحِ وَاعْضَايِ ظَاهِرِ سَوِيْدِ اِي كَرُوْدِ هِمِ چِيْشِ
 قَلَوْبِ صِلْحَايِ نِي اَدَمِ كِه اَزْ زَنَمِ غَضَلْتِ وَالنَّاتِ اِلَى مَسْوْمِي لِه
 جَنَانِي مَاشَدِ نَسِيْتِ خَلِيْمَه الْقَدْسِ حَكَمِ آيَنَه مَبْدُوْدِ مِثْلِ
 جِيْرِي كِه وَتَقَعِ اَنْ دُرِ خَلِيْمَه الْقَدْسِ مَقْدُورِ شُدِه اَلْبَهْ اَكْثَرِ صِلْحَا اَمْرَا
 فَبِلِ اَزْ تَوْعِ وَرِ مَنَامِ بَاوَرِ مَعَامَلِي مَبْتَدِ وَلاَقِلِ وَغِيْبِي مَسْوْمِي وَتَوْعِ
 اَنْ بَاهِيْتِي ۰ وَجَمْعِ اَسْبَابِ اَنْ وَرِنُوْمِي بِاَبْنِه پَسْ اَمْرَا
 اِيْن صَاحِبِ كَمَالِ نَزْدِيَكِ مَنَعْمِ خُوْدِ وَجَاهِيْتِي يَافَدِه وَتَقْدِيْمِ مَعْدُوْمِ
 دُرِ خَلِيْمَه الْقَدْسِ سَتَحْكَمِ كَرُوْدِه وَبِقَعْدِ صَدَقِ وَرِ فَيُوقِ اَعْلَى مَدَسَسِ
 اَدْرُوْدِه اَلْبَهْ اِنْعَكَاسِ اَنْ وَجَاهِيَتِ دُرِ قَلَوْبِ صِلْحَايِ نِي اَدَمِ مِي شُوْدِ
 پَسِ هَرِ كِه اَزْ صِلْحَا اَوْرَامِي مِيْنْدِ بَاوَرِ وَبِجَاهِيَتِ مِي نَمَايَدِ يَارِ حَالِ وَكَمَلِ

با مصالح می شود البته این دلیل او را دو سبب میدهد. اول و غنوم و اخبار
 او را از محسین قلب ستم می انگار و بلکه بر او ضایع و ابطوار او شسته
 و در نزد می شود که همان او ضایع و ابطوار در غیر آن یانته می شود که
 بسیاری او کسی از اهل صلاح ادنی الثانی نمی نمایند آنی که مقصود از این کلام
 محبت بر تمام اعضا و اجزای این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده
 که **إِنَّهُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى الْأَرْضِ** و پر ظاهر است که اهل
 شهادت از باب عقل و کسایت و اصحاب مروست و بعد الت
 اند از باب غفات و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه
 اگر نیک نابل کسی در یابی که محبت امثال این کرام حق و شعاع
 ایمان محب و علامت تقوای او است **لَكَ وَمَنْ يُعَظِّمُ**
شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهُمْ مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و بعضی استباه ابن عظام
 امارت تفاق مبغض و نشان شقاوت او است که **لَا يُجِبُهُ**
إِلَّا بِمَنْ تَقِي وَلَا يَبْقِيهِ إِلَّا مَخَافَتُ شَقِي اش را درنی مان معنی
 رفته **إِنَّمَا هُوَ** و اعلی و ارفع از این مقام مقام نیابت عن الله است
 و در غیر مذکرات شرحیه و در اقامت استیلاخ و مغان حکم مقام

حقائق آن و ذر تعین ارکان و آداب و شریوط و مقدمات تربیت نوع
 انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب شریف است
 از انبیا و مرسلین و جمیع ایشان تالی از ان مقام نهی و بعضی عظام
 از اسامع انبیای کرام می شود که ایشان را در عرست قوم مفهمین
 می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ادبایست
 تعلیم و مقدماتی اصحاب نفیس اعنی الشیخ ولی الله قدس سره
 مقام قرب الفرائض تعبیری فرماید * فاده * داعی و ارفع ازین مقام
 مقام نبات ص الله است و ابقا طیفانین و از الاعداء جاهلین
 و انهم تحت یر معاندین و جاعلین به مجر و دلیل و برهان باع السبب
 و اللسان که توحه و برکت نمود ایشان منعمون قل لیل الله الخ
 البالیة متحقق می گردد و این مقام بالذات مقام انبیای
 الالهی است و بعضی از کبار به تعبیر آن الوالایدی و الابعاد
 بطن ازین مقام و پرتوه ازین افتخار بهره ورمی شوند که ایشان
 را در عرست قوم حجج الله می خوانند و این مقام را در اصطلاح
 حضرت ایشان قرب ماکوت می نامند * فاده * داعی و ارفع

ازین مقام مقام زیاستادوار و الطوار است بیانش آنکه
 چنانکه در بعضی خزوبی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت
 رحمان در ابرهاش جویشی از حوض و اقیانوس شود و عنایت بزدانی که
 بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در میان کسوت ظهور
 می فرماید و هر صاحب کمالی که در مقام نیابت حق است در تربیت
 نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی پلای
 می نماید و چون آن وجه بکمال خود می رسد لطفی خداید و عنایتی تازه
 از دریای رحمت از او بر میزند و وی دیگر از وجه تربیت
 نیابت بر روی کار می آرد و در اجرای همان وجه توفیق
 گانه بی آدم و اسمو جه می بخشد که در آیه کریمه يَا اٰدَمُ اسْكُنْ اِيْهَا وَاَزْوَاجَكَ حَقْلًا مِّنْ دَاوُدَ وَاٰدَمَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هُوَ اَعْلَمُ بِمَا يَحْكُمُ
 مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ بِهِنَّ يَوْمَ يَكُنْ مَقْلَابًا
 اَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْلَمُوْنَ بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان
 حضرت آدم صلی الله علیه و آله و السلام تا زمان حضرت
 ادریس فیض ربانی و هدایت افراد انسانی بسوی طرق
 اساس عیش و زندگی نیش ز راه حق و قلاحت و طین و عین

و در طرح سایر اطعمه و اعتدالها و بنای مسکن و منزلت
 چون این نیست کمال خود داشته از زمان حضرت ادریس تعلیم
 مناسب و تبحر و علوم بمیت مثل حیاست و کثات و حدادستار
 حیاست و اشغال آن از صنایع لطیفه و مشق الطباع و خواص احسان
 سفلیه و آخرام ملویه که خلاصه کتب و نجوم است و روی کار آمد
 از زمان ذی القربین اول نایب سانی سلطنت و ریاست
 و تقسیم توابع حکومت و عدالت و جمع عساکر و خدمت و
 همچنین و تربیت نوع انسانی و در امر معاد ایشان هم اوداد
 و اطوار منزل می شود و ادبای این کمالات که در دوره
 از اوداد کمالات خود می رسند ملوی که مناسب دوره
 ایشانست و در قلوب ایشان می دریند ایشان داد
 نگهبان هاب علوم است که ام می فرمانند از ان تربیت چون
 کمال خود می رسد اساس تربیتی دیگر می دهند و بیادیه ایت
 حدیست که می سازند مثلا دوره اولی از اوداد این است
 دوره چهارم و بعد از ان دوره اهل کلام و در دوره از ان

دوره صوفیه ظهور فرمود. و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد
 نه برای حقیقت چون یکست دوره با ختم می رسد و ابتدای دوره
 دیگر می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الی یقین رحمان
 در این جزوی از زمان متحقق باشد بوجو در کت آمد و او به ایت
 دوره سابقه دایه نهایت اکمال می رسد و او به اتر حمان خود
 ساخته و کسان خود قرار داده از زبان بر کت نشان او دعوت
 افراد انسان بسوی الخاف جدید حضرت رحمان می فریادند و با
 او امانیت این دوره از ان می کنند و این مقام بالذات مقام
 حضرت جاتم النبوت و فاتح الولايت است علیه الصلوٰه و السلام و
 به تمییز ایشان نموده ازین مقام به بعضی کرام از ایشان اومی بخشند
 که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب می سازند یعنی بوجو و آن
 شخص نهایت مال دوره سابقه و به ایت کمال دوره لاجیه متحقق
 می گردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان مقام فردانیت
 ملقب می سازند و به اهل کمال که در آن دوره متحقق می شوند در
 حقیقت منبع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام را ادعا یا ندانند.

و بعضی اتباع ایشان را آنست که ایشان قصد تقلید آدمی کنند با
 سلسله تربیت ایشان بادی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست
 که در حدیث همان نشان الهی که در این دوره ظهور فرموده بجان و
 قول می گویند و همه علوم نسبت به آن نشان که اولاد و اولاد
 همان امام و پیغمبر بودند بنا بر دو قلب این بزرگواران از محرم حقیقت
 و بر دو لایب پیر بزرگوار و چنانکه غم اشاعت این علوم اولاد آنست
 آن امام نیز بزرگوار و همچنین همان غم ثبات قلب این بزرگواران
 سر بر سر نهاده اند از جمله این مقامات ثانی بالذات مستقیم اند
 است و غیر ایشان را غیر علی از این کمالات و تسمیه آدمی مقامات
 استانی نباشد و یکجا ایشان این اکبر که به الشیخ این مفاد را فرموده است
 که است اخبروا عن سیر اعمم غدا لا توقع و کم یأبى انه واهب او و میباید
 این مقامات ثانی بر اشائی اجزایی که گفته تفصیل آن را بر مقام
 دیگر خواهد کرد و نیز گفته این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون
 حصول آن مآثر و حصول ثبات مفاد صورت نه شد و پس بعد وجهه
 و درین آن اسرار آلوده شدن فی حاصل و تلوین لایزال می نماید

فرد و در نیاید چال پخته هیچ خام * نفس سخن کوتاه باید و السلام *
 آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی شمر مرآت بس عجیبه و مستج
 نتایج بس غریبه است که تخمین عنایت پر دانی و اجنای
 رحمانی است و عنایت حضرت حق و اجنای خود و مطلق را حدی
 و پایانی نه * فرد و داغ غلامیت کرد پای خسیرو باند * صد روایت شود
 بنده که سلطان خرید * فائده ۲ * بدانی که در میان راه ولایت و راه نبوت
 تباین است چنانکه سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت
 قاجر نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگرند یا ارباب
 حب حقی غافل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل
 از حالات عشقیه باشند چاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب
 به شیوای اولیاد قدوه ارباب فنای بقا ذی الناصب و القاهر اعنی الشیخ
 محمد القادر است دیده باشی که از مرتابا از مضمون فنای اراده که
 خلاصه حب ایمانی است مشحون است * و حکایات شیخ
 و ثانی و ثانی و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیاء و المرسلین
 خایه افضل الصلوة و التسلیم در زمانه وقت و حی می گشت

شنیده باشی که مقامات مجرب و پیازی و اسنعمای و نازی هر
 دنیا این که شده و شک افزای قصص لیلی و مجنون است *
 بلکه تخم حب ایمانی و بودی ادا و معاد و حاد وانی از ادا
 همان و شرط اسلام است * پس حب ایمانی را در منابر است
 شاکام و در سلوک غرائی مقوله باید فهمید و حب عشقی را به سر
 بادیه از بسط و یا مری از سنازل این راه قرار باید داد پس
 حب ایمانی پیوسته حاکم طریق رحمانی است * و حب
 عشقی از قبیل حالات و دوات آدمی و بعضی ضروس بنابر
 مناسبت جایزه حب عشقی تا بفرقی می بخشد و در راه و لایه
 کسان گشتان می رود و حب ایمانی در صورت حب عشقی
 ظهور می نماید و در بعضی بقوس حب ایمانی بعد از روشن
 بهمان عشق سراف و محو صفت بود و خود می گد و سوس می مقامات
 ظریف نوت راه می دهد و القیه حب ایمانی را مثل اساس
 ساس سلوک که یک مثل حشمت و چوب و کل و سبک که ماده
 عودت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات او را مثل

۲۱ بانوان خوش دین و خوش دلکس که مربع المروال و مستبیر الاعاود
 بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد بنا و عید اند
 بکمال انبیا علیهم الصلوات و التسلیات برای استقامت بنیان
 هایت و تشدید فقر تربیت انسان محمودانبعوث اند لابد
 بسوی همین حب و ثمرات او و ثروت نمودن و طریق تحصیل
 این را مضبوط و مبین ساختند و به اینصاح طرق حب ایمانی
 اکتفا فرمودند و بیان حب عشقی و اینصاح ثمرات او و ثقین
 طرق تحصیل او التفات شد به نمودن و ذکر باشد اوقات دقیقه و لطیفه
 و چون ادبیای گیاره از اصحاب طرق که ایمانست و بر حق
 باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد و توحید اصلاح قلب که خلاصه
 دین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از
 سوارات دبیر دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت مضبوط
 یافتند چنانکه هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت ثمان ایشان
 بود البته اقتیاد حضرت حق و امثال او امر و مطلق و شرع بشرع نوی
 دین بدین مصطفوی را بر ذمه خود قرض میدادست و حسن شکر منعم

و حب اور اوقیح گفران منیم و مشاقت اور اذ ابد به بیات می شمرد
 بنابر علم حب ایمانی و لوازم اور امزوغ عنه و اسیه و در

اذن انباع و در مسلم الشریعت نه باشد روی بهت روی
 تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و غیظ طرق
 تحصیل او آورده و درین امر معنی یانچ رگا و برده و تقی غنیم

یم غنیمتی از اهل اسلام و ساینده و مابین سبب و حادثی
 خطیمه و حرمت فحیمه و در یادگار سال العالمین با فتمه شکو الله
 مسامحیم و رفع در حاتم بی اعلی علیین پس بعد بی او
 انقراض زمان ایشان چاه از اغیار از مراد و سفا و خود آمدند

و تحلف من بعد هم حلف اصاموا الصلوة و اتبعوا الشهوات
 بر حال بد مال ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی
 دایر باد داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او اندامد حالانکه

ابن محض خیال باطل و غلب محال است چه آری ثم جاهد فی
 خیرست تا نور و ثبت العرش ثم انقض مثلیمت مشهور که
 نماز است بلند بر شایخ ابو سعید انوار الحیر از حال امثال این گروه

بد مال جرسید به جایگاه می فرماید بیست و نه مقام و دوازده مقلد بیستی
 بد نام کند و در حواصیر و اثرات و این مقلد را بسوی زمین
 بنشان و اصلاح اندر تربیت باید کرد مثلا عنایت بر ذرات و فیض و حوائج
 که بسوی افراد انسانی و ذرات الازال میرسد و در بعضی اوقات
 و چنین اقتضا فرمود که پادشاه از حقایق و احکام و معاملات
 به نیامانست که در پدایت افراد انسان و در بجات ایشان از
 مفسدات و مفاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات و مفسدات
 حشر و غل و غمی و تأثیر بی عظیم است بر بیان عربی و بحر این
 تعلیم کرده شود و شرح آن بیان به این نشان از صبح العرب
 و اعجم منقطع کرده اند پس بجات و محال است تا به صلوات الله علیه
 در آن کلام معجز عربی را شرح و بسط او بسوی همه خصایص
 فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از عقیب القیام بر دل
 فرمود و در دو جز میخواند شد یکی آنکه امور یک در اصلاح معاش و معاد
 تأثیر می دارد و در بجات و مفسدات و غل و غمی نماید تعلیم همان
 امور را قبله بیست خود کرده بکنانت و استقامت شود

شود و در اوقات بقائه مذکوره و مسائل احکام ماثوره و انکسایت
 اخلاق محمود و افات معاملات و سیاست
 مقصود و بهیچ نباید و چه وحد در اتمام این امور پیش
 از پیش دیگر برود و بهیچ وجه مقصود و شایع است از کتاب
 سیاست و امن است بهیچ مبانی بهیچ است و اساس سادات
 و شیوخ صلوات الله علیه و این را باید و شرح بیان تفصیل فرمود
 و مبادی و طریق تحصیل ابرار اکیال اعتبار مضبوط ساخت و چه دیگر
 آئین اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی و چه دلائل حقائقه و بر عام
 احکام منصوصه و در طریق تولد اخلاق محمود و منافع معاملات و سیاست
 ماثوره و بهیچ نظر خود ساخته و قیله عزیمت خود قرار داد و در
 کتاب سیاست خویش نماید و خویش مان و چه بالذات مقصود و شایع
 نیست و ابتدا تصریح مان نموده و مبادی تحصیل و طریق تحصیل
 او را بیان نموده و مثلا تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی
 و بدیع و تالیفات مبانی است لال از مسائل منطوق و فلسفه اولی
 و مناظر و دشمنی قوانین اجتهاد از مباحث اقبیه و تعیین علل و

بسیار تر جمع و فوائد بدل و تشریح قوانین باطنیه که عامل
 اشتاق و ملکت است و متقیح اصول حکمت عمیه از سیاست
 ستریه و در بیان اصلا از شارع ما ثور نیست بلکه آنچه از آن جناب منقول
 است همین کتاب و سنت است و بس دعوت آن جناب به حجت
 برهان و سیب و سنن به همین برده و پیروده و در اشاعت همین
 بهر و حریر و قد زخمی مشتاق و بمقامات تکالیف نموده آری آن علوم
 و قیقه نازک به نسبت بعضی از زبان بعد تحصیل علم کتاب و
 سنت حکیم اکسیر اعظم وارد که تقویس ایشان به استنباط
 امانت و بقیام در اشیاء فی سبیل می بخشد و اینچون این کتاب و
 سنت بیانیات توأمر و نهایت شهرت انجانی و در غایم و خاص بقدر
 فحشیه خود اذنان فائز گردد و تسلیم آن هر دو در یک تسلیم اولیات
 در قلوب جمیع اهل اسلام است و دریافت پس آن علوم و قیقه
 بعضی اسانده فنون حریه و ائمه اجتهاد و دانشمند آن کلام و در باب
 تدریس اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این اکابر
 به سبب همین سعی در زمره علماء امتی کاتبیه یعنی اسرار ائمه

بمقتد قصد یافتم و استماع ایشان در تطویل این مباحث مناسبی
 نیله بکار برد و تا اینکه علوم دقیقه طویل الا قریال بوجود آمدند و
 بعد از فراغ زمان برکتستان این بزرگواران قومی از مفاد این
 قی مفسی که ترجمه و جاهت و طاعت ریاست محمول بود و در هر رومی
 بخدا آمدند پس همی قیل و قال و میگایر و حد الی ما فضل و کمال
 پس شد و کتاب دست را پس پست خود دادند اخیه همه عمر
 خود را در تحصیل اشغال این امور می حاصله بر ما دادند و در افتخار و
 عزت ازل پیچیدند و از حضرت و داشتند این همان قانی حاصل میگرفتند
 و آخر عمر خیریت و خیران و در کور یک خود نمونی نیافتند * قبل من
 تَسْبِطُكُمْ بِأَلَا حَسْرَةٍ أَعْمَالًا الَّذِينَ صَلَّ سَعِيدٌ مِّنْ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَاعًا عَزَّ نَا اللَّهُ وَجَمِيعِ
 الْمُسْلِمِينَ مِّنْ حَالِ أَوْلَئِكَ الْجَاهِلِينَ * باب دهم در بیان
 حساب از بدعات و طرق ادای طاعات و محلی از رذایل و علی
 بعضا بل * و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه
 است * مقدمه * و آن مشتمل بر یک افاده است * افاده اول *

اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط
و منحصر کرده تحریر فرموده اند بسامی باشد که سالکان را همان امور پیش
می آیند و به اهلان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند
فما آن عنایات و برکات که در باره اولیای عظام از یاد گاه
ایزدی بی ذری می رسیده شد اذان به شام آن مانع رسید و آن
آثار اصلا سترسج نمی گردد و هر چند معتاد است همه اهل کمال در
ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق بالارض و
السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش می باید
و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و شقیق امری که مانع اذن گردیده
ضروریست تا ندیم از آن نماید و بر مطلوب حقیقی کاسیالجب شود
و موافق ظهور آن آثار عبادات و در اکثر ناس ملا بست سعادت
و ملکوت بر ذاکل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا با ای عباد است شرعی
بوضع که مقصود شارع است و راه یافتن مخلاص عباد است در
اعمال شرعی ایشان است لهذا این باب در چهار فصل تقسیم
گردن ضروریست **فصل اول** در بیان احتساب از بدعات *

آن مشتمل بر حدیث آیت باینست ۴۱ آیت اولی در ذکر مد ساجده

بسیب اسلاطین من باشد که پس صومی مسکاور تشبهین ر صوفیه

کما قدس الله اسرارهم و در خواص اهل اسلام انباشت و ایضا حدیث و آن

مشتمل بر دو نهید و تنش داده است علامه الله گفت و شهود

که از فراوانت اعمال و اشغال ملوک پیش می آید مشرک در میان

کافر و مومن از مندرج و مندرج خست می باشد لیکن ایمان مومن

و عزم اتناخ مشبهت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر

الحاد و بدعت مندرج صورت و داد پس صرف آن گفته

موشود در اکمالیکه مطلوب از انسان است و استیغای

محسوس است آدمی در حق مومن پیرکار آمدنی است که ذمیه و

بطرته کمال مطلوب است پس انسان کامل مد و حرمی میشود اول

بمعرفت الهی و مراد از معرفت الهی معرفت بر این معرفت

متمم است که هر کس و نا کس مان آگاه است من الله رزق

نماست و در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام

از حیات و علم او بزرگتر از علم همه عالم است و علی بن القیاس

چنانچه این قدر معرفت است اگر موجب گمان می شد آدمی ناقص حکم
 بمقامی که هست هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد
 معرفت حقیقت ذات و صفات اوست که مدد که انسان
 به الکی محیط آن کرد و ذکر این معنی غیر ممکن است اگر مثلاً صفت
 در ذات است او که مبینی بر کسی از بشر مکتف شدن گیرد
 بمبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیداند که در هر جای آنکه بانهایش
 رسیده اگر این معرفت مقصود در گمان انسانی می شد
 و بجزو انبیا کائنات متعین می کردید پس میرا و معرفتی است
 که خدا می تعلیم را منظور و مطلوب از خلقت انسان است
 و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و بقرآن معرفت آدمی را
 صریح و اعتباری و در بارگاه الهی بهم میرساند و آنرا که آن معرفت
 بدون معرفت و اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت
 علمی است از معرفت یعنی توانست آن کامل بشود این
 معرفت و اعتبار مثل حد مست کار نمی یافد و می شود که در نظر اقا و
 با و شاه معرفت و مقیم کشند و آثار معرفت و انبیا و بهم و دلایل که دیده

مثلا امانات پسر و قوی میشود و نامور تر نمایند آن بعضی رعایا و
 لشکر یان و یا محتاجان و سالاران میکرد و دوقول و اور محمل اعتماد
 و پایه راستی میرسید و سعادتش او در حق مردم مقبول می افتد
 چون از س قبل عزت و اعتماد با معرفت ذات و صفات او
 شخص جمع شود و ماست انسان که مل و باد خود اجتماع این
 اوصاف کاینها با هم تفاوت دارد و در مراتب که احصای آن
 ممکن نیست از ادبای مرتبه ولایت نامرته خاتم النبیین تفاوت
 باید فهمید و سلوک راه خدا می تعالی را می بخشد و در همین طریقه می گردد
 سوره که زینت اوست بلکه در اینها هم بسیار است بخوبی آنها
 این هم یکتا برین اوست نیز مقبول است این طریقه می گردد
 منوط به سلاقت احوال و افعال و احوال ضایع این طریقه است
 لفظ کتاب و سینت ^{مهمید} از جمله محققان و او حق باشد آن
 صوتی شعاری که از مخالفت شرع پاک نمی کنند بلکه الترام
 آن را طریق خود می دانند و این شیغال قبیح میبندد و شرک آید نیز تعلیم
 و تعلیم می نمایند و کلام الحاد را و مردم انشای بکند حسب افعال

و اقبال ایشان بایشان معامه کند هر که قابل قتل است
 و اگر با یکدیگر و هر که لائق تعزیر است و تنبیه او و تعزیر و تنبیه کند و اگر
 طایفه از اعیان ایالتی احکام شهر عید باشد پس از ایشان بشمار
 پیرایه بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجه و مشافهه ایشان را
 از قبیاح انگارد و اگر اعیان گمان به اینست کسی از آنها در ملاقات
 چه و یا وی بخاطرش بگذرد و دیدار ملاقات کند اگر به اینست
 یا نیست از بنعم الهی بشمرد و الا ترک نماید باز پیرایه او نکرد
 که اگر از از صحبت به اسم العجمیات و دوحی طالب حد است جل
 شانه نیت تخت موعظت پیر صحبت این حرف است
 بیکه از مصاحبت ناخشن اجرا نکند * افاده * از جمله بد عایش
 ملاحد و صوتی شعاع که در دعای ام اهل زمان انشا و یاخته با یک
 بنیجر ضح حال بعضی مقبولین هم کرده و دیده و کلمات بی
 او یانه در جانب حضرت ح و شعائر اوست پس طالب ح را
 باید که از استماع این کلمات اجرا کند و خود هرگز نکند
 اگر چه قابل آن مطلق النجیر باشد زیرا که شمره بی ادبی هرگز نیک

نیست از برای کسی سر زده باشد قابل آسایش نیست و ظاهر
 در ادب و در زکوة و محاسن است و هر گاه است ادب لائق صحبت
 نبود و مثلاً شخصی که که در این امر موهوب و نام است یک حرف نهد و
 او قتی از ادب و تقول اعتماد و موجب فتح نام او گشت این
 مظهری از ادب است که در هر چند عادت است لیکن تغییر محاسن است اگر
 بیگفت که بگویم و داده و زمره سنگان او داخل مستم حوس
 می بود و همس طرد تغییرات صحیح مودمان کرده باشد و از این دورتر
 ماند و دور آمده از سنگان یک کثیر من سنگان مادرشانی پر دلی عالم
 و از ادب است کثیر الرحمت شدید العقاب سرع بار ستانم و از
 مردم دور هر حرکت و سکون غریب و در این عالم اگر چه حالات
 عجیبه دارد و شده مقایس صد و کلماتی او را کرده و از ادب
 از آفات بدعات ملاحظه و دیده که در خواص و خواص اشهر باقیه و با فواید اکابر
 طریقت مشتبه کرده و دیده که کوی توحید و وجودی الحادی است که
 بکمال اتحاد و ملاحظه از این لذتهای نفسانی بر میخیزد و در تنویر هشت بیانی
 دیگر توحید حقیقی است این که توحید امارت و حقیقتی می باشد و از ادب

از منبر است آن احوال اوقات عزیز نمود و ابله لعل محض حضرت
 می نمایند و پیشوای مایعی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بآن امر
 فرموده و هرگز لب بر بیان آن نماند و پس بار اذان
 پرسودا که امری کار آمدنی نامی بود بطور صوم و سادو بران آگاه
 می فرمود. * حَرِّصْ عَلَيْكُمْ يَا الْمُؤْمِنِينَ رِقَابَ رَجِيمٍ * نشان
 ادست پس سکوت اذان بهتر است که با دغرضی بآن متعلق
 نیست و چون که بشتب رواج این گفتگویی واقعی و غیر واقعی
 بودن آن مردم است شمار می کشد پس این قدر باید دانست
 که این گفتو قات عین حقیقتند اگر چه قیوم آنها ذات پاک
 ادست پس تمثیل او بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات
 نه عین حقیقت و نه خیر آن بلکه قائم نوی است تمام چنین
 مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه خیر آن بلکه مظاهر آن پس
 صفات اگر چه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن
 نیاز به اقتضای تکلیف است که با وجود استقفا و مظاهر مخلوقه
 که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود

اگر بر نظر محقق است که ملائکه وقت اقوال آن بزرگواران را
 در این خلافت مقصود ایشان جعل کرده و او را حضرت و قیاس
 نموده اند پس این قدر و این سخن بمقتایقه ندارد و اما اوقات خود را
 باین کلمات که حضرت گزین را قائم و محض است که موجب حرمان
 از کمال است مروی اینها است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
و لا یأثم الا بعد ان یحکموا ملائکه است و شیعیان که در کلام اهل
 اسلام استنباط یافته قبل و قال و بحث و بعد از در مسئله تقدیر
 است باید دانست که ایمان بالقد و ذرا عظم فقامد اسلام و ادیکه
 و اجابات شرعیه است و از آنکه مسئله تقدیر با بحث تکلیف
 هیچ گونه در باطنی نظر ندارد می دارد و بسیار علیه است از تحقیق این
 مسئله و تبیین و توضیح این بحث عمیق بنا کنه شدید شیع و فرموده پس
 لابد بر جمیع اهل اسلام چنین واجب است که بر ایمان اجمالی
 آن اکتفا نمایند و در بحر خاندن علم الامواج که چنانست از تفصیل
 و منتهی این مسئله است نه در آید لیکن از آنکه در بین جزمی
 از زبان سبب اجتناب از قصه متکثرین تقدیر و سبب اجتناب

ملاحدت و تفسیر این کتاب که تشریح و ابعادش تقدیر بر همه است

و همه را قدرش کند نموده و از ابطال شرائع جدید و جمعی نماید لایزال بحکم

الضروریات تبیین آن مظهر است و اشارتی اجمالی به سوی تحقیق این

مسئله ضروری افراد و تعدد آن مقصود و در این کتاب آیهام بیان

ایمان اجمالی است و پس و تفصیل آن برای صیانت و مستین

عقاید این کتاب است و مثالی از فقه و مذهبین کرده شد و پس

می گوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات و سکات ایشان

و علوم و ادوات ایشان و سایر نوع و اوصاف

ایشان چه محمود و چه مذموم از ایجاد حضرت حق و بگویند

آن قادر و مطلق است و پس آورد می در تخصیص ایجاد

بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی بندگان

و دیگر مثل خلق ایمان و در قلب صدیق اکبر و کز و دل الی

این حکمی است خفیه که آن را غیر آن حکم مطلق شرح و تفسیر

احاطه تواند کرد اما این قدر معلوم است که آن بکلیت مراعات

تفاوت است بعد ادوات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف

نهستند ادوات از لیه این است که در حقیقت است عظیم انشان
 که بر هر اوان انواع چوب محبوس است بعضی از آن قابل سوختن
 است و بعضی از آن قابل ساقش آبخوردن می آید و بعضی از آن
 و آنچه قابل سوختن است آن هم تعدادی بی شمار دارد و مثلاً بعضی در
 وقت تراشیدن در جهت آچنان پاره می ناکند که
 خواهد ماند که در اندامی از دختل آتش بکار آید و بکار آید آن آتش
 و از آن بیفزاید و در بعضی آچنان گرهائی میخورد که در جهت
 نیز تر شدن ز مادر آتش باید ادا داشت تا در آن آتش تیره شود
 و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب گری می سازند و پاره را
 تخته می نمایند و در آن تعدادی بی شمار است بعضی تخته مسطح
 حاوت خاص مادرشاهی است و بعضی تخته پیاپی را در ابدان
 که مادرشاهی است تخته است که تخته پوشش شده از دست
 حق پرست کاملی موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تخته ایست
 که از دست صنایع پوشیده است و جهت ناکارگی افتاد و با ببال خزان
 را که کشیده در همین اشیاء احاطات است نهستند ادوات را که بی شمار

است و افراد نوع انسانی تصور باید کرد و همین تمثیل را حضرت
 شیخ الاسلام خواجہ عبد اللہ انصاری ہر وی قدس اندرہ عبارت
 بہرہ و مختصر او فرمودہ آہ ازین تفاوت راہ و ازین پازہ از
 سیم جا بگاہ یکی ہم سہ تو این و دیگر اینہ شہ اگر چہ وی
 مانہ استند ادا ت در صلاح و فساد در اصل خلقت یا اصلاح
 ہر انہ ادا فاسد بعد از خلقت در بہت قدرت و اجنبیہ
 امر بہت بسیر و کاریست بسہل اما کست مقتضی
 تفاوت استند ادا ت در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح
 بعضی استند ادا ت فاسدہ و ابقای بعضی بر فساد ازل کردہ
 تا در کار خانہ عظیم ایشان از کار خانات الوہیب کہ عبارت از
 جامعیت جمیع حقائق گہل است ہر وی کار آمد اول کار خانہ عفو چہ
 اگر ہمہ استند ادا ت در اصل جہالت مشاوی می و ذیہ اصلاح
 بیچ یکی از استند ادا ت فاسدہ بہ محض عنایت خود نمی فرمودہ کہ عفو
 و حلم صورت نمی بست و ثانی کار خانہ حکومت کہ عبارت از شہ

فساد در اصل خلقت میسازد و چون بفرایض اصلاح برانسته اوقات نامر میفرماید
 هر آنچه صفت بکرمت برود بجهت خود بعضی تقصیر و شمع طهارت
 نمی بود آیات نمی بینی که کار طاعت سلکیت بد اول زمان و زمان بیان
 و ما کبریا حاکم گردان کمال صورت معنی عدد و هر چند کمالات
 توانی حضرت حق و صفات کامل آن فی نیاز مطلق در ذات خود
 مستغنی از ظهور و سر از احتیاج مظاهر است که **ان الله لغنی عن**
العالمین * اشاره نیست پس معنی یکسان که کمال هر صواب
 کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور در آن کمالات فرجی
 بیان صواب کمال مرسا که اگر چه آن صواب کمال در کمال
 خود دستخیز از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جبه الکائنات
 که اگر چه اعداد نقوش بالقول بیکوهر از کمالات او بعد و
 نیست بلکه کمال او میان بیکوهر کائنات است که در جوهر نفس
 او عالمی الهی و ابد استقراری دارد و بیکوهر کائنات اقتضای
 عدد در نقوش خود می فرماید و آن کاتب صواب عدد در آن
 نقوش کمال خود و شاید این و فرغان می گردود هم چنین حقاقت

از به واجیه تا وجود استغناء از سایر اقتضای ظهور می فرماید
 و حضرت حق جل و علا را از تحتی متاخر کونا کون و بعد در آغاز
 و تکرار یک سر زوی و اجتهای بکمال است خود ثابت می شود
 بر این تتریز انداخته بشود که بخاطر اکثر جمیع می کند و ظاهر شود
 بیانش آنکه در بدای نفرا اکثر غوام را چنان ظاهر میشود که حق
 بیل و علامه گان خود را ستادنی است و در اصلاح دارین
 بر اینها و فرمود تا به به گان او در نعمت و فرحت و در آخر
 میاثر و مبادی گذرانیدند و اصلاح به استعداوت غاصده
 چراغ فروز که این اصلاح و حق ایشان لطف و جود است
 و قد است حضرت حق وجود آنجا از طریق و پایانی نیست
 و در انداخته جش آنکه حق جل و علا با جمیع صفات کمال است
 که از این چه ممکن است و یکب شنبه از ممکنات کارخانه
 ایست پس و این انتقام از عباد و تقدیر منبذین
 است پس اگر آن شعبه ظهور نمی فرموده اند که ممکن است به کمال
 خود نمی رسیده است و در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است

و در ذیحجه آنسو تذکره بولیب می باشد و مانی باید این جاسواری
چنانچه بولیب می باشد نسبت که وقتی که افعال و احوال منوط
باشد پیدا ایت از لیه است و استعیم ادا ایت از لیه خارج
از قیامت بشریه پس برکنار ستم وین و جهنم معتبرین طرز
الرام و راه سرزنش می شود و ذکر و جویش آنکه حق جل و
علا نموده خود را بر دو قسم آفریده قسمی ایشان که در ایشان
ظلم و اراقت ایجاد فرموده مثل شیخ و حجر و قسمی دیگر آنکه در
ایشان این بزرگوشت و دیهیت نهاده مثل جن و انس
پس آنکه در ایشان ظلم و دیهیت نهاده باید از بسکه ذات
و صفات و اعضاء و احوال و افعال خود را دریافت
می کنند البته این امور نیز که در اینجا و نسبت می نماید مثلا
نموده اند که این دست و پا آزمایست و این قول و فعل از مصادرسند
پس انعالی که تو آمده ادا ایت ایشان صادر می شود که خالق آن حق
جل و علا باشد البته ایشان می شناسند که این افعال از ادا ایت مصادرسند
شده است و چون که نسبت افعال مذکوره با انسان مثل سایر احکام

میفرماید: هر چه از این قرآن مجید ثابت است پس مسلمان را لازم
 است که چنانکه در احکام و از قرآن فهم کرده قبول نماید و این
 حکم را هم قبول نماید و افعال و قیام خود را بخود نسبت کند
 و در یافتن همین امر که این فعل باید اوست صادر شده و در توجیه تو بیج
 و ستر زبانش گفایست می کند و اما اینکه عالم چرا در عیبت خود نیاده اند
 به با صفت ابراهیم چرا ایجاد فرموده اند یا ابراهیم را در آخر ابراهیمی این افعال
 و اقوال بتو جریا خیزد پس چه اشکال آنکه این همه امور را از
 قبیل نظر بر آثار استعداد انبی است و الا تفاوت است استعدادات
 ازلیه و نفس بتبیین خود ضد و کلام مذکور است و اگر در خاطر کسی سوال
 پدید آید که وقتی که ثابت شد که بیست و هریکی را بهر کار می ساختند
 پس اوردند و ایشان انداختند پس حکمت بعث رسل و انزال کتب
 و اقامت حج و اطهار و عذوبت و وضعی و در تعلیم و تعلم و مشروعت
 بنهار و جد و جویست پس می گویم که اگر چه اندک است به مختص ایجاد
 حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و کلمات است لیکن
 آن در حکم مطلق به مقتضای حکمت بایر خود بعضی انشیا را به بعضی

موجودات مرتبطة ساخته و سلسله استنباط و مستنبات را زود بی
کود آورده مثلا حرم همیش و شعاع او اگر چه این هر دو جزای
محمود فاسطی حضرت و باب الارباب بلا واسطه و محاسب است لیکن
و در بیان شعاع و جرم شمس از بتالی خاص از بخار فرموده که بسبب
همان از ساطع شمس و بسبب و شعاع و استنباط می نمایند
و پس همین قیاس را باید کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از تقدوس
خداست از ادوات صادر می شود و از پنجاه و فایده آن خواهد مطلق باشد
لیکن در میان آن افعال در میان ادوات است از بتالی بسبب
و سبب همان حکم مطابق مقتضای حکمت خود و ایتقان فرموده و
همچنین در میان ادوات و در میان امور مذکور و بالعده و از
بحث و دل و انزال کتب و اسما لها علامه سبب است که حکم کردن
مثلا می توان گفت که اراده ای بود ماه و هزاره دل می بیند
به این تادین و تعالیم معین متحقق گردیده و یا اراده است پرستی
یا اراده از نادیرت خمر سبب خود است و یا اراده است از
چندین شکر شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگر چه از آداب

استند ادوات از لایه است اما مجازات بر ضرب است و اگر
 گنیم نمی تواند شد سبب آنکه استعدا قابل اگر نام نیست بد را
 بر رنج که از بدی خود انکار کند و بیک در برابر خود داند و عذاب خود
 ثواب بیک را بلا و خلاف عدل و قائم شمارد و بر عادت استعجاب کار نیست
 و شایسته که عدل و کسب و مرد و متعجب میباشد بخوبی
 است که گاهی سبب علم خود کو یقینی بود و انعام و استعجاب می نماند
 خود را پیش آنکه ایدر ذلالت و ارفیق محاسن خود را پیدا کند که بلا شی
 اشبح الباقی است در هیچ معر که قصور نخواهد کرد و داد سببی و
 چه انردی خواهد داد لیکن بدوین ظهور امری نمایان در معر که زود
 از میان انعامی که مرجح بر دیگران باشد خواهد فرمود و در تمثیل
 همدن همین قدر کافیت که شخصی چه اگر گدای پرورد و بالیقین
 صید اند که جانش همه کردن بر انسان و در بدین وی است اما
 بدوین اظهار اثر آن بخشش خوش خواهد بود قصه آهلاک خواهد
 نمود امین که همه بر انسانی از وی صادر کرد و آنچه بر از چشم خواهد
 شد که بر قتل سر نایش خواهد بود و بدوین قتل اطمینان خاطر

[illegible]

[illegible]

که از امر شد حاصل می شود و هر چه از امر است بهر آن می آید و بهر آن است
 و محبت فرزند این حد می شود است که تا زمانی خدا و رسول در
 جنب محبت او که اگر کسی که این معنی موجب دوستی از بارگاه می آید
 است اصل همه محبت ها و حقوق محبت و حق تعالی است و در
 جنب محبت و حق او بهر آنکه این معنی و حق را می آید و در
 محبت از وی تعالی باشد و محبتی از محبتات او است و اگر بعد عقد
 نیست با هر شخصی طالب حق و امری می کند و این مرشد واضح
 که در پس او را واضح شود و در امری از محبت او می کند و اگر باز
 نباید و آن سگ را که از وی پس اگر آن سگ از قبیل فساد عقیده
 است عقیده و از وی خلق کرده و او را می شود و هر چه در او
 و اگر فساد عقیده و نو و کفر و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 لیکن نباید از آنکه اینها عین و او را این کار حرام از کاسته
 سعی ظاهری و باطنی و رعایت وی از آن باید که اینها را آید و
 آگاه و از جمله بدعات مشهور که خصوصاً شعار که بزرگی ابو رزک
 در از او مردم این و او را که کشته اظهار بدعات سگ و در قبر

اهل اسم است هر چند آن بدعاست بی شهادت لیکن ذوی
 انوار قیوم تعبلا و دین مقام ذکر بگذرد می شود تا دیگر امور قیوم
 و ابرین امور بگذرد قیاس توان کرد از این جمله قصد بزیادت قبول
 آنها است از جو انسب و اقطار زمین بر کشیدن شش است
 و مناسب اسفار و مقاصت آلام لیل و نهار و این استعاره هم
 با وجودیکه در ادب کتاب آن بعضی بات می درند و ظلمات شرک
 می کشد و بودی مخط از دمی می رساند خواهم این مشرق را بر این
 بلکه بعضی وجود بهتر از میری می دانند و ضلالت اجرام و قمریان
 مستبید و با نشینند یعنی با یاد ایشان بر خود می نشیند و علا و بران قبول
 نماید و ایه خود آن مسافر آن قیوم انجام دهد و مشرق و تمام متعلقان
 ایشان در خضر التزام می کنند انقضه اکثر چرا و باب یواطن صافدا
 و اقطع منازل مشرق سوئی قبول اهل اند منفعتی قیاس می بخشید لیکن
 به خواهم مؤمنین آن قدر مضرتی حظه می رسد که خارج از ریاست
 پس لابد اند خواص و خواهم و لازم است که ازین امر بالکل
 ابراض کرد و آثار انبیا بیاید و از آن جمله استمداد و

و اینست نهایت از لایق قنونیست که آنجا را اجابت روی این
 پیدا شده و در اینست نهایت از لایق قنونیست که آنجا را اجابت روی این
 افتادن آنها از صراط مستقیم و حیدر ظاهر است لیکن بهایان شرح
 کردن احوال خواص آگاهان و اینست که در اینست که در اینست که در اینست
 فحق المثلی قصد فراتر است و اینست که در اینست که در اینست
 اندک از مقبولان با نگاه حق را سبب چیزی است که در اینست
 در حقیقت می رسد و اینست که در اینست که در اینست که در اینست
 عظامی شود که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست
 بنام علیه آنها را اجابت می گویند لیکن بهایان نسبت به نسبت
 احکام این عالم مرز گانه خود را می دانند و قنونی که اجابت می رسد و حاصل
 است اینشان را در اینست که در اینست که در اینست که در اینست
 و قد داشت منتحن می شود و در اینست که در اینست که در اینست
 می شد بنام عالم قصد به اینست که در اینست که در اینست که در اینست
 ادش و لغوی حاصل می شد و اینست که در اینست که در اینست که در اینست
 و در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست

فیض از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین زنده که
 کتود کار از وی منقون بود و میسر نیاید پس قصد مراد است
 از ائمه پیغمبر و بندگان متابعت قرآن و حدیث را لازم گیرد که
 مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را شاد و فرمود
 تَرَكْتُ فِيكُمْ اَلْقُرْآنَ مَا اِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا اَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي
 كِتَابُ اللَّهِ وَحَرَّتِي اَهْلَ بَيْتِي * یعنی کذاشته ام در شما
 و دیگر چاهیل القدر را و امیکه هر دو را سقوط خواهد کرد نسبت به مرکز
 بغیر این گمراشته خواهد شد کتاب خدا و اولاد من * و در روایتی دیگر است
 تَرَكْتُ فِيكُمْ اَمْرَيْنِ اَنْ يَضِلُّوا مَا اِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا كِتَابُ اللَّهِ
 وَ سُنَّتِي * یعنی کذاشته ام در شما دو چیز را و امیکه هر دو را
 سقوط خواهد کرد نسبت به مرکز اگر آنها را نخواهد شد کتاب الله و سنت پیغمبر
 ای پس شناختن متبوع و مقبول آل ظاهرش و یافتن
 آن موجود درین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول و متبوع از
 آل ظاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود
 که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد

و ظاهر است که تحقیق اینها از روی کواکب درین حدود مای
رسنا را اکبر اعظم و کرم احمد را درو کیاست امکن قرآن محمد
که هرگز ذریعه کتاب است بر تمام وجود هم چنین حدیث
منزله هر وقت میرسد پس اتباع آن را صحبت کمر می شمارد
و این را ولایت عطا بداد دوی الحقیقت هم چنین است که
کما یستی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر چه نقد به
اینها و اوقات و ثبوت هم می بود پس در عین اینها هم
بالصلاة و السلام حامی تلبیس الیابیش است چونکه ظهور دارد
از و اخ امری موجب است لکن شیطانی حکایت صوت
نیاموردت آنها که در ماری حلام شرع حکم نماید و این
نمادان سبب شدت اعتقاد و نماز منوط بدلیل و حان آراء قبول
کرده آنچه در قرآن و حدیث تواند و پیش تأت است از آن
پیشتر پوشی امود و دو خاک بیا که احد و حکایت صوت و صوت
هم سبب شناسیده صوت و صوت ایشان می باید و هر که
شناسا باشد پس هر چند آذنی یا بالقائی در قلوب در

وقت تغییر حالت و ظهور و بروجی و گیتیانش در مراقبات باید
 لغزایندن دین از جاده حق گنایست می کند و احتیاطاً بعضی سفرها
 می پندارد که برای تلاش مناش بطریق نوگرمی یا تجارت اسفاده
 باید کردن البته و است پس چرا بکمان حصول مطلب دینی این
 چنین سفره موم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبیل حصول
 بمطلب دینی نیست بلکه مقام تزیادی نماید ایمان ذخوف از دست
 رفتن اصل مرید کسب بمقادات است از بعدی و بقادار
 خیراتی شیاطین و ثقاتان آنها که از انجماء اینست که در و شن
 بگردن چراغان بر قیود و ذر مقابله که آنرا از و نشنی میکنند بلاش
 حرام است و لغیت برین کار و حدیث صحیح و جبرج دارد و اینست
 و همین مردم می باشند که آنرا اصل وقت ظهور را نوار کیده
 بالقد و لیل البرات حاجت اجابت دعا میدانند و مترصد
 دعای آنوقت می باشند و مقارنت دعا با و شن کردن
 چراغان از مقاصد اجماعی پندارند **مَعَاقَةُ اللَّهِ مِنْ قَوْلِكَ**
 و حدیث شریف دارد **وَأَنْتَ كَمَا إِيْمَانُ** و سابق

در وقت زیاد سرور از آنها جدا میشود و زیاد تر از آنها ایمان
 ایمان بجز خود و آنوقت بر ما میرود ملک اگر عمل عذر نباشد
 پس صامت کفر شوند و آنکه حایل نیست پس البته کافر می شود
 حرام شرعی را عبادت حمیه اعتقاد کرد و صرف استعمال حرام گرام
 است چه ثانیاً آنرا عبادت شمرده یا فادیه از حمیه بدعات
 مشبه کس صوفی شعاع که در خواص و خواص اهل اسلام بهایک
 جمهور و انام غایت استبهاتر القه احوای بند و باز اولیا و اسه است
 بوضعیکه شرک حق و اسرار است اموال و احتراع بدعات بوجود
 متعدد در آن راه یافت ییاشن آنکه اگر چه اصل اس امر بهتر و
 خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون که خواص قانون
 و ادنام خود را در آن دسل دادند و نافع آنها تابع بساعت خود شده
 و دین امور تمهید و تمهید شتو دهند و قاعده هر که آمد بر آن مزید کرد
 دستور العمل است چند آن اصل محمود محض و محتجب گردید و
 فروع خبیثه که از سعی و تراشیدن مردم بهر سبب ظاهر ذرایع
 کشید و آن فروع و رخت خود و مفادات الحال اند و انامی آنها

فقیده رسم و زودت است و انحراف از آن بحدی که ترکش منتهی
شده و انحراف مایل از مروت و عفت و شیطانی و بی بند و
برخی است و حقیقتی است شاید این بیان بمنو عیبت انحراف انقلاب
و زنجیر بعد از سواد و کمال نیست و هرگاه انحراف این قدر کار سهیل
که از نماز و روزه و طاعت و استیجاب اندک دید نصیب شیطان
و در ایشان است دیگر کارهای احمق و انحراف آنها را تغییر می آید
از نصیب شیطان می باید و اعلاهی آن شرک است که در وقت نشسته
توبه کردن بود حضرت شیخ احمد کبیر قدس سره مثلا از غواتم
این زمان و این دنیا و مشاهده و محض می شود بقیعیل ازین احوال
آنکه امر است و ایام و سبب و ثواب و عبادت اخلاقی را بنهند بدو
سبیل و سبیل اول که بعد از مراد است آنکه در میان مراد و
فرید و ایام باشد که بسبب آن علاقه و خل نیست و در عبادت
مانند و ثابت و مستحق کرد و مثلا علاقه آریا اینها و این ابوت و ابوت خواه
بجهت و لا دست باشد خواه بسبب تعلیم و ادب باشد هر چه خطبیکه
عبادت است می کند آریا او را هر قسم که باشد ثوابی نمی دانند و در

بدست ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیاز به در این
 کوشش بکوتاه نظرها بر ایشان بود و حسب آن جواب مذکور نقصا
 فی الزماده مختلف می شود پس معلمان هر قدر که کوشش در کار
 نیست میکنند و نیست خالق خود بخود نوی حق تعالی میدارد و حق حضرت
 و حق اجل بشیاء که احکام الهی حقوقی است و حق پادشاهان و اصحاب و ائمه علیهم
 السلام و جمیع السله آدم هر چند این و آیه و آیات است که مومنات و مومنین
 کنند و بشیاء این افزوده این (اذا می شود و بدین معنی) اعمال یکسب بندگی
 بآن حضوری و حضرت علی بن ابی طالب و حق تعالی با طاعت و تعصیت بآن است
 و منسوب بر صلی الله علیه و سلم و فرشته و معابد و مذهب و ویرانی و سایر این
 حقوق محض باقیام و فضل این می دهد و مشن و جبر من نیست که او و همیش
 و تعلقه است که در واقع احکام شروع می شود و از اوقات آن در حق
 و محمول است و نیز اینست که هر که محمول (البحر) تا خدا و ائمه
 تعالی است که با خدا و ائمه و سایر این ائمه و حقوق که آن می ترند و نمی فهمند
 که اگر نشکند که این را سومین تا خدا و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
 حق این حقوق می شود و از این می آید که این ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه

در سائر طبقات مومنان و صالح و عاقل و لایا که پیش از اینست بنام
 این رسوم گذشته اند معاذ الله ناچارند بر نسبت به سلف خود
 بایستند باینکه همین حرف و در شان افضل المومنان مجتوبین
 و رب العالمین بر نسبت با نام الانبیاء قبل یا بعدی حضرت خالق الارض
 و اسماء و خاثر خلود و خواه که در معاد الله من ذلک ثم خداوند من ذلک
 پس ازین بیان واضح شد که این رسوم و عاداتی بوضع و تخریج
 از اول لازم و او کما درین متون است و کما انسانی موقوف
 بر این نه می شد این معنی بالا جمال مدعیان خود است لیکن به سیاست
 که در وقت نزدیک شدن این رسوم از صالحی کاملی آن اذعان جمالی بسبب
 کثافت خضاب و عادات بسیار و گذشته بسبب مورطن یا اعتراض
 و در حق آن صالح کاملی کرده اند این حقیقت را مفید و جانشین خاطر
 و امشته نادر که این رسوم را درین امر اشته به سلف صالح اعیان
 باید کرد و سبیل دوم آنکه در وقت فعلی بکند که مقتضای این دفع
 در آب رسانیدن بصیبت منظور باشد و اظهار و اظهار این قسم
 و عادات پیش بنویسای الله عاقل و عاقل است و یک صورت از این

که نماز جنازه است واجب است و حضور دیگر آگاه و اوقات پنج گانه و اوقات منبر که و غیره مالموم یا بالخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن می شود بلا شبهه مستثنی و مستحب است در دعا و استغفار مشغور و متبرک و تبریح آن اجازت موجب اطیاب و استغفار در یافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کار آمدنی در نجاسم نباید نشیند که اتباع پیغمبر و اصحابی اربعه جمله و سلم مواجب است و در آن افراط و تفریط واقع می شود و هر چند در آن افراط و تفریط معنی بود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلا ریب افضل است از جانین افراط و تفریط پس از غیر که در حق اموات در وقت حضور قبور یا نصیبت آن ابو قحیفی که از جانب ربه است ثابت صلی الله علیه و سلم مردی و ثابت شد به پنهان وضع اگر بوقوع آید افضل است از ادضاع و بکریه و آینه و جانب صلی الله علیه و سلم در شیب راست تمام اتیالات و اعلام اصدی و بیع شریف برود و دعا فرمودند و کسی را از صیحه امر نرزد و دیگر که در این شب بر بقایر باید رفت و دعا بگوید و چه جای که تا کینه کرد

باشند پیش الحال اگر کسی اینجا میسر صلی الله علیه و سلم
 منظور داشته و در شب بیدار است و در سحر و جمع صلوات بخواند و او حیه و اقره
 کند و در این حالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تلامذہ کردن نمیرسد لیکن
 این قدر باید فهمید که این امر شده و برهم انجامیده حقیقت ندارد
 و در آن بانی نخواهد ماند و مسائل موضح این بیان است مسلمة فقیه که
 جماعت نقل کرده نیست و اکثر تداعی باشد بازده است و اما مورد
 دیگر سوای دعا پس مردی از این گنبدن چاه است که حضرت رسالت
 پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادریم ناکه وقت پیشده
 و یارای گفتن یافت و اگر می یافت و هیتی می کرد پس برای
 دنی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بکن
 که این برای مادر مسجد است و چون بکنند سوره بس است که بقید روز
 جمع و زیارت قرآن بکن و از دشته و حضرت غایب صد یقه رشی
 الله عنهما از طرف تر از خود یعنی عبد الرحمن رشی الله تعالی عنه بعد
 و فاشن بر دانا آواز کرد و بر همین قیاس شخص باید کرد و سائر
 عبادات را پس هر عبادتیکه از منان آن آوا شود و ثواب آن

روح کسی از کجاست چنان نزد حق و طریق رسانیدن آن دعا و ذکر
مخایب الهی است پس این خود البته غیر مستحسن است
و اگر آن کس که ثواب و جزی می رساند از اهل حقوق آوست
به مقدار حق و بی غرضی و بی غرضی این ثواب زیاد و تر خواهد شد
پس در حق این حد را بر آن امور و مسووم فایده ها و اعراض و
نیز و نیاز او است شک و چشم نیست و تعیین اوقات و تقسیم
طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبیح خالی نیست آدمی
بَلَلَمَاتٍ بَعْضُهُمْ لَفَوْقَ بَعْضٍ و در مراتب فتح تفاوت سیادی
است هر چه تعیین التزام بالا یلم است که حالش بیشتر روح
از دین از جهت تعیین وقت طلبی سیاد هم و جزی و هم دینی
پیش می آید و است خالصه یا قبیعی باشد ملک احیاناً باطلاقی است
و شاید نیست نمی باشد هر چه به جهت نام و نشان و نهاد و دع
طعن و تشییع و یا نغمه و خفت و لطف و عاریت و پیش و پیشان
به عمل می آید و از آن مدعی که نام نهاده اند اصلاً بر نمی آید
و اینان اگر از حلیه عمل صالح باطل اند پیش حال ایشان و حال

مصالح کابل دارد نگارین در رسوم بجا نیاورد و این حق اعتلاستند خود را
 به مثابه سلطنت شاه جهان آید و سلطنت بخاری است و درین را
 نه از کرا دل رسم محض بلا تحقیقت است که اصطلا معنی از سلطنت است
 نماید و رسوم خود و جوئی کمتر از سراب می دارد و ثانی حقیقتی است
 که بر رسوم ملوث ذکر دیده این تفاوت مثال و منحل که در این میان
 شرع و عقل سنجیده و از حالات دوازده است قلمبه خود و وقت
 از کاسب مرا سم بحث کرده امر حق در یافت نموده از انشراح
 بر رسوم نائب باید شد **رَزَقَهُ اللهُ التَّوْبَةَ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ**
مِنْ كُلِّ الْمَكْرُوهَاتِ و آدابیکه به حضور طعام فاتحه طایز بجای آرند
 پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه نسبت
 آن طعام بجای صاحب فاتحه نشده پس چرا دایک در استحسان
 آن به نسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود به عمل باید آورد و ملک
 وی بکر دیده چه اگر ملک ادست پس چرا فاتحه کشندگان دخل در آن
 می کشند و بموجب خواهش خود نمی خوردند و می خوردند ملک آن را
 بپردازان صاحب فاتحه رسانند نیاز در شرف سیده النساء است

و نه در نیاز حضرت غوثی شریف الاظم با اولاد و اقارب ایشان در آن
 نمایند و علی بن ابی القیس و دیگر این آداب باین طریقی روح صادقین
 در آن طعام پالایش جوی است آن طعام را با سبب آنکه
 متادل گردد و پسند خورده و نه شده پس این طغیون فاسد و
 ایشان است که هر که معایم ایشان نیست و اگر بالفرض و
 البعد سرخیزنی از آن تغلظ شود پس حدی که در آداب طعام
 می باید آن طعام از آن حد تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن
 طعام بنیت نکر حصول شباهت کفر و انحراف که احیاناً محبوب و غلات
 و اجناس اطعمه ذایر سشی می کنند و از قید اکلیل و ممانعت بکن
 و اجازت دیگر مجمل حرام و تحریم حلال پیدا می شود و اساع اهل
 حاجت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان چنانچه در مقام
 ذمت حکایت فرموده و قالوا هذه الانعام و حرث حیر لا یطعمها
 الا من نشاء یزیدهم و می گویند که این چاربان و ذراعت ممنوع
 است خورد آن را اگر کسی که خویشم یا زحم خود را و اینها چنانچه
 می فرماید و قالوا ما فی بطون هذه الانعام حالیه لذكور و نر

مَعْرُومٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ وَأَنْ يَكُنْ مَعْتَقُهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ مِنْهُمْ
 وَبِهِمْ إِلَهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَبِهِمْ نَجْوَىٰ دُنْيَا نَجْوَىٰ كَرِيمَةٍ
 بَابُ الدُّنْيَا كَمَا يَكُنْ مَعْتَقُهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ مِنْهُمْ
 أَجْهَوَاتِي بَابُ الدُّنْيَا كَمَا يَكُنْ مَعْتَقُهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ مِنْهُمْ
 آدَمِي بِرَأْسِهِ كَمَا يَكُنْ مَعْتَقُهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ مِنْهُمْ
 مَخَافَةٌ وَبِرَأْسِهِ كَمَا يَكُنْ مَعْتَقُهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ مِنْهُمْ
 وَفَوْزُ الْحَقِّ بِرَأْسِهِ كَمَا يَكُنْ مَعْتَقُهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ مِنْهُمْ
 رُبُوبِيَّتِ وَارْشَادُ وَرُضْمَنِ كَلِمَاتِ بَيَانِ مِي فَرَايَنْدِ وَتَجْهِصِصِ وَتَجْهِصِصِ
 اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي
 مِي شُونَْدِ اَزْ خَامُوشِي اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي
 چَهِ اِيْنِ قَلْبِ وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي
 دُرْ اَزْ اِيْنِ جَمْلَةِ قَرَارِ پَافَةِ كَلَامِ اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي
 دُنْيَا كَرِيمَةٍ وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي
 اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي
 كَرِيمَةٍ وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي وَتَقْتِ مَقَامِ اَلْكَارِزْمِي

قد عذبت می شو و یاد کرده و درین محل بکار بایمیزد و در وایح به هم بند و در
 نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره کفایت جانهای جاودان
 که نیاز می کنند و در قبح کردن آن خوشی می و غیره اصل نیاز قصد
 بکند و بنابرین حد است شریف که **لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ** مانور
 می شوند و بقول اکثر علماء الدین لعنت به جهت گزافست پس امری که
 بگرفتند از اعمال است پس این است که ام مرتبه رستی و زبونی
 خواهد بود و حقیقت اینست که کسی نیکو داند و نیاز از کتاب مناسب
 و گزنی کنند ایشان را الیه مال ثواب منقول نیست بلکه شرکی گفته
 می و اما که این گاد برای بز و گان می کنیم معنی جاد است خدا هرگز در
 دهن نمی باشد و ایشانش آنگاه هر که در تو مشاهد نیازهای بزگان مبالغه
 کثیره صورت گرفته باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم
 چیزی داده خواه گفت که نه بالجمله خدا از آنها را بعضی در مرتبه شناسی
 تریب در ضابطی می نهاند و بیان حال همین بعض است **وَمِنَ النَّاسِ**
مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا أُنْشِئُوهُمْ كَتَبَ اللَّهُ إِلَهُ بَيْنَ
أَمْذُوا أَشَدَّ حَبَابًا و بعضی ترجیح می دهند و بعضی آنها را کافی

و اجابت خود را از سبب تشنگی و از پیروی از آیت و وعده بجانب حضرت
 حق جل شانه بی نیایه می شوند پس بخانه کار طالب حق و صواب
 و منتهی مرتبه است خدا و رسول و درین جزو زمان آنست که بروی هر
 شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام
 و مسکن و لان آن نادر چیزی که مانع و بیشتر و حق فقر و محتاجین آن
 وقت باشد و بصفای نیت مستردن تر بود و هر وقت نماید و از طرف
 آن شخص نیت کرد و ببل آورده و اگر دعا هم کند بهتر است و تمام
 قبول و در سوم بیک قلم بود و کند * به ایتد ثانیه در ذکر بدعتیکه
 بسبب احتیاط در قصه در جمهور امام است و ایافته * و آن مشتمل
 بر حدیث افاده است * افاده * از جمله بدعات و فضیله که در قلوب
 اهل سنت راه یافته مخالفت مسلمین در عقیده تفصیل
 است پس طالب حق را که منتهی سنت و معتبر از بدعت باشد
 باید که از صمیم قلب خود با حقیقت نماید که چه بار یاد گیرد و ضیق
 نبی آدم بعد انبیاء علیهم الصلوة والسلام اند و تفصیل ایشان با هم
 موافق تر می باشد خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است

مرد مسلمان را باید که همین درستی معتقد افقیات باشد و تفتیش

و جو و تفصیل نه نماید چه تفتیش و جو و تفصیل ابرو احیات

و قین بلکه در مستحبات هم نیست خصوصاً عوام مومنین را از

صد و این تغییر و تفتیش افتادن می خوردی و یادانی مض است

و دیگر به جهت شهرت این بحث و التزام و خواص این زمان

و اقراط و تفریط آسمانی و وقت کار درین حقیقه و نوشته می آید که

جناب حضرت شیخین را در منی است و منم قطع نظر از خلافت

در بارگاه الهی و جایی است بس حقیق و قری است نهایت

لطیف و تقدم و خلافت ملا و بر آفت حضرت عثمان را

رض قطع نظر از خلافت یافتند آراء قرب نیست که مقدم

حضرت مرتضی علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را با اعتبار

و جایت و قرب تقدم از حضرت عثمان است و تقدم خلافت

داست و بنویز باعث آفت که در مقام تراحم اهل مناقب

در انب و وقت ظهور و عنایات با امر الهیه حضرت عثمان

پیشتر از حضرت علی باشد که او است اثر اجاء و قرب را که آورد

به مثل آنکه دو پادشاه بزرگ در میان صاحب منصب مقدم را مقام
 بر صاحب منصب متاخر خواهد داشت اگر چه صاحب منصب
 متاخر راجاه و قریب و از متاخر اند از صاحب منصب مقدم باشد و
 حضرت مرتضی را با کثرت تفصیل بر حضرت شیخین ام ماست است
 و آن تفصیل در جهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات
 ولایت بل سائر حدنات است مثل قطب دعویت و ولایت
 و غیر آنکه از عهد که این همه حضرت مرتضی با الرض و پیامبر بواسطه
 ایشان است و در سلسله سلاطین و امامان است
 ایشان ادعای است که بر سنیان عالم ملکوت و دنیاست
 این عطیه الهیه است که گاهی این مقام عارف و صاحب
 ولایت و در آن اظهار ایشان صورت نمیده با وجودیکه بعضی کثرت
 ایشان اعلی الله در جاتهم فی العالین است و افزه درین
 کار پسند و دل فرمودند و درجهای فرادان در تحصیل این کار بر خود کمال
 نمودند و اکثر سلسله این ولایت ام منسوب بحکم مرتضی
 است

در آنها منصب شایسته پند و تراست بر جند خود اندوخته و در کسب
 مرقصوی مان اوست و حلال نمود و خواهد شد که نمایندگیان انعام و
 نظار کیان آن مجمع بنی و غیره را موجب تعجب بسیار خواهد گشت
 و ظهور همین مقام بر بعضی متعصبان و حقای مقام شیخین و غیره
 باعث آن گردد که در تفصیل جناب شیخین و غیره و دوی هم
 و مانند از عقیده و اسبجیه اهل سنت و تزلزل شده اند و
 اکثر ذی الحقیقت شاید که جناب شیخین را در حق حسنی و ابراهیم
 خلافت بلکه قطع نظر از این نایست است با این است و جلال
 نسبت افضلیت و مساواتند آرد و بلیک شیخ آن برادر
 رزیده و جمیع اتباع انبیا علیهم السلام است و التلاجات تبلیغ نظر
 خلافت بنسب شرح خود و دو معصیت خود و تاقی احمد ال
 لم در هر مناسب از اخلاق و تدبیر منقرنی و تدلی و شکیاست ماکت
 و است که آن را بد تشبیه بالانیا و قیصر توان کرد و پس بلند
 به نسبت آن است و حلال مذکور است تمثیل و نگارگری به این
 کیر است که حقوق خدمت خود را آورده و فارغ از امور سپاست

کردید و ملازم بادشاه گشته در نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول
 بکار بود از وی است پرس اگر چه در یاد وی نظر بسبب استغناء
 از خدمات و داشت تامل بر حضور بادشاهی و آنها که در ملازمت او
 حشمت و شوکت ظاهر بود و کثرت اتباع در حق این میبناحب نسبت
 آن امیر اعظم که قائم بر خدمات است متحقق نیست یا اقل قابل
 است لیکن در عزت و دوچاست نسبت آن میبناحب فوق
 منصب امیر اعظم است چنانچه در الحقیقت آن امیر با یکی شوکت
 و حشمت و اتباع خود که یا که از جمله اتباع آن صاحب است زیرا که
 بشوکت و تدبیر پیشین در همه اتباع بادشاهی جاری و جاری
 است و حضرت عثمان رضی که مقبول باز گاه از وی بودند و غنائت
 الهی و اعلای و در جایشان تنویر بود که ایشان را تقدیم بر
 حضرت مرتضی و در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه هم جنس
 میراث ایشان که حضرت ماشاء الله حاصل قید ^{۱۴۲} افتاده
 بمرکت را از صحابه گیرند و به نسبت سائر است مضافه علی آنها
 از صحابه و از اسلام هر چند بصحبت صحابیت افضلیت میباشد

اسیت لیکن بعضی از اینها و اگر راست بر بعضی از اهل بیت است و در
 امر شریعت است و مزاج و سن و جنس و زمان و قریب و بعد از
 ملائمت همه فضیلت متحقق است لیکن براس انکار بظنم حسیح
 معیار لازم است بمشابه آنکه پسری که اکل در عالم دهر از پدر خود
 باشد پدر آنکه بظنم حدیث برده بود و احب است در حدیث شریف
 است **وَإِنَّمَا هِيَ وَرَأْيُكُمْ أَتَمُّ الْقَضِیَّةِ مِنْ بَعْضِهَا**
كَأَنَّكُمْ قَبِضَ عَلَى الْحَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيهَا أَحْرَحَمْسٍ رَحَلًا
تَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِكِ مَا لَوْ بَارَسَ سَوَّلَ اللَّهُ أَحْرَحَمْسٍ مِنْهُمْ قَالَ
أَحْرَحَمْسٍ مِنْكُمْ مَا لَوْ بَارَسَ سَوَّلَ اللَّهُ أَحْرَحَمْسٍ مِنْهُمْ قَالَ
 بهر دوستان احبتر تمام اند ما نهاد می و نثار و سخاوتی است
 در ما محرم بر علم محبت حضرت حمسین رحی الله تعالی و ما پس از
 دو است احوال راحت است تا این آنها از تیر و ریانت اس
 زمان است تا قوس کامل ادا ان اعیان و در د و دیگر که مرکب آن
 ما پس از احوال و عمل و صفت و صبور ظاهر اس و مات چند
 در حراست و اول ما پس از قور و شمره و علم و شمره و غیره و اول

معنی باجمه اینست از قبیل بت سازی و بت پرستی است
 به ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آن را تعظیم کردن و بجهت
 نام نهادن قبر حضرت امامین و امامین صلی الله تعالی علی جمیع ائمه
 و اینها آن را بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین
 حتم پرست است حقیقت صنم پرستی همین است که شکل
 از دست خود تراشیده و سناخته و نام شخصی بر آن نهاده باشد
 ایمان بخدا که با اصل باید با آن تقابل که چوب یا سنگ تراشیده
 است بر عمل آید و در این مقام اکثری ابرار قنود با شش
 پیر و عابد سلام علیک پیرنی دیگر با شور نیست و آنچه اهل زمانه
 یا تخریب نمی کنند هرگز با قبور و اقصیه هم نباید کرد چه چایی قنور خجاییه
 و این مبادیان عبادت سجده و طواف کرده حیرت خود را بستر خدش که
 فیح می شناسند و بشده و علم و تعزیه چون مسجود و میطاف کرد و این در معنی
 بت پرستی است پنجهش تا لبه صحن را معنی کامل در ابطال
 این ابر باطل ضرر است هر قدر که تواند و در انداز آن کوشش بلخ
 شاید و بحیر و زور شکستن آن را هرگز نکرده اند بلکه برتر و موج

آخر دو آیه بمنزله کلمات شکی انکار و توسیع آنکه این مذمت
 و جمال نام قرص حضرت حسن علیهما السلام بر آن نهاده اند
 مطابقاً از شکستن آن و بایمال کردن آن تاکی نمکند چرا که رضای
 حضرت حق بندگان و اذالت این افعال و اثبات تابعین
 بر این افعال است و رضا و خوشنودی که بندگان مادرگاه وی تعالی
 شاهد آنرا از فیض عالمی است و اگر از دست تواند برمان فرماید اگر
 این شایسته تواند از دل کار و باشد و این کسری در جات ایمان است
 انانی اگر بلا مقابله و قزاحه و غریباید و بر آن دستباز شود پس
 بدون اثبات و تدلیل آن را نماند و بی جانشان نماید و مقابله
 مقصود شکستن آن کند و اگر سب مقابله و امر احمد و سیرت
 پیش آمدن این آن تعزیه حرکتی امانت آید بر صاف شود و بدون
 آن افعال این مذمت بدصورت تبند و پس از آن حرکت بالی
 نکند بلکه اتمام را اندام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف
 وارد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصویر حضرت
 ابراهیم را بدوش ساخته و مثل سایر اعیان نام امانت نشسته پس

۴ . چنانچه تا پیش از این زمان در این ایام که نام مبارک است
 و ایشان بسبب قریب زبانه قدرت و و در نزد ایشان
 عزیز بودند پیش از این امت تصور حضرت خاتون معصومه به گمانی آن حلالی
 بود که این امت آن حلالی را از مخالفت امت حضرت خاتون حمل کردند و
 از ویران شدن آن وقت که در حوالی مشایخت امت ایشان می فرمود
 حضرت شوند خلافت امر تعویذ به آن ایام قریب زبانه و شریح
 جهان است بودند این زمان تو امر غلام حق و شهادت به این است که صورت
 دوم رسوم مشایخت است و آن سینه کوبی در خسار و زنی و چاکه
 کردن که بیان و نوچه کزای و اینها را می است پس این رسوم
 مشایختی را ملاحظه ابرام است و بر قوت هیچ کس این افعال را و
 نیست صورت دوم مراسم اعدا یعنی سوگ است و
 ایام مذکور و حقیقت آن ترک مباحی است به جهت قوت
 شدن اعدائی بنابر اظهار غم و اندوه و فراحسانا بعضی از جهات
 فرائض و واجبات را ترک می نمایند و قبح این بر ظاهر است
 اما ترک مباح پس مشایخت ترک نیز حلال است چنانچه که

مردمان بمانند یا جامه سفید و بهتر بود شنبه یا سرمه نکند یا خویشت
 این همان کمانه و مثل آنکه صحت و حرمت مزاج پیرسند و این
 به القیاس ازین را آورده که بیشتر است و همچنین زمان ترک نوزین
 حذو کند بجهت پوشش و حجاب نمی نکند و غیر ذلک از این است بابت
 نوزین هیچ چیز است همانا نماینده و حرمت این احوال هم مصرح در
 حدیث شریف است و یا ستم در روز بوی هر یک از احوال
 مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرکب
 شود هر تا چار ماه دود و زعفران است اگر نکند گناه بزرگ و سواد می
 آن را از احوال حرام و گناه است گوهری تمیز نماید یا بر صید و یا بر شکار
 و از ایام نوح و قیل و شهادت باشد یا غیر آن انحصار نوزین کس
 درین حکم نیست پس هر که دود و محرم مباحی از اینها باشد قصد اظهار
 مقصیت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد اما اگر بدو این قصد
 نکرده شود پیش هیچ گناه نیست مثلاً کسی که معا و سرمه کشیدن
 نیست اگر در آن ایام هم سرمه نکند گناه نیست و هر که بخواهد آن بود
 و در همان ایام ترک کند پیش مرتبه قصد مذکور قوی است و همان

قبیله مذکور کناه است با لجه مد او بر نیت است و نیت خود
 هر کس بخوبی میداند باقی ماندی صوری مشبه الحال و آن این است که
 شخصی ترک مباحات و ایام محرم میکند لیکن نه بقصد اجداد بلکه غرضش
 اجترار از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن سباح را ده ان
 ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بملک سائر حرام زبان گرد و داد
 بچند اوت و بغض اهل بیت منتهی متاجبه زبان طعن بردی در از کند
 و به چشم جفاقت و ردی نکردند یا ضرر و دیوی بوی دستند باین
 ادا ده هر چند ترک سباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست
 نه ادا تکاپ امری نیست که بظاهر حرام می نباید و موافقت مبتدعان
 لازم می آید و آنچه در افعلش که ظاهر ممنوع است بهیچ
 خواهد ماند و سپینان فعل او را حجت گرفته نیاست خبیثه
 خود بان منضم خواهد کرد و بد کونی مبتدعان مقبول نیست
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَ أَكْثَابَهُمْ
 دِينَ قَبْلَكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ اشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا
 وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَ ضرر و دیوی بهیچ

موافقت این مدخلت است و آنرا در آنجا نمود و بعد از آن
 بعد از کمال اطمینان خود در وقت شصت و یکمین آیه است و ای اگر از پیش
 قبل این بر روی آنکه در وقت شصت و یکمین آیه است و ای اگر از پیش
 کرده شود و مضامین آن در وقت شصت و یکمین آیه است و ای اگر از پیش
 صورت دوم و آن ذکر قیسه شهادت است و شرح و بسط عقده مجلس کرد
 باین قصه که مردم آنرا می شنوند و یا می بینند و حسرتها فراوان می شود
 که در دوزخ می کشند و هر چند در نظر ظاهری نیلی و دان ظاهر نمی شود و اما
 فی الحقیقه این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت عبادت
 همه می باید که این استماع و سیر مأمور به است نه اخبار و نامفید و
 حضرت و در وقت آنکه در آن پس در وقت هر دو شصت
 مقتضیست ما باینکه در آن آنچه طریق صحیح این است که بگویند نکات
 بود و التماس باید کرد و احیای آنکه در آنجا جمع کردن البته
 خلاف طریق صحیح است و این صورتها آنکه مرتکب می شوند
 نهایت محبت و کمال نزدیکی حضرت امانین و حق الله تعالی عنما و
 دلهای خود می اندازند و این خود و معارف ظاهر است چرا که اگر

و نهایت و دیگران موجب ناخوشی اهل آن مناصب نمی باشند
 مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر دیگران آن هیچ فایده نیست هر
 مؤمن صحیح العقیده که خواهد شد در امثال ذلک و باید خواهد بود از هر
 قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت را و می دانند تعالی می دانم که
 اگر بالفرض این بیعتا است بشود البته ملائی هم می دانند و
 نظر باین کنند که این مصیبت در هیچ ظاهر نمی چید و در حقیقت کمالات
 علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سایر شهدای کربلا و فضل آن مشهور
 مقدس است پس اصلا جای اندوه نیست بلکه مقام قوت است
 و خوشی است و آنانکه بر علم باطل خود و کتب جناب حضرت
 اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده خرید امروز ممنوعه محمد
 بعمل می آید پس با لکل منکر و توان و درود آن انجانب اند
 و چه ایشان بنا بر اقامت امور مشعر و طایفه و قوت گرفتن اهل
 با مشعر و غیره جایز می آید پس هر که امروز کرده بعمل آید و
 خوشتر و دیگران این است و در کویا بهتر کم بر آید
 حضرت امام حسین است و رضی الله عنده و ان شاء الله

نمودند و ظهور نمود و نامشروع از وی و چون ایکس هم از کتاب نامشروع
 نمود و مصر بر آن گردید و آن کار در راهبر و هدايت پيدا شد و مراد او
 طرز از کتاب حضرت امام گردید و در انعام اعدا و معوضان
 احباب داخل گشت و حاصل ايست که مسلمانان را انعام طبع
 کتاب و هم قائل است حکم شروع را لازم الاتباع دانسته
 هر که آن را نگه دارد چون که شارع بخنری از رسوم تشييع و ماتم
 داد و احداث داده و مطابقا از آن منع فرمود و پس در کما
 محتاج و معسر در آن حرکات ممنوع شدن عقل ناقص خود را در
 حکم شرع و حمان دادن است مسا است که از تسويل نفس صفات
 قيمه گاه خود معلوم بیکر دو عفتي مشته بصفت و بیکر ميشود مثلي مبار
 که خود را ندرست پندارد و بد حيان محب که اين کار نامي گنبد امارات
 بسيار بکذب و خواهی ايشان موجود است چه هر کس می و اند
 که از کزير زاري و اسراف اموال و در طمطراق محفل آرائی و
 تغذيه سازي هر که جنات حضرت امام رضی الله تعالی عنه را صی نمی
 شوند و همچو نيزه مايشان نمائند و پس هرفت اموال آنها نيست بکرم

بنابر رواش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرفوعه نفس دینار پنجاهم
اوست فی الحقیقت ارضای نفس و شیطان است که آن را بر زمین
و تائیس از تمامی حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنہ می گویند و بدعا می
آورند و غرض که این تمام مضار نیست و حریم است از صحبت آن حضرت
است و ائمه ان شاء الله میسر را در نظر جهان و بهر حال مستحسن و
نیک می نمایند و اگر محبت از دستهای حضرت امام مطلوب است
چه آن را بر بنیادات محبتین هر یک معنی کنند و در تعظیم و توقیر
ایشان نمی گویند و عذر ایشان نسبت به هر جای پیش نمی رود
چون بنده صحیح السبب که از نیافتن ثواب جان می دهد و این
بدعیان لاف زن می دانند و می شناسند و برابر غلامان بنامه بهکان خود
تقدیر حال شان نمی نمایند و خود ظهور این قسم بی استائنها از
ایشان در بار عبادات باز آید اما محبت و مخلص تصور کردن
همین صرف و محبت محض است و آثار محبت و اقیقه آن
جانبیدن جان و مال است و اشاعت و بین متین و روح احکام
شروع سبب و پر وای هیچ کس نکردن و از امر مجزوف و نمی بخشد

المکذوبه فکما یرت انکاد و نمودن بر کما زو تساق اداهی عیست و از
 چاکلوسی و تسلیم آنها بکل احتراز کردن و اصلاح اوست داد علی
 ندادن و اولاداً محمد آن جناب را ترجیح دادن و ایثار کردن و
 ثواب عبادت نبوی و معانی مالی بروح مقدس آن جناب رسانیدن
 پس هرگز از زمین امور و قصود و قور زنده و زامای نفس ناسم نهادن
 حضرت امام حسین رضی الله عنہ کوشش کند و بدل اموال ساده مستغنی
 دروغ بخاوری محل رفته و از و حاش بد مالی خودی اندیشه
 کتبه اَحَاذِنَا اللهُ بِعَالِي وَجْهِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ سَرِّ الْمُنَافِقِينَ
بِالصَّالِحِينَ ابته ثانی در ذکر مدعایکه سبب التزام رسوم
 فاسد و در خواست الناس استناد باینست که آن ششیل بر یکت تمهید و
 اناده و یکت فایده است بِهَدْمِهِ سَوْبَهُ در شاری و ماتم و و
 پذیرد و یاد و دوستان است و التزام بآن در اولین مردم
 در آینه در ترک آن سبب مخالف و و اج و طعن و تشیع نهافت
 شق می افتد و جهالت اتمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعیه
 ترک آن در زیادتر از محرمات شرعیه می بیند اندک با غمیش

برای امور دین و دنیا است که نهایت انسان و ادراک و نصیب
می اندازد و از ضروریات دین و دنیا بازی دارد مثلاً الترام طمطراق
شادی خنده باین حد می کشد که انسان ناممختون بالغ کفایت سال
می گردد و بعد آن ختم می شود سبب بی حیائی و بی پردگی می گردد
و اجبانا این شعار شرع موقوف می ماند و همچنین دو شادی نکاح
تاخیر می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان می گردد
اختیار مدت و باز بعد باو غ و قوت است بسبب و نشاط و صبر
ارتکاب حرام و شادی می افتد و همچنین در ماههای چند تاخیر را در این
کتابش ثابت لیکن الترام آن باعث اختلال امور ضروری
می بود مردم با ترسم بر منوم و تخمین و تجویز و گذرن قبر مساهله های و زنده
و کفایت در اینجا کرده از ادای سفت قصود می کنند و در تقسیم
طعام مردم و جهل سبب خوف مطعون شدن و صنعت و کشاورزی
می کنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراض از ادای حقوق
واجب غفلت می نمایند و ممرض میشوند بسامی باشد که انجام
و اقیانان که رسم نشان را در مهله می اندازد اسباب معاش

شود و انراى محافظت و بهم فروخته مجلس مى نماند مجلس محتاج بان
 شبیه گذشته که اگر مى شود و که اگر مى کند لذت و آتین است و خود کو ادا
 مى کند و این مقیده نیست بیکر بسبب شدت و سوخا و هم آن
 در اذن مردم و نوید مطابق حال نازک آن و هم اگر مثلا نمازی عدا
 مرک نماید آنقدر بهرگز ملامت نخواهد شد که در ترک هر سس بار که عدا
 در قص و در محفل شادی نکاح و لهد این چنین مردم و لذت شش مى آید
 که تکلیف بسیار در اطعمه مى نمایند و در آدابش محافظت شادی جدا جدا
 و کوشش تمام بکارى بر نه حال که طعمان صغیر الس از کربسکى
 جان مایى باشد و کمال جمل و سفارشات اینست که این ایام
 میگوید و کمال مرویت و جوایم و میسر آمد و وقت پیش آمدن
 این چنین ضرورت است که در کتب مال از جایم با کی نمى کسب و تمیز طایل و
 حرام نمى نمایند و چون مال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل
 و در صرف آن فعل مى آید و صرف در سبیل شیطانی صرف
 مى کنند با لجه سالی التیرام و رسوم و اهتمام آن بر خیرت و بنا و عزت
 و نام و اینها است و هر کار میگوید شایسته این چنین باشد البتہ مرضی

نیست بلکه از مروت آواز و نغمه بر آنگار و قاعان آنگار
 می رسد و مشایخ آن موجب ظمت و کدورت بر اطرصافیه
 میل ایشان بخش می کرد و در تکلیف آن روز قیامت در مواخذ
 و محاسبه آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره جز اینها
 می عمل خرج کرده است علی ذمه اخوان ایشیا طین که ذید و اکثر
 با وجود آنکه ب نام شروع و عدم مبالغت از جرام مضطر
 بنده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداء
 و اختیار الا ابتداء و اجتناب از ترک نمایند چه قدر موجب
 اصلاح معاش و مفاد ایشان شود و رضای حضرت حق تعالی
 ایشان که در پیش طالب راه خدا لازم که مبنی و نیز از این
 رسوم شده و بر هم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن
 از خان و خاندان خود و حشیره و قبیله خود و خانه و قریه و شهر و اقلیم هر قدر
 که تواند کوشش نماید اگر بدینست صحیح است و جور و مشایخ
 می باید شدند ازین بر سرند که من مشکورت خواهد شد یا ابله
 من خردشان و از برای من خواهد کرد و در اینها مرضی الهی تصدیق

در زیدن مابین غبون فاسده قبیح محض است چون کارهای اسنیه
 بجز لذت نیست هیچکس نمی باید آردی هر ضعیفه و در هم زدن رسوم
 موجب استیلاج دیگر آن مورد و اما سرع مجافیت مدراشیده باشد
 همان و صبح را داد و اذالته این امور مضر و پیش باید گرفت تا معنی
 او را طبق به همین حدیث شریف بخیر الهی ما اتبع یعنی بهترش
 بدایت است که پیر وی آن کرده شود کار که کرده و در پدید آید که
 نفع رسانیدن مایهات باطعام و فائده خواتی خوب نیست چه این معنی
 به تر و افضل غرض آنست که امیده رسم نباید شدنی تبیین تاریخ و
 روز و خمس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موحب است اجر حریص
 به و بعمل آرد و در هرگاه از احوال بقی میست بنظر و در اول
 موقوت است را طعام بگذارد و اگر میست باشد بهتر است و الا
 جبرفت ثواب سوره فاتحه و اخلاص و هر چه توانست است و در
 تبیین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام و طبع نمیشد معنی آید و اما
 را تمام آن موجب اصاعت اوقات دیگر و در دیگر کارهای اہم معطل
 می ماند و بگذرد و بگذرد است نادان است تا بر روز و تاریخ مستند

در شرب می مانند و اقربا فراهم می آیند و انبیا و اولاد آنها بخانه خود می گردانند
 و ستودنی بود و سرانجام آن ضرورتی افتد پس در حق میست بعد تجویز
 و تکفین و دفن بجز دعا و تغزیت هیچ رسوم را التزام نباید کرد و همچنین در
 نکاح تجزیه و کینه که سنت بود که است و مانند آن که ابن ابی نمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم ثابت شود و رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام
 درین مقام آنکه محمد حنی و اصلی الله علیه و سلم از تمام خلق پیشوا و
 محبوب مملکتی اعتقاد کرده و بدل و جان را ضیاع شده تمامی رسوم
 اند و سبب وفاتش در و رسم را که خلافت دینی صلی الله علیه و سلم
 باشد یا زیادتى از طریق صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آن
 اظهار کند و رسوبیکه در جایست را بخی شده و خود در عهد پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم سنتی گشته و در ابطال آن از آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم صحابه کرام ناکید است منقول است اگر از آن رسوم چیزی
 پیش کشند دشمنان یا یله گردان جانوران و امثالها را واج پذیر و در
 ابطال آن سعی یابند **آقا** از جمله رسوم فاسد که در اهل
 اسلام دیار اند و سنان بسبب اختلاف فوایدشان یافته

لحاظت بزمان سیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسدان قرار
 ندادن یافته که این امر مشروط بر آنست که در ایام و از محرمات
 شرعی می دانند پس و در آن آن کوشش بلیغ کند اگر در اقربایش
 این صورت پدید آید خواه نخواهد نکاح ثانی کرده و به او گرد و انتفاع
 مرضی و بی قصور و در زند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و سرایه و دار می
 مه از ایشان کند چه ظاهر است که اگر از این کار غالباً قلعاً نماید
 التزام و رسوم نه و است و الا هیچ معنی نیست و اگر در ابطال این
 رسم ترک رسوم مزدگان و اگر بر خود لازم آید اسماً یا کلاً بگذارد و هر دو
 ندارد و بجانب حق حل و علل و از جانب تمام اهل حقوق مقدم
 دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت جلیل را نصب العین خود
 سازد ۱۶۴۲ از جمله تقابلی رسوم خانمیت که در پیش است
 هر چه کمال آتش از غایت شهرت یافته و ادب است خاندان عالی
 مثل شاد است و پیر زاده در آن گرفتار انداخته و بر مکرم آباد
 مناسب است و اعتماد بر شفاعت ایشان چنانکه بسبب

و همچنین از نماز و دعا و مواضع و ایجاب و اگر شمار این اشتباه است
و قوی و صلاح و اگر افضل مناقب این ایمان است نسبت
نسبت ساخته و بجای آن کبر و تجر و جرأت بر اظهار بدعت و

از تکبیر سیرات حاصل نموده کلام الله و کلام الرسول را پس
بست خود انداخته اند گویند که آیه لَا تَقْعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ

إِلَّاءَ ذَٰلِكَ آیه وَلَا تَقْبِضُنِي فَقَدْ نَفْسٌ شَيْئًا آیه فَإِذَا

نُشِجَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ آیه يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا

خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ آیه تِلْكَ

أُمَّتُكَ خَلَقْتُ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ حَدِيث

إِنْ أَلَّهِ لَئِنْ أَذْهَبَ عَنْكُمُ حُبُّهُ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَرَّهَا بَالًا بَاءَ إِنَّمَا

هُوَ مِنْ نَقِيٍّ أَوْ فَاجِرٍ شَمِي النَّاسُ كُلُّهُمْ مِنْ أَدَمَ وَأَرْثُهُمْ

مِنْ تَرَابٍ در مثال آن را بگوئید نوح خود گاهی نشیده و بر جرأت

او نام و ظنون خود بر ستمات و مشهورات باطله و در اسباب خود

تمسک نمود و در ذل و پلالت جان خود را انداخته بجان الله زنی

منافع است و نهی حقایق که اسباب نجات و اگر بالیقین و با قطع
 موجب نجات و باعث دفع و بچاها اندر که کرده باشد و امید
 و غلبه متمسک شده اند حال شناخت مال این بجمال بدان می ماند که
 شخصی اموال خفیه خود را که در بقیه خود میداشت و اعتقاد مان قطع
 و یقین نمی انگاشت در تحصیل جیل اکمیر و اعمال دست غیب که حصول
 آن محض مؤاوم است زیرا که در قصه اگر این علاقه نسبت به با کمال
 از امور مانع معاد است پس بر ظاهر است که غفایات از این عدم
 اعتماد مانع هیچ وجه احوال در رفع آن نمی کند چه علایق نسبت به از جیل
 افعال احتیاطیه نیست بابت غفلت عدم اعتبار بر هم شود پس
 و قیله شخص غافل را از ملائق نسبت به خود در معاد قطع حاصل خواهد شد
 البته او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبه سرور و آید مانع
 و در الهیه نیست خواه آید شیل حصول فرحت نسبت به نسبت آید
 مالی از میراث آبی خود بداد جو و یک این عادت از این غافل بود و اگر
 این امر در معاد کار آید بی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید
 حصول منفعتی از آن امر که در این دنیا شاید پس آید باینست و اجمالی

بشبیه من مرگب خود خواه کشید و پانواع علوم قضایه و فنیات
 در هر که فناء خواه کرد و پس همه اعصاب این غده فنی بسببه
 درم افتد و بر امثال این امور و تیر بر هر تقدیر احسن و اعم است
 است و اینست نام غن من ایچ الیدی ^۱ قاید ^۲ باید دانست
 که دو هر اوزد که ناستند ادی بگون. بطریق میراث از بابی کرام
 ایشان و فنیست می نه لیکن آن محض استعداد در رایج یکی از
 امور و ناستند و معادیه که در آدنی نیست آری اگر فان استند از
 هر دوی که آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشرع و تدبیر جلد و کبر شود
 الدیر معاصر امور و علم و صد و ساق و جلد خواهد شد و این استعداد است
 کمون در اینست اداست از لیه که نصیب هر شخص و در اقل الازالی
 استند ادی از استعدادات صالحه یا فاسده که دیده باید فهمند
 نامیزی مجازات بر محض آن استعدادات نیست باید ادا میگرد
 آثار آن استند او بر شخصه ظهور نرشد در کارخانه مجاز است
 ایچ اعند اربان استند اوزد آدنی این قدر یقینی است
 که بسبب همه و فنیست اسباب به ایت فضل است

آنرا صلاح و فساد فرآورد استعداد ظهور می نماید پیش از تنجیس
 ثمرات بالفعل بر آن است اگر چه در سطحی خفی ماستعداد است هم
 میدارد لیکن در سطح ثمرات ماستعداد است بسی خفی و کثیر التخلف
 است و آثار بر ظاهر و قایل التخلف مثلا مصالح حرب مآلات آن در سطح
 ظاهر رسد از دوی هر چند در تباطن خفی لکن آشوب بر پودوسی ز کج حورده
 اگر گاهی که شمشیر مقتلی از آب خام فصل دوم در تنجیس
 اخلاق و آن مشتمل بر دو باب است باب اول در ذکر اخلاق
 محمود و مذموم و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج اویه است تمهید اول
 از تو ترس موانع نزول فیض رحمانی و ذرود عنایات پر دانی در
 سائل کس راه حق نلوث نفوس همیشه ایشان است بر توائل
 اخلاق مثل محل و حسد و کفر و حرام و عیبت و کینه و دیاد کند و طبع
 و حرص و عداوت صانع ترکیه انیس و فاعل مقدم تر و مهم را
 تمهید استند دآثر اهراف سار رضا حوئی حق از دل خود مستقیع و متقیع
 می کرده اند تاثری از ان مائی نمی ماند و دلها می ایشان مصفی میگردید
 و لذت سود و عنایات می نمایاب می شدند و بهیبتی تصفیه که از ضداد استعداد

بعمل می آوردند مقبول نمی گشتند و هر که با وجود طی مراتب سبب بود که
 منضبط مورد آثار عنایات نشود ائمه این همه ردّ کل یا بعض آن دروسی
 الهیه محسوب خواهند بود پس وجود این ردّ ائله باعث ورود عنایات الهی
 است ^{تمهید ۲} سیف صالح را بنویفقی ایزدی و در ترکیه نفس از
 ردّ ائله اخلاق همین اعمال صالحه اسلامی و معاصیت با مقتدایان
 بود کافی بود و در باب این فنّ علامات و اسباب و معالجات آنرا
 بطور طیب تحقیق و تنقیح کرده گنجد. پیافته اند که یکس آن بیان ما وجود
 است و ضوح کفایت نمی کرد بلکه ادب الهم قاصد بطائعه
 آن صحیفه متشکّل و می پندارند که این حال و جای است که گذشته
 و به خطیرة القدس پوستید و حقیقی دیگر داشتند که این اعمال کثیره
 و مشاق عسیر و قیام و زیدند و خود را به محل بنده ازان می ارکازند و
 بعضی بنظر فهمی خود را استغنی ازان ردّ ائله و تنجلی باغیر ازان که فاسد
 محضه اندنید اما پس مناسب حال ایامی روزگار اینست که چنانکه
 اشغال و مراقبات بنابر وصول به معرفت الهی نمی نمایند همچنین
 خیر اتم برای این امور هم حش کمرند و بدین آن وصول را بیارگاه

قبولیت غیر ممکن الگه در هر چند بمقام معرفت می رسد لیکن
از باب سلمات و راه قبول نمی رسد یک از باب دیگر اتحاد پیدا
اند که بر سش مقبول و ماقبول آنماست و شیطان و نفس که
بهر یک و در میان بارگاه قبولیت حق ادا ایشان دانمی که از بند
که در این مقام واصل شود و محفوظ از شر و استیلا و نفس و سیدن
ممکن نیست مگر به سبب اعمال صالحه و خدای از ذائل مذکور و
غنی فصائل و غنی از ذائل بمنزله چو مدار و تقییب است که خود خود
ایمان را ممتنع مقصود و میرساند و احیاناً احتیاجی از این بازگام برسد که
مدون بدادلت اجمالی و مقاسات تکالیف و مشاقق او را بر قبولیت
می سازد و این قسم مدکان بر کرده حاجت برتر خدای و تاقیبی ندارد
مگر آنچه در این ایشان می شود و غنی فصائل و غنی از ذائل مدون است
احدی از محاورات و مدون کشیدن تکالیفات ایشان را
از آن می فرماید پس طریق آن این است که اولاً شعلی نحو از
قرآن و حدیث کند و پاره اوقات خود را صرف در تحصیل آن نماید
تا که در حقیقت فصائل و ذائل آگاه شود و بهای هر دریافت

خود ایشان نکرده و من بعد بیاد داشته یک در طریق تفتیش تدبیر
مقرر است که عبادت از دو ام ملاحظه ذات حضرت حق است
مشغول شود در این ملاحظه ملاحظه دیگر سجد و آن ملاحظه
تعظیم او امر شرعی و عزیمت ایشان آن و اتمام نواهی شرعی و عزیمت
اجتناب از آن است پس مردم و هر جا در خلوت و جلالت و
در کوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و
براز و ملاقات دوستان و احباب و مشغولی و در و خیره معاش و معاد
این همه در همه حالات آگاه و مطلع باشند که هرگز نیلانی بسوی نواهی شرعی
و در دل نماند و بابت تمام او امر شرعی دل را چالاک و چسبنی و فرحت و
صفا و مالی علی الدوام ماند و از جمله او امر شرعی فائز است همه را مثل
نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملاحظه دارد و در هر حال و نفس مستقیم
به نماز ماند همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از آن موقوف
و هیچ کار را بر تیره نماز مقدم نکند و مهم تر از آن نماز ثواب هر کار و
جنبه ادای صلوات بر وی سهل و آسان نماید بمشایه آنکه محبوبی بر صوفی
و نفس رسیده ممکن نیست که در آن وقت دیگر مشغول

شود و اگر هزار سال کار دهی و دیگر فوت شود و محاسره و مسکامندان مجرب است
 مرغوب تر خواهد بود و همچنین نماز ابر مقتضای بندگی شریف و بزرگوار
 عینی فی السلو و توجیه راحت اصلی خود پند است ایچ کار دنیا و
 دین بران مقدم مکنده و مهم نداند و همچنین ارکان دیگر را که روز و
 ذکا و حجاج است تخصیص کند و جهاد را که ستام الاسلام است و
 حقیقت محبت خدای تعالی بتدل مال و جان و کشیدن و پنج و تکلیف است
 بخوبی در آن واضح می شود و نیز بطحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و
 چه که بر توافقت این لحاظ زمانی خواهد که شست عادات او همه
 جهاد است خواهد شد مثلا خواهد بود و دیگر با داده دینی که موجب
 رضای حق است و نخواهد بخت کرد و قیام دل آسایش کوهانی
 خواهد داد که این وقت فتن با عیبت اضای سیدی خداست و قسطنطنیه
 ذکا و بعد صایف شدن دل از ذایل خود بخود حق تفصائل
 مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و دود و دهن و شکر و در جهاد
 بقصد توکل و غیره با حاصل خواهد شد لیکن بطحاظ اسباب تملای فتنه
 تحصیل آسودگی در همه فضائل هر سه اعلاای به یک میتصف شود و هر که

دل خود را پاک گردان و بر او امر شریف و مستحق گشته را ف
 ستاد که در اسباب خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور
 منت نور و عنایات این دنی خواهد کرد و عنایات او را
 مایانی نیست امین. قسم بزرگان بودند که میزد عنایات
 او سبحانه می شدند و بآنکه از عنایاتش محروم اند از تصور خود
 محروم مانده اند راه رضای او را که استند و مظلّم عنهم ولكن
 كما تولى الله لهم يظلمون ازان خبر میدهند مع هر چه است از قامت
 ناسازد و بزرگ است و در تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
 و ناموزات و تنهیات الهی را دامن دراز است و سبب
 آنکه سناک را لازم است که متعجب بر کلام آمده شود اگر حفظ
 کند از این بهتر و اگر تواند مهارت نام تلاوت قرآن پیدا کند و از هر چه
 موافق شأن آن آگاه بوده بیدار است کرده باشند و هر چه
 تلاوت الفاظ آنرا غنیمت گنجی شمرد که بهترین حیوانات
 و فاضلترین وسیله تقرب او است تلاوت قرآن مجید مناجات
 و دعا که حق بنابر آن و تعالی است و صفی از صفیات او است که در

لباس این عبادت عزتی محزونیده شده و هرگاه صفات حق بعبودیت
 او نیستند پس خود را در ولادت قرآن نوحی از وصول واصل
 بذات حضرت حق درگاه دوازده نهای وصول و مناجات ذریعه
 و محاطه و سماع بر دارد و عفت خود و حجاب اکبر است همین که پرده
 عنایت خود را بر دارد و اصل بوی شود و مع حضوری که ائمه
 خوان از دماغ مسخوفه و سیده در احوال انبیا مذاکره
 از بعد که راجع در تمام اهل اسلام است بهر ذریع است لیکن
 عالم پیغمبر و اصلی ائمه علیه و سلم منحصر در علم یک شخص از محمد بن
 نذامک لم نوی مشرور آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت
 بر کس و سیده و بعد از آن که کتب مصنف شده جمیع آن
 و نام ظاهر گشته پس در هر سئله که پیش صیغ صریح غیر مستوف
 باید اتباع و پیغمبر در آن بکنند و اهل حدیث و مقتدای خود باشند
 و دل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شد که حاملان
 علم پیغمبر اند و نوحی فایده و معاصرت پیغمبر و اصلی ائمه علیه و سلم
 حاصل کرده مقبول حساب و معالیه است و کتب ائمه و مقتله این تعظیم

و نو قبر مجتهدان نجفی نمیدانند محتسب آگاهان بر آن نیستند فما زاد الا

بزرگ اندام را و نوک و اهل حکومت بود فیق ایزدی و در ادب بزرگ

قدم نهاد و ابا و جواد تمام بر نمی آموز شرعیه که سالکان را می باید زیاده

بر اتمام حاکمیت و انصاف ضرور است که در حق او و اله

بشر بن عباد بها است و ذره اله آئین سلاطین کند شده را

رعایت نکند بلکه دود اله سیاست پیروی خلفای راشدین

رض کند و سیرت شنبین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است

و فرق در میان آئین پادشاهان و خلفا این است که پادشاهان

اصلاح و نیار مقدم می دادند و بر دانی و ایتامی باختر

نمی گشتند خلفای راشدین با وجود کمال انزهم دنیا و دین

را هرگز از دست نمی دادند و اصلاح و از ویاد آن را مقدم

و اهم می شمردند و سلاطین و امرا عریت خود در شوکت و حشمت

ظاهری و در سرکای و پوشاک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است

هر قدر که در دین و ادبی صلابت و در زندانان قدر بعیت حضرت نجی

حضرت دشوکت ایشان در عیب آنها و ادبی ایشان زیاده تری شود

۱۴۰۰ هجری قمری مسلمان را از دو چیز بیزاری اجتناب لازم است اول
 کبر و بزرگی که آدمی خود را بهتر و بلندتر داند و دایم تنالی و برتری خود
 جوید چه این خصلت قبیح انسان را به کفر میرساند از پس جهت آنست
 است از دیگر اعمال و حیال در حدیث شریف است لَا يَدْخُلُ
 النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ يَسْتَكْبِرُ وَلَا
 يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ يَسْتَكْبِرُ
 فساد و فحش را از میان جماعتی از مسلمانان و این برانست
 بسیار دارد و اعتبار عموم و شمول آنکه در آن فساد اهل بکرمی
 است و فساد اهل یک شهر است و فساد اهل یک ایالت و فساد اهل
 چند اقلیم و هم چنین فساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن و اینست
 آن فساد است که نامش در دو قرن متداول باقی است مثل
 فساد اهل این شهر است حضرت عثمان رضی که تمام قرون این
 است را از آن فساد محیط نموده و اول فساد است که درین
 است پیدا شده و فساد را انواع بسیار است گاهی قتل می بود
 و گاهی اقامت و گاهی تحسین و گاهی مشهورت و گاهی

این آموخته‌ها بر نسبت اشخاص و زمانی افساد مستبد می شود و بنا
 بر کشتن و بکس یک محله که موجب اتقان امور و معاش و معاد بود
 هر چه دارد و قبح کشتن با دشاد عادل ضابط که موجب برهمنی امور
 خلالتی باشد افساد نیست که قبح آن برادر است و از قبح
 اول است هم چنین کشتن قیم مسیحی که چند کس از مسلمین
 بسبب در مسجد بنابر نماز جمع می شوند قبح است و کشتن عالمی با کمال
 که خلالت مشکلات و مرجع خاص و عام خلالت بود و معذوق امام اعظم
 وقت و بخاری عهد و غرالی زمان کشته باشد قبحی و خاصیتی دارد که
 پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد امانت و تجسس حیووت
 را و هر قدر افساد سخت تر برهمنی ایمان بیشتر و سبب افزونی
 قبح این کار است آنست که در افساد املات حقوق نابس
 و تخم کنایان کثیر که نایدتها باقی ماند می شود و آن قدر و بال آن بر مشقه
 نامه انبیا می شود که در خصیصه الهی که فناء شده با تمام بد
 و خانه سوء از دیار میرود و مایوس از معجزه و رحمت الهی می گردد
 و از ظلم هم اجتر از لازم است که فی الحقیقه منشا غم و یاکبر است

یا انسا و پس در ظلم شده گیر خواهد بود یا شعله از آفتاب و
اجتناب از کسر و افساد تمام خواهد شد بکدام احتیاج است از نظم در حدیث
شریف است **أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِالْفَصْلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ**
وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا لَمْ يَلِ مَالٌ إِصْلَاحَ ذَاتِ النَّفْسِ وَافْسَادَ
ذَاتِ النَّفْسِ هِيَ الْحَالِقَةُ * آیه ۳۳ * مسلمان را سائر نکس خاطر
و نه فعل در مصائق و مصائب و معرفت بر معنی از نعم غیر مبتدیه
حمو صا آن هم که مقتضای آن **إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامٍ دَفَعَكُمْ تَفَاتٍ**
الْأَعْرَافَ وَالْهَابِ سبب تحات در مادی رباح و خوات نمی دزد
و محروم علی و مانان که مهبط رحمت خاصه الهیه گسترده میسر مد
قد از دست آن قادی سالی گماستغی مذعن و منفقش خاطر کردن
حیر و است چه التمال بهمین اذعان است که محمی را ماد و مسیم بودن
ماهی کتاب در کتاب بهمین مداع و ما قندروا **وَاللَّهُ حَقٌّ قَدَرٌ**
إِذْ قَالُوا مَا أَمَرَ اللَّهُ جَلِيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ و اعداد است
و در دبل تشج حال مدائن کرده و بکر که سمت نشر کین در تمام
انام مد نام اند نشان و ما قندروا **وَاللَّهُ حَقٌّ قَدَرٌ وَالْأَرْضُ**

جمیع عبادت شده یوم القیمه و السموات مطویات بیدیده سبحانه
 و تعالی عما یشرکون که نشان انتقام شدید است بر فراعنه
 پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازم ایمان است
 هر مومن می داند که خدای تعالی بر هر چیزی توانا است لیکن این معرفت
 محیط قوای دوا که دوی و جای گیر قلبش نمی باشد و لیکن آنکه هرگاه
 امری عجیب می شنود آن را استبعاد می کند آدمی بعد مراجعت
 بفقیده اسلامیة آن چنان انگار نمی کند که او را از دایره اعتقاد
 کشیده به منوعات کفر الله از دافنا استبعاد شدید از خاطر می رود و هر چند
 این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب است
 درین مقام است معرفتی است که نهایت باشد ازین مرتبه باشد
 یعنی محیط قوای دوا که دوی و جای گیر قلبش باشد و هرگاه امری که نهایت
 احسب و احرب بود و چنانکه اگر کسی گوید که تیمه آسمان مشت کسته فرد افتاد
 و نیمه آن اسباده است بشود و یا لحاظ قدرت کامله اش خاطرش
 آن را ناقص یا قبول نماید آدمی بعد مراجعت بعقائد دیگر که شستن
 آسمان شستن از قیامت شدن نیست و اشراط قیامت چنین

و چنانست و آن باحال بود و قوع نیامد و این قول

فَإِنَّمَا أَقْرَبُكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَتَىٰ لَمَّا قَالَ اللَّهُ لِلَّهِ
يَوْمَكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ كُنْتُمْ
أَعْدَاءُ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

خدا می تنبانی باز داشته است آسمان و زمین را از آنکه زایل شوند
و اگر زایل شوند باز دارد و آنها را کسی سواي او باز آید و است بر دارد

بخشایند و این مانع از بیهوش کردن آسمان و زمین عالم و معرفت دوست
و القدرت و انتقام وی متقانی این کار اند و وحی تصور می و نمودی

درین صفات نیست و برای نفس شبیه کردن به چنین معنی
در حدیث شریف در او عید وقت شام دارد و اَصْوَدَّ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءُوكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَزَرَأَدٍ رَأَىٰ بَسْ نَعْلَمُ شَدَّ كَمَا هَلْ مَرَقَتْ

قدت این است که هر امری کونهایت و شود و کران دناود

بود و قوع آن را است بینا واقع بنده از دوا و این در مناف از دلش

بهاذا قدرش حضرت حق بی تا بل هر زنده آدمی بنابر نعم حق و قوع

آن تقصیر صدق اخبار مخبرین نماید و بدین آن جزم و وقوع آن
نه کند و بدین ابرو و چون همیشه معصوم بود و همچنین اذعان نسائمه
صفایت کمال او را بر این قیاس باید کرد * افاده * ادعای محبت
و القمت باحد اسی خرد جل بهر کس می کند لیکن حقیقت آن کیاست
است بلکه نایاب حقیقت محبت و القمت آنست که با وجود
کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد او در برابر ذاب و حساب از مناصی
و تنبیات بمرتبه غلیظا اگر او را این خطایب و بیایات آن چنان رسد
که جان و مال و ادد و دوز و جرم و آدمی او را فرا گیرد و بدین ترین امر ارض
مبتلا گردد و درین باینات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار
شود و هرگز نپاره از حرف شکایت در خاطر ظهور نکند آدمی التجا و نادمی و
نیایش دینی قراری از عدم تحمل آن معاصی به حضور خداوندی
بسیب فرط اعتقاد و هجوم در جنت و مغفرت هر قدر که کند بهر و بجا
بلکه مقتضای کمال ایمان است تا مفهوم شکایت را نصبت
در آن ذات پاک و در و نیم و خیال جانده بلکه آن را با کل تقصیر و حال و مال
به نقصانیکه در استعد او ازلی است نسبت کرد و ما احسانا

مِنْ حَسَنَةِ فِيمَنْ اِنَّهُ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا
 اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا حَسَنَتْ اَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
 و اما پس حال خود شمار و در این امر ناچست حصول مقام و مرد
 مصیبت درضا بالقصای باشد و نفس کند که وی رستی سخت تر
 و دانی را از آنچه وی رسد و موافق استحقاق وی نیست و عنوان
 عفو حقو راست که مان در حداب که در گاهی تصورش باشد و سلا
 نقرموده و این امر باعث صد و در اعلاهی انواع شکر که در عین است
 و ملا ما و هم مصائب است بی کرد و و بالجمله اسان را هیچ
 حقیقت قائل آن نیست که در صورت توح کرم الهی تصور می
 قدر دانی اله تعالی کند و در صورت توح شکش او تعالی را مانده و دان
 پندار و چه در این هیچ قدرتی نیست که سب آن اله تعالی را و قدر دانی
 و نا قدر دانی خود خیال کند فَاَدْعُهُمْ اِلَىٰ حِمْلِهِ اطلاق سد و در لغت و
 رحمت عامه است بر امان شدگان حق تعالی قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اَلرَّاحِمُونَ كَرَّحَمَتِهِمُ الرَّحْمَنُ اِرْحَمُوا مَنْ فِي الْاَرْضِ
يَرْحَمَكُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ و معنی رحمت آن بیست که هر کس

و از اجتناب و شاکر سازد و یارکب حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع
 بر درجی آنهاست که در آتشی گامیده ایشان نقصان ایشان
 باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند
 و سعی درجی محو مردم بظلمت نمی تواند شد پس دعا یا التجاری
 هدایت و توفیق در ایمانی بخرصیات الهی و درجی عامه ناس خواهد کافر
 باشد خواه کسان که در باشد که از دعا افتتاح باب رحمت اوست
 و مقتضای الخلق حیال الله خلق از حیال خدای تعالی دانسته و رحم
 بر ایشان موجب شود و می آید و تعالی بندگان از جمله مجازات
 است که در تعالی صاحبها الصلوة خلق و تقسیم و ترجم تخصیص کند و بنود را
 ایشان را خواهش و اندک نوکر این یکسب آقا بزرگ بندگان
 یک مالکیم و خلق ربانی هر کس پیش آید اگر مقدر و باید پس او
 در خدمت هر نوع کند و بواسطت نالی هر وضع که باشد اگر مقدر
 بود و عمل آورد و از ابداد و در خوراک و پیرشاک و در رخ نماید و از دادن
 چیز یا کوپار چه خرمای و یا ک بزار و و تمام مردم را در انطالق مستندات
 نموده یک حفظ مراتب اهل فضائل و در ایضا و در سبب هر شخص که

و بعضی از او صفات و پایه داشته باشد از او احسب این در تنظیم
 و اکرام و سب و مساوات ترجیح و به تفصیل اخلاق و تفاوت
 مراتب و منازل از نسبت و آثار معلوم کند و هر که از اهل دنیا
 بنامه دنیای خود و کمزوری و ذل و بیچاره چشم خود منور و در باشد مادی اخلاق
 ظاهری نمی باید بلکه از وقتی بی پروا ماند و الحقیقت بنسب پیش مباد
 لیکن از دعای غائبانه و خبر خوانی وی چنانکه میقوم شد قاضی شود
 صاحب باشد یا قاضی قالکرم هرگاه که انسان در اخلاقی نقصان و
 تخلی از دواعی و آثار استیمن صوم و صلوات و سایر عبادات حاصل
 شود می باید که آن را محض از غنیات ادائی و توفیقات به داننی و اید
 و سعی خود و تر کمال خود در علم و محلی هرگز نماند و به پیر ظاهر است
 که اسای جنس او و امثال او در عقل و دوا پیش و موجود است که از نقصان
 و دواعی غافل اند و سنا آگاهانند که با وجود کمال نیز در حقایق
 آن و دانست اسباب و علامات و منافع و مضرات از دواعی
 متعلی نمی توانند شد و از طبعه نقصان مستقامت را و غافل می باشد
 پس بر صاحب و مستطابک هر مباحث و بهر لحظه به مضمون

اللهم ما أصبح أبغى من نعمة أو باعديس خلقك فمهلك وجعل لك

لا شريك لك مودع صرف باشبه وجود اعا جز صرف و باجر محض انكارد

و گاه از مکر الهی ایمن شود حاجت از خصیت وی ماند و جاسد و جاد را حج

دارد و بیایت ثانی در بیان عجایب احلاق از ذیل تفصیل و آن

ششم هر یک بمید و باز در اقاوه است و تمهید از احب

احلاق و سیمه در ذائل و یک است پس طالب حق و لازم است

که در امرز که آن در ذائل مذکوره را از سایر احلاق و سیمه تخصیص

کند بعد که هیچگاه هیچک از آن و در دلش چلو و نگیرد و بیلانی بسوی

آن در دلش نگیرد و هر یک را از آن در ذائل موعیت بعض

و خصیت و منجذ حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه

قبول و در جنای او دانسته از دل دشمن آن شود و مانع عظیم

و غایت عده از وصل محبوب خود انکار و دور اتمام مامور است

و نهایت آتد در تقسیم کند که ادای مامور است پیش دور کردن

چیزی از راه مسامین و همچنین ادای نهایت مثل انداختن آب

و من در مشبه از لحاظ اتمام و غیر اعیان او سیاق نکد و در او

مدد در آشنایی این امور فی سبیل و فی اعیانی خود و وزیر اگر چه همین
 کمال اعتد و وفور محبت است که مواجبت قبولیت سیرک خود
 و کمر سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر از این کار گاه می افتد در حدیث
 شریعت داد شده که شخصی به همین عمل تنگ که شاهی خادم دارد
 از راه شامی دور کرده بود و بهشتی شد و اگر آفتاب دارد از تمام
 مامورات با منتهیات مستی و غفلتی مطعون شود نفس و ایمانی
 بهشتی سرای معین مناسب آن را سازد چنانکه هر نفس از آدم
 در راحت خود می خواهد چو که تکلیف و تذلیل و مخالفت مامورات
 و منتهیات خواهد یافت و رعایای خود مدون مواظبت بر طاعت
 و قیام را استیجاب او و اجتناب از نواهی بقیاستعذر خواهد دانست
 خود بخود اگر آن از امور شیرجه در وی می خواهد بماند چه بر نفس را بجهانت
 خود از تکلیف و تذلیل مربوط است چو که حیانت خود منحصراً
 استیصال امر الهی دانست الله را مخالفست آن خواهد بود و مومنان
 چنین سرانجام است کینه مقام کمال از بهای که از بسیار طعم و شراب
 به داشته و در دوزخ دارد و اگر در صحبت با آن مالوف و بخشان و پذیر

تعمیدی و داده خاوتها و زرد و تر که صحبت آنان و مسکوبت
 اذان قسم سخنان لازم گیر و خود ذائل و هرگاه در بین رباعی منظره
 است • رباعی • خواهی که شود دل تو چون آئینه • ده چهره و ن کن
 از درون سینه • حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت • کذب
 و حسد و کبر و نفاق • و فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص
 در اشیای مضره می باشد و طمع خواهش چرغای منیب مخمیل کو بعد
 از توقع بود • آثار علاجه حرص آنست که حرص طایف خواهش
 بر تندی می باشد باز جو و یک قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدر
 زیاده ای که مطلوب نفس است کم از مقدارش موجود بود پس مقدار مطلوب
 نفس را تصدیق کند و برباقی قناعت و رزق مثلاً یک آثار موجود است
 و نفس بسبب حرص خواهان زیاده ای نیم آثار است یعنی خواهش
 یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدیق
 کرده بر نیم آثار قناعت و رزق و علی بن ابی طالب و القیاس و نفس را بگوید که اگر
 بر قدر موجود قناعت خواهی کرد به همین طور خلافت تو خواهم نمود و همین
 سوال در لباس و مسکن و هر چه در آن حرص معلوم کند به این آرد و

اگر حوائش بر امر قد و موجود یا مضاعف آن بود پس از قدر موجود
 نصف آن تصدق کند و کلام مذکور نفس و امر زش نماید
 و اگر ما از حرص ماقی ماند و نفس قضا عت بر قدر موجود میکند
 نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را مضاعف سازد
 اما اگر این دو دیده از نفس او مالکین زائل شد ما نصف
 قدر موجود دهد و همان کلام را نفس خود گوید ^{۸۹} التصه نفس یا قدر موجود
 قضا عت خواهد کرد و در دیده حرص پاک خواهد کرد و بدینا آن امر رفوت
 مالکین از دست او خواهد رفت همس طوره مثل آرد و باشد تا که
 پنج حرص از دلش برکند و کرد و دو قاعده ملاح طبع انست
 که هرگاه طبع چری در دلش بکند و در هر چه از قسم آنچه بجز باشد آن
 در صفت و مسلح بر دوی موجود و بود همان را همه طرف نماید مثلاً
 و اگر طبع پوشاک های چیده و اسباب خاطرش گردد از قسم پوشاک هر چه
 برای محل میساید آرد و بدل کند و اگر طبع عام در دلش ظهور کند هر چه
 پیش وی موجود شود و در دماغ صورت کند یعنی بر دهن و در حال طبع
 چیزی از موجود و صورت نماید و پنجم بر سر این دو تکیه کرده باشد

تا اینکه نفس ازین دویله پاک گردد و یا همه امور در غایت دست او در د
 انانذل اموال بوجنی نماند که در کتابنا مشروحی لازم آید مثلاً لباسیکه
 ضار خوردت یا وقایع سردی و گرمی است ندید یا تمام میرایه قوت
 بخود و ابر باز داد این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور و صرف
 کردن هرگز و اینست چرا که در معانی طبع باین وجه و چیز امر با مشروح
 لازم می آید و اگر از ان مشروح لازم پس باینطور و هرگز صرف
 نه نماید مگر شخصیکه قوی الهیست نبود که با وجود صرف کردن تمام
 میرایه قوت لغزش خود و مضطر شود آن خواهی شد و بر حکم شرح شریف
 سقیم و سستیم خواهی ماند و از صرف کردن تمام میرایه خود
 و است و نشان مغلوبت داشت فائدة علاج بخاکله و صیر
 دل بود و هر چند ظاهر آثار او نمودار شود آنکه اعلانی امر است چو در
 بر خود در حال الشرام بکند و دام بر و تیره جو اید ان مورد دفعه باشد
 تا که در سوسه این درد و دشمنی بیکگاه نیاید فائدة تسویه در علاج طبع
 و من الهیست که برانی دفع طبع هر چه سوانی حاجات ضروری میجو و بود
 و بر این دفع بخل آنچه که بر ان خیال بکند و نباید که بکند اگر بخیلی تمام

اسباب خود را میسر کند و به فقیر تمیاید و در ذریه بجز از دفع
خواهر شد بلکه سبیل دفع این ذریه آنکه هرگاه دادن پاره کزان نماید
پاره پاره دهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس اژان سرمانی کینه امان
طعام بغير حواله کند و همچنین و مساوی اشیا می مملو که خود تصرف
نماید تا آنکه چون آن اشیا می مملو که خربس با نیام رسد و این هر یک
از تصرف بل دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست
آرد باز در آن مال مایوس مان و وضع بد کرد تصرف کند و همچنین تدبیر این
ذریه کرده باشد تا که نفس اژان را یک سو در خونگه باین وضع ببقایه نفس در
کسب و بهار خواهد کرد و اسید آهیت که در ذریه بجز از دفع و آید شد
لا افاده بجای علاج حرام آنست که هرگاه نفس خوا مش حرام کند
حلال بیکه از جنس این حرام خود را از اهر بنا را خوا مش نفسانی خود
ترک کند بلکه آنرا بنابر محاطت جان یا ادای غیبت و احکام شرعیه
یا ادای حق از باب حقوق بعمل آید و مثلاً نفس خواهد که طعام بغير
را نصیب یا در وی کرفیه ماید خورد و نفس طعام حلال نام او را
در وقت خوا مش آید و هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده

اگر ارم باید کرد آن وقت طعام نخورد بلکه هرگاه مشیت بدل
 و وقت خواستش طعام ذکر سنگی فرو نشیند باین نیست که ضعف
 و ناتوانی موجب قهرمانگی از ادانی حقوق حیوانات شده مثل جاد یا غم
 شده مثل نماز و غیره خواهد کرد و آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین
 در بخش طعام کند مثلا نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد و قسم
 دیگر بر ای دفع حاجت تناول کند و علی بن ابی القیاس خواستش
 حرام که از جنس و یگری و مثلا اگر نفس خواستش زنا کند از
 مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرمیگزند و وقت و حالت
 بتبدل ساخته بنا بر آدای حقوق زوجه مجامعت نباید فائده و در
 حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر
 بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ
 است که **ان المرأة تقبل فی صورة شیطان وتدبر فی**
صورة شیطان اذا احداکم اعجبتہ المرأة فوقع فی
قلبه فلیعمد علی امراته فلیواقعها فان ذاک یرد ما
فی نفسه یعنی هرگاه زن بر کسی آید در صورت شیطان و

هست کردی و در روزی که در میان وقت بشتیان و قنقار یکی در از آنها خوش
 آید زنی پس بپوشید و در دلش پس باید که قهقهه کند و می بیند خود پس
 باید که صحبت کند با وی پس در اینجا پس صحبت و در خواهند کرد
 آنچه در دل اوست یعنی سلطان خاطر او را بسوی زن و در حدیث
 دیگر است که دیدند پشیمرخه اصلنی الله علیه و سلم زن را پس
 خوش آمد آنجناب را پس شریعت آورد و در نزد حضرت سودا
 و اینان خوشنوی می ساختند و در ایشان زنان دیگر بودند
 پس آنها از نماز و قنقار که مکان خالی شود پیشتر از پشیمرخه اصلنی الله
 علیه و سلم قضای حاجت خود فرمودند باز او شاد و میخندد که این
 وَ جَلَّ رَأَى أَمْرًا وَ تَعَجَّبَ قَلْبُهُ إِلَى أَهْلِ عَانٍ وَ هَمَّ مِثْلُ
 الَّذِي تَعَجَّبَ عَنْ بَرْمُودِي كَمَا تَعَجَّبَ زَيْنُ الدَّارِ خُوشِ آيَةُ مَنْ بَرْمُ
 باید که بر جردیت وی این جو پس بر آنچه در اهل دوی است
 آنچه در آن زن است یعنی در حاجت روانی هر دو بر آید
 این شست و شوی فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث هم بعد
 بیان خال بر این کار پاک است و بیان مخالفه نفس را می بردار کرد تا

حرام است که هرگز نفس وی ازار نکشد حرام باز نماند آید پس
 دلائل چنین نیست که مخالفت خواهش نفس قائل است تعالی و اما
 مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ مِنَ الْهَوَىِٰ يَعْنِي وَلِيَكُنْ مَرَكُزُ
 تیرسد از ایستادن بر حضور پروردگار خود و باز دارد نفس را
 از خواهش و گهر مقام آخرت که خواهش جماع و و قبح است یکی
 آنها که نفس است در لذت آن و از آثامش میلان خاطر است
 بجزایم و در تمام انجام از حرام و انحراف است از حلال خصوصاً و قبح
 لذت نفسانی و شیطانی در خلال کمتر باشد و در حرام بیشتر
 مثلاً شخصی را سنگ بود خسته خوش وضع و خوش لباس پس بود و
 رفتی دیگر آنچنان بود و بیک در عین حالت جماع او اما و صدماتی
 شهوت انگیز بود یعنی می کند که داد و بیداد می دهد آن شخص که قمار
 و ام نفس و شیطان مائل تر بآن بود و این نیست مگر از
 آنها که در لذت جماع و نیز از آثامی است تکلف در شهوت
 انگیز نمی بود و توانی و قلت ماده سنی و خالص را شیخ معذی
 علیه الرحمه بیان می فرماید * بیت * بر بی رنجی شهوت انگیز نیست

تجربه غایت بود و خون خود در بخش ۴ قسم دوم جامعی است که طبیعت
 انسان سبب شدت استلای او عیه منی مان مائل می شود و
 درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع از علایق
 و حرمت و حلی مداد ریاضات آنکه چنانچه نزدیک استلای سانه
 بول می آید و قلقلی و در طبیعت انسانی حادث می شود و بسبب
 حدوت امان نایق چار و ناپاد مکانی برای دفع حاجت تحسین می نماید
 و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول
 و در اتمام نمی باشد طبیعت اشخص سوسی آن مکان متوجه
 می شود و نادقی که التراغ از حاجت متحقق نگردد خیالش همان مکان
 متعلق می ماند و مانع مذکور می بود و مثلاً مکانی باشد که مانع از بول
 کردن در آنجا نداشتن خواه شد یا مثل آن مانع دیگر می نمود پس
 خاطر متعلق مان مکان خواهد ماند لیکن بی آدمی که بست کثرت
 بول لاجر گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت
 آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصبت یا بیع با او درین
 نوع طبیعت و نلی نذر و دوام بین و قیامه او عیه منی متعلق می شود

همچنان شعب در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که
 مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان همچنان و وبالای شود
 و نادانیم که قضای حاجت متحقق نگردد و خیالش بقضای حاجت خود
 متعلق می ماند پس درین میان خصوصیت آن زن و خصوصیت
 طریق تحصیل آن از نکاح یا مباح و حلی ندارد بلکه از آن زن و کار
 حرام مطابقا معرض در محنت می بود و اما اشتیاق جماع که بسبب
 دیدن آن زن پیدا شده و در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید
 پس مورد دهم و حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ
 فَإِنْ ذَلِك يُرَدُّ مَا فِي نَفْسِهِ * وَإِنْ مَعَهَا مِثْلُ الَّذِي مَعَهَا
 آنرا آن آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجائی تواند شد
 که مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سایر امور مثل صورت و
 سیرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواستش
 آنرا اجتناب در دل خطره دیگر ده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت
 که مسود و محقق بود بر زودی کار گشته و مخالفست نفس از قسم اول
 که داخل در نفس است از خواهی دی که شرطی آید که بریده

است در باطن نفس به مخالفت آن امری است که مستقیم
 ایل شرع و عقل است * شعبر * وَاللَّغْوُ بِحَسْبِ الْغُلَّابِ
 يَا نَفْسُ تَهْلِكُ مَعَهُ * حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقَطَّعَ يَنْقَطِعُ *
 قد لکه کلام بمو حب مستطاعات این غیض آنکه حد است
 شریف در بیان ادای حقوق نفس است و مایلیم تذکره و برای
 ترکیه آن از اساع حلو ط * ایاده * علاج عیبت آنست که
 اگر صورت خطر آن بگذرد پس باید که بالتمای تمام منقطع از
 باسوی آمده شده و همگی است خود و عیای برای تهری و حق شخصی
 که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکنند و آن قسم تهری بود که
 برای نفس خود نهات فوالم بود و دعای کفایتی که سایر اعم مهمات
 داشته ضرورت خود می کند و عمل آورد و اگر نفس درین کار قیام
 در زد و در پی نفس شده خواه خواه این دعا بعمل آورد و هرگز نفس را
 نماند که درین دعا قیام کرده اعمال نماید باینکه یک روز و دو روز یا سه
 روز در پی نفس بماند و اگر غیبت ظهور آید سوای دعا عنو تقصیر
 ازان شخص خواهد و بچل کند و در خلوت از و مگوید که من غیبت

تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود می گریزد و هرگز
 به طرف عیب خود نمی شود و در اظهار عیب کمال شکنجی نفس نخواهد شد
 فائده خلوت آنست که اشیا عینت به عصیت الهی ممنوع است و
 از ریاضت نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح اذ آن لیس از خلوت
 گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید * فائده ۹ * علاج کذب آنست که اگر
 کذب بنابر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی را داخل در آن نباشد
 پس علاجش سکوت و خاموشی است و در مجالس از گفتگو پرهیز
 کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و او را حر از اندیشستن مجالس
 نه نماید بلکه در مجالس بنشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت
 بر نفس کران است و اگر کذب بنابر افساد ذات الیهین و فتنه
 انگیزی و در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج
 ضیعت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من
 مرا این چنین اغوا کرد و بدو که در میان شما فساد و خرابی اندازم و
 بگویم تقصیر از ایشان کنایه و ایشان را از خود رانبی و خوش بود
 باشد و پیشتر در اصلاح آنها کوشیدم و هر امری که موجب مزید البیاض

برنجیت ایشان بود و در آن سعی یلغ کرده باشند و اگر نه اندازد و
 شخص بودند همه آنها را جمع کند و احراز از اینها را بطوریکه حق و
 نیت از آنها اندازد آن لازم بشود و در هر صورت بعضی غیبت و کذب
 قبل استغما از اهل حق توبه و تصویح به حضور حضرت حق که حق
 او اخلاص ترین و افضل است حقوق است بخاورد و من بعد استغما
 از اهل حق بعمل آرد * افاده ۷ * علاج جسد آنست که اگر در
 دل است صرف بر دعای مزید کمالات بخشود و در نور عزت و
 باده و خصوصاً بر این مزید چیزی که در آن چند کرده است کوشش کند
 و بطوری که در غیبت مرقوم گردید دعا بکتاب نماید و ظاهر آنم بقدر
 وسیع خود از دست در بیان رساخی بخشد و در ترقی محسود و کوشش تا که
 و صورت جسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش نشینی و
 مانده هم گردد و هیچگاه نیاید و آن مستلزم محسود و افاده حاصل گردد
 و اگر اثری از آلوده ظاهر نشده مسلمان لیاقت محسود و زکامی که
 بسبب چند مرتبه از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود
 و اگر بر آن آلوده که دیگر کند از این لیاقت او مخالفت خفته بود آن

و اہم بر خطا و غلطی خود آگاہ بیاخته معترف بقصود خود شود و نہر لیاقتی
 کہ معلوم وی بود آن را با کمال خوبی و تقریری کرد انشین باشد
 اظہار کند مثلاً بر حضور آقای شخص سبب حسد گفته باشد کہ آن
 شخص لائق رقابت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را ہم
 آگاہ کند و مستقی از قصود خود شود آن اقرار ہم بر غلطی خود آگاہ
 کردہ بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذہن نشین اوست و وفادہ
 اعلام آن شخص آنست کہ وی ہم بر تخیل کار خود آگاہ بودہ مدارکش
 نماید و در اظہار لیاقت خلافت نمائی نہ کند بلکہ اگر واقعی است اظہار
 نماید و الامعی محض بدون اظہار لیاقت کند * افادہ ۸ * علاج
 نگہر آنست کہ اگر نگہر بہ نسبت شخصی رود ادعائی بیش از
 حد بہ نسبت آن شخص بجا آورد و در غایت تدبیل خود و نہایت تعظیم
 آن شخص حرکات و نقل مجلسهای مردم و مشحکہ بمچشان وی کرد و
 اگر طالب رضای حق است و خود را در بسکات طالبان خدا مستلک
 کردہ بہ هیچ چیز از ان باکی نہ کند آیامنی بینی همین مردم با عجز و وقار
 نمی باشند چون کہ خود را در ذمہ ازادان داخل می کنند اصلاً در

قبول نمی و وضع آنها که مرا بسبب حلافت حقتل و مردست
است ملک نمی کنند ملک مرگت و افتخار تو در می دانند
و این را داده و عمر نمی مانند که تحت محبتش او را عقیده کرده آنچه کوادری
چاطر آید تو در سیام الطبع است همه آن را بدل و جان قبول کرده
علی رؤس الاشهاد و رکوبه و ما زاد بهمان الطوار حرامان و شادان
می کرد و اگر کمال صدافی الواقع است اذن امور که بالکل موافق
حقتل و شرع است که محال عقول ناقصه عاقلان مرحسات
الهی بوده باشد اما دانکار خواهد و در دید و مراد از ندل این
ندل جلالی که انی ملوک است که سرجم کردن یا ذس بوس
شدن است بلکه حقیقت ندل در هر مقام و هر حال و علاقه است
مثلاً شخصی که در دوزی مشایخ بود و او را نکرد نسبت شخصی از مشایخ
بهم رسد پس می آید که ما او سزاوار کند که در ادیان مردم متبقی گردد
که این شخص اذان شخص مستفید است و از وی قواعد طریقت
حاصل کرده و نقصان خود را در صحبت وی تکمیل نموده و اناده ۹۹
علاج را با در پیش تمثیل آینه دانی در نماز ناری کردید پس آن

خیال و اعتدال خود دفع کند و اگر با وجودش دفع شد پس
 لحوت ریا را بشمار آن محفوظ داشته و اوقات خلوت مثل
 شب که تنهایی محض بود و هیچ کس را از بشر اسکان اختلاص نباشد
 اگر در نماز و عبادت بود و در رکعت و اگر چهارگانی بود چهار
 رکعت بشمار لحات بر جنس و خلوص تمام بگذارد و اگر ده آن وقت
 بنم خالی شود هر نمازی که در آن غلبه شده آن را از شمار موقوف کند
 و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لحات مذکور
 رسد و تا دای آن هرگز نفس را برائی ندهد و همچنین اگر در سه دادن
 زیا پیش آید نفس خود را از جر کند که احب مال تراده چندان
 خرج خوابم کرد و سه خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت
 کمال سرانگی تسبیح خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام
 کار خود کن ان شاء الله تعالی پس ای آن قرارداد واقعی خواهی یافت باز
 سر این مبادل سرانگی با و سازد و در آدای قرائض ریا نیست
 مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین
 خیال که ریا پیش آمد و یا خواهد آمد ترک کند بلکه بخواند و ملاحظه ریا

چنان که مذکور شد عمل آورد * آفاده ۱۰۰ * صلاح کینه اگر از دل تمام
 بگذرد و ثابت عرقه انلاص مان شخص پیش بگیرد و وضعیکه در
 دلش اخلاص پیدا شود و حضرت اخلاص ظاهر را بدین موافقت
 قالی اعتبار نیست و اگر شخصی ماحر کتی نسبت کینه ظاهر کرده
 فلاحش است فقا و اخلاص بقصور وضعی در اخلاص خود دستی
 است چنان که سابقا مشروح کرده و آفاده ۱۱۱ چون بطور
 یاد داشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور موافقت خواهد
 کرد و امیدوارم این است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن به مجرد
 اینکه در دلش اغش تصفیه و تخلیه شود اعتماد در آن نه کند بلکه
 اشخاص آن کس و طریق استخوان را طبعی فهمیده خود را باین معنی
 باید سیلا در ویش جانفاه شینی پادشاهی یا امیری راه گمنا
 شوکت و شیمت و طمع طلاق بسیار دید و درشکی و حسدی در دل
 خود نباشد و اندک گویس از حسد پاکم بلکه طهارت و ایمان را
 حصانت داد و یه وقتی بگوید اگر در که هم برده و منافقانه هم است
 و هم میشه او همان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی

اور انو انکی شاید حاصل کر دو دآن ہم میرا اس و دهمان کار که این
 شخص برای آن مدت و راز مخفی کشیده و در اسرار ازین به دون
 محبت میرا شمار الیه و ممتاز کشیده و در روی او تقدم و سبقت
 واضح گردیده و اندر زبان دانا یان آنکاز و خاتقاه نشیان و
 مرشدش که سر آن خاتقاه است چالا کشش و دآن کار مشهور و معروف
 کشیده و نسبت آن معظم و مجترب و مشایخ حظام گردیده و با دجو دآن
 اور ابشاشی و فرجی نظر با تمام اوقات مذکور و پیشش آید و پیوسته
 و تعلق بیو چندی و دوشش کند و دآن وقت البته پذیر و شناسند
 و ذیله حسد پاک شده و غلیظ القیاس حال و انشمنه و سببایی و
 این اثرات و مختصرات جداست و فصل سوم در ذکر مخلات
 عبادت و دآن مشتمل بر دو باب است و باب اولی در
 ذکر مخلات عبادت است و چالا و دآن مشتمل بر دو فاعده است
 و باب اولی از عمده مخلات عبادت فقدان محبت و تعظیم نام
 خدا است بر چند مرتبه شخص را محبت و تعظیم نام خدا بی باشد اما
 دیگر که بر حسب گامینابی شود و بر ضعیف که اگر بر قسین و ابودینی باشد

حتی‌الشیء آنکه محبت و تعظیم و اغایاتی و اغراضی می‌تواند موجب
آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل می‌شود مثلاً
شخصی مواظبت در کونام خدا را مقود و مشروط و اهتمام تمام می‌نماید باین
غرض که برکت این نام پاک یو کرمی چند و بیشه بدست آید یا پیش
مترداری با امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیزتر تعظیم و محبت

بیشتر اعلامی اغراض و نبوی عظمت و پادشاهی است هر چند باین
غرض همه هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت و تعظیم نام پاک او ستیخار و دلش را
بشش از حیطة بیان زائد خواهد بود لیکن موجب او شد لازم الی‌قبول
حضرت رب الارباب ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾ و موجب بیان

به ابت‌نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات
والتسلیمات ﴿لَوْ كُنْتُمْ إِلَّا الدُّنْيَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ حَنَاحَ نَعُودُهُ مَا
مَقَى كَامِرًا مِمَّا شَرَعْنَا﴾ و سایر بخت غائی قلیل و ذلیل هر که

نام خدا را واسطه حصول آن ساختند و مرتبه این بنا آینه
شناخت و بسامی باشد که همین حقیقت و بنا لباس و بنداری
برمی آید و در ازای آن متلبس کرده و حلوه می‌شود و مواظبت

اذکار الهی باین نیست که گمانی حاصل کنیم و بپوشانیم آن باد شاد و
 امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من بر خرم کنند و التجا بمن آید و
 نام و نشان من و حجت کمالات من تا از من متجاوز و باقی ماند و
 در بلدان و اقالم دور و دراز آید و ولایت من منته و فاش گردد و
 فی الحقیقت **﴿ اَنْ كُلَّ ذَلِكْ لَكُمْ اَمْنٌ مِّنَ السَّيِّئَاتِ اِنَّ الدِّينَ اَوَّلَ الْاٰخِرَةِ
 هُوَ دَرَبُكُمْ لِّلْمُتَّقِينَ ﴾** و حالش مبین و در حدیث شریف است
 که قاری و خواننده و شهید می دارد و عرض حساب پیش خواهد آمد
 آورد و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا
 جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السعد و العین که آگاه از باقی الصبیر
 است هر یک را بر نیست آنها که شهر و آذانه خود و منزلت و واسطه
 لطایح فرموده حکم باد خال و دوزخ خواهد فرمود و اذین بیان گمان توان
 کرد که اذکار الهی بنا بر کاتب رزق یا امور و نوبت ممنوع و حرام است
 باین معنی خراج خلافت مخصوص قاطعه است بلکه غرض بیان
 تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که تا کبریا در آن
 محتاج می باشد و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن بر سه فرقی

و در ماه مبین شد پیش شیر چشم آنست که ادائیجی افعالی که اذان
 برضای حق هم می توان طلوع و تحصیل و نیام اذان می توان کرد و دو به
 می باشد اول آنکه ادائیجی افعالی نماید و اظهار کند که این افعال را
 بعضی بعد از آنکه در ماه و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر و نیامی
 خدا اذان کرده باشد نیت قایل الذالیه لسطر خود را یاد نماید است
 و قابل دخول ندارد بیان حال اسباب و همین است که نیت
 مذکور واقع شده و در دوم آنکه همان افعال مذکور را بخواند و موافق
 نیت قایل خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگر چه محذور
 یادگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر او خالی بار و حق اصدار شود
 و نیز باید دانست که همین اشتغال و اعمال دنیا نیست که به نیات
 صحیح عبادات حمله می کرد و مبتلا خواب که همراه غفلت و حجاب
 می نماید یاد اده صحیح و نیت درست بهتر از عبادات این دنیا
 می شود و مخصوص فی العبادت را هرگاه سردی چوایی موجب کمال
 حواس شود لذت منیات و کیفیات عبادات را منجمل سازد
 و این مناسبتی را میباشند آن لذت و کیفیات که دیده و یاد دیگر حصول

آن را منحصر در خوابت پند است چه همین اراده و نیت در خواب
 و در بیداری از نماز خوانی صد اغراضی و غافل خواهد بود و باینکه خواب را
 با نماز مرآت می یابیم نسبتی نیست تا آن را بهر گفته آید نماز شرعی موجب
 و در می آید ضامنندی نمی است و از ملکوت بفرین نرومی میرسد
 و بر این نام صد بار رحمت الهی در ضامنندی و خوشنودی حق تعالی می
 گردد شتالین الطوبیبتین و چون تفاوت اغراض و فواید معلوم شد
 انتمثال باغراض اخروی باید کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است
 لیکن در این همه تفاوت مراتب و منازل بی شمار است از تفاوت
 مراتب و منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم نباید کرد
 همین خصال فطرت که مسواک و منصفه و استنشاق و فرق و قص
 شواهد و استنباط است و از استداد و خاشه و سفت اجزاء و قلم و خط و
 که بهو جنب قول سفیج این معتبر است و ابراهیم خلیل علیه السلام در حدیثی که
 علی بن ابی طالب علیه السلام گفت و منکلف بشد و باین محکم جبر نقد است و
 اورا از بوده بر تبه امانت گیزی رسانیدند و همین حصول و حصول
 و ولادت و از کار و جهاد و زکات و حج است که در ادای آن مراتب

صدیق و فاروق و امثالها نسبت تقاریر
 و تبدیل شد پس بهترین بنیاد و اعراض در محبت و عظیم نام
 پاک و بی درختا جوئی و بی است یا پیشین جزو رضای وی بهیچ نخواهد
 به هیچ مطلبی و نبوی و اخروی و اجزای است خود را بپایان کمال انعام
 حاصل التذکره که مقابل آن بهیچ نعمت دنیا و آخرت نخواهد شد بهمین
 است که توفیق و قوت ذکر نام پاک او یانست و بهمین انعام را
 به شرح و بسط تمام که هر صفت بقوت و توفیق او است و بهر چه او
 و دل خود را داده و از دلش دان و بهمین احسان ایزدی
 باشد و بهر چه و بسط آن این است که بهیچ و بی پایت ذکر و
 لا حظم کند که در او یانست تمام جو ارح و احسان و خواص ظاهر
 و باطن که هر یک در او یانست و در ذکر است همه از انعام تمام او است
 پس به توفیق که انعام خاص هر خاصانیت به او است و بهیچ شخص
 است که همه احسان و قوت او دل و زبان و فهم و دانش او در سر
 باشد و بهر چه و بهر چه و بهر چه و بهر چه و بهر چه و بهر چه
 که در او است که او ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده و بهر چه و بهر چه

فهمیده و حرکات مصلوّه بکمال ادب و خشوع که شایان قبول بارگاه
 بادشاه حقیقی باشد بعمل آورد و خود را مدام در کار الهی داشته
 اوقات نماز را بلا شبهه وقت در بار و حضوری پندار و ملاوت
 و تسبیحات و ادعیه و اسمائجات و مبالغه و غرض حاجات خود پندارد
 اینست حقیقت اجمالیه ضلوه و اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس
 برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه در پیغمبر چنانچه خاص
 شایه بر عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل خود مضمم کرده و در
 بار آفتابی خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستاده و از
 ماسوای او اعراض کرده و بیست و سلطنت او را نصب العین خود
 ملاحظه دیده امید مناجات با وی دوزد پس لابدی مجروری که آن
 پادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و اسید عرض حاجات
 او را می بیند عنایت خاصه و در باره او متبذول می نماید و بدیده قبول
 و مجیبیت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از آن
 چهره منقاد صادقی شود عنایات شایه و روح او ذوب الاهی گردد پس
 و قیامه آن بنده منقاد عنایات آن ارباب سبب خود پیش از پیش منوجه

می بامد برای عا آوردن تحت موس بالمثال آن از نفعیمانی که تقدیر می
استید این مناسبات و توطیه عرض حاجات می باشد انحنائی در زو
و سبب صد و این عظیم مناسبات می عایات پادشاهی موسوی اوست و
شده و این مناسبات و پرداخت حاجات با و از برای می کتید
پس آن حد مقدار و در شکر حصول اذن مناسبات زمان خود را رساو
ندجی که شایان مولای اوست کند و در علی که مشعر به عظیم آفای اوست
عا آورد و مشغول به مناسبات و عرض حاجات می گردد و از بس که آن
وقت رفت نهایت کمال این حد مقدار و عایت قرب آن بادشاه
عالی جاه و شدت ظهور و ایت سلطنت و بهایت و ضوح سلطوت
مملکت است در مظهر موسوی بعضی مناسبات و مقام
نسیان بعضی از حاجات بود و لهذا در ایام می فرماید که لهذا مقام
مناسبات حد شده و خیال و عقل خود را در دست نموده باز در کمال قرب
داخل شود تا قدر که با فاست بجوی نیست دهد و در قیام مناسبات
حالات قرب و مقامات استعمال بر این حد مقدار و چند بار بسبب
نکرار در دومی گفته تا فوئوس حسن معانی و قدر دانی و نور قبولت چنان

اینست می فرماید که آن عجد و ابرای احزان و اکرام به نشستن باز در آن
 گنبد لیکن از بیک نشستن در دیوار پادشاهی کمال سوی او سب
 است لهذا حکمت مساظت چنان اقتضای می کند که آن عجد را بجایگاه
 بنام سب نشستن باشد مأمور فرماید مثلاً بنسوی او پای خود دراز
 می کنند تا به تقریب ادای خدمت چپ نشینند همچنین دقتیه موسی
 پاک قبر از اسرارک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت
 مثالی از ذابلی و ستمی نفیائل جان خود را از احوال بهیمینه و خباثت مغویه
 صرف نموده و تن خود را از انجاس حقیقه و اصدات حکیمه پاک کرده و لوح خاطر
 خود را از نقوش البقاات الی بابوی ابد مصفا ساخته و دل خود را از علائق غیر ابد
 بفرار داده و قلب و قالب خود را متوجه الی الله گشته کمال محبت و وفور رغبت
 مضمون اَنِّی وَجَّهْتُ وَجَّهَیْ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ رَادِد
 شوید ای قلب خود را هیچ نموده و عقیده تحریمه نمی نماید به مجرد این عقد رحمت
 البیّه پیش می آید و عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد که اِذَا صَلَّی
 بِأَحَدٍ مِنْكُمْ فَلَا یُتَخَمَّنْ قَبْلَ وَجْهِهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْقَبْلَةِ
 وَفِی رَوَايَةٍ فَإِنَّ الرَّحْمَةَ تَوَاجَّهَتْ أَشَارَتِیْ اسْتَبَیْنِ مَعَهُ وَبَر

به ربه اذال تطبیقه از تلاوت قرآن و از ادعیه از وی بظهور میرسد
 به مانند رحمت و فیض مردانی در حق او سینه دل می گرد و تا ایستاده
 رکوع که توفیه عبادت تعظیم و تمجید نهایت قرب که عبادت از سجود
 است بجای آورد و در وقتیکه مغفل خالص خود را ملاحظه می نماید که مثل این
 مقام رفیع که عبادت از سجود است مرا مذوقین مثلاً فرموده و بیس مانع
 و ملحق نموده اند و ادای شکر این نعمت گری و مواهب عظمی
 راست است پادشاه و درج و شایسته شایان شان ادست یا آورده
 حسن خود را در خاک خرنسائیده در مناجات و عرض حاجات مستعمل
 میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنجش غایبات
 حایل و ظهور و سر اوقات حلال است لهذا منظمه سهو مضامین بعضی
 حاجات گردیده سزا علیه چنان مامور است که خود را در می ازان مقام رفیع
 فرو نراند و باز بهمان مقام رفیع برای تداوم کمالیات من عرض
 الحاحات خود کند و چون آن مومن پاک ماین حالات مرضیه مایه بار مطهر
 می شود که ادای تکرار در دو رکعت مستحق می گردد و قایلیت پندار می
 شنسی پنداری کند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقباض می کند

کجاست آنکه فعل تطبیسی از آن یکبار صادر شود چه محتمل است
 که آن فعل تطبیسی اتفاقا از آن صادر شد و باشد بگویند بنا بر محاذات
 توان این عظمت بقعود و صلواته و اخالی از عباد است نمک است به تشبیه
 که همیشه تلبیر نهایت احوال تعلیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه
 مری دیگر هم مودع است. بیانش آنکه هر دکنی از صلواته ششبار
 حلاوتی بدید و لذتی نماند است پس لابد کوع را از سبج و بنهائی
 اجنبی مهتاب باید ساخت تا لذت هر دکن بر اسبها نصیب مصطفی
 گردد و بهم چنین در جانشه مابین السجده بین استدی است پس
 غرض بیانش آنکه وقتیکه شخصی دنی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند
 دفعه فائز می گردد مثلا دست او بر پایه تخت شاهی و سر بر بدستار
 سر بسته بهره و رک و سپس البته اقران و امثال او را ظن اتفاقی
 بودن این امر بخیان می کند و چون این امر بنگر از تحقیق می شود
 خیانت باطل مضمحل می گردد و همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را
 یا جامی مناصب قربت که در سبج و بدست می آید میبازند البته محل
 حد و ثطن اتفاقی بودن این امر و قلوب مناسبت عالیمان بلکه در قلوب

نقیص این پیشانی نام داشت پس بنا بر این از این غرض و در هر گه است
 این مومن پاک و با این جلالت فاخره و دوبار می تواند از این است
 اشاره و اچالیه شیعی اسرار دار گان صلوة و اما تصنیف آن پس
 بنا بر سنی مقام بر فکای اهل فطانت حواله کرده شد چونکه برین منی
 تجویز آگاه بوده موافقت خواهد در زید اسید از فضل الهی است که
 حسب اسبند او خود در مورد الهیات صادق خواهد شد و از تجویز باید
 بر دسر قول فاروق که اَجْعَلْ جَوْشِي وَ اِنَّاغِي الصَّلَوةَ و در بار
 خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب فزاید قوت شوکت گویند صحت
 باشد می فرمود و لهذا امر خود را که فتوح داد و یاد اسلام در عهد او
 ر و داده از هیچ عهد معلوم نیست البته تحقق یعنی ایمان و در دل
 انسان بمنزله تخم است که محقق و در زمین پاشیده شد و این که بیگانه
 در گمراهی پناه داشت شد و وجودش مشهود و معترف عوالم الهیه
 مر وید و زبان حال صدها تنی تهنیت عتو و بیعت و قبولیت او از کلام
 اعلام تبریز زده مسامع اهل عوالم را از بیعت بخشید بر بحر وجود و
 بکلمه شهادت مانور با حضری و یاد اوقات خیمه گستره بر لبهای

از احکام تطهیر که مقدمه قصد و ریاء است و به تعلم اداسب اولیه و
تعلیم و خبر خدا است چه برید و سرید و زود و غیره از کشت * افاده ۱۲۲ چون که
اختلاع از اموال که بموجب منطوق جعل الله اکم قیاماً ما غنما و زندگانی
این جهانی است کلیه ما مورد به نیست و بسا است که انسان در قیامه
مسلمان شد پیمان وقت مالدار شود بنا که از سابق مالدار بود بنا عاید زکوة را
ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت و نکرت می باشد
و محبتش زنگ آئینه دل می گردد و در حق مرد و مسلمان نوعی از
محموری علی الله دام بخشش شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد
دانست که بارگان اسلام ما مورد و اهتمام ارکان عده که ازان جمله
زکوة است در و لش قرار یافت همانوقت دینی تقش اجناس
اموال کردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام نیست و هر چه
از قبیل اول است مقدارش چیست و آن مقدار را چه قدر
زکوة بکشد متن بسال که شرط زکوة است از کدام وقت شروع
پس این اتمام مادی که داسیمیر خاطرشش کو در عین تمیز تمیز
اموال خواهد ماند و همه آن اوقاتش نوعی از محوری حی نیست

ادواید و در چو که معنی فریب خوبی خواه قهید بعضی بگمی است
 از احکام الهی ادای آن سار حکم بر من لازم است و بیامت
 دیگر از انعامی ثواب مایع حاجت فقیر یا عیله و رحم یا آرد و وصیت
 چو دعو و کرم و رجبیت ادای امر الهی معصوم یا مندم
 چو اید که بدو استغای حساب چمنده مطلق مذعن وی خواهد بود
 و به یکه و آیت که ایضا قیود مالی که بر من در هر سال بطور بیشکلی
 و در راه برود کشته شود و در مسام محض سار نکست الفرائض
 اعانم جلیل الله روح و در مس پشوره فرموده دیار عیله اند ز کوه اصله حق
 انام و عیال است و کویا و دوست الهی خواه میگند چنانکه قرآن
 و دست بر آن دولت و ادب پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال
 به شایه کسی است که آنه جمهور پادشاه عالی جاهی بر دانا امر بود که و حکم
 مستحق باشد است که از استیضای سوار که دستیار خود این قدر هر سال
 در نظر الهی پندرسید حاجش بر حضور ما آورده باشد که ماندست شایست
 خود آن را قبول فرموده بود و غرضات خواهم ساحت پس اهل کاد
 حاجات دیگر که ابرطوردید که راییدن از ایشان در عود و حسن بر مایه

از معمول نیست بلکه غنی تواند شد که در ایند مکر آن علو مترعصب و کمال
 حرمت و محبتش که در بارگاه بادشاه است می باشد و آن شخص
 بزرگوارم در مرید و ترقی می ماند و غشائت او را در بین است تعالی با اموال و
 غنی دهد فانک و چنانکه سلاطین ذوی الاقدار سماحت شعاع اموال
 مذکور نیاز دارد و مخارج خاصه خود صرفت غنی نمایند بلکه در مخارج منام
 اهل حرمت و افتخار مثل شاهزاد های تعالی سقد او ابرای کبار تجرید
 بذل غنی فرمایند بلکه معصوم است استال این اموال نزد ایشان
 ذوی الحجابات و انعامات اند و بس همچنین حضرت ملک الاملاک
 اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که مخارج آن جناب
 فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است فرماید غنی با ستم
 که علاقه اخوت دینوت بان جناب می داشتند تحریم فرمود
 و مصادف آن اموال از ذوی الحجابات معین نمود پس کسانی
 را که بر ایشان صدقات تحریم فرموده اند حرمت و افتخاری حاصل شده
 که شکر آن به هیچ زبان ادا نمی توانند کرد و اگر فقط در مقابلۀ دشمنان
 نعمت همدانواع عبادات و هزاره اقسام غایت بجا آورند

ایشان را می سرود و بسبب مقابله مثل این ایست عظمی به کفران
 و ارتکاب عیسان بکدام پاپ میرسند ^{۳۰} افتاده و در فرقه است بصوم
 ماه رمضان یک نوع توجه و التفات مردن و من تمام سال به سوی حکم
 الهی و تنظیم ابروی تعالی می ماند و ارتقاری می کشد و استبداد می
 می نماید که هرگاه در رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روز و نماز
 تراویح و قرآن ادا خواهد نمود و درین ارتقا و استعداد و خلوص
 نیست مردم مختلف الحال می باشند و حسب آن اختلاف مبادیج
 مقبولیت آنها مختلف می شود و به جهت این ارتقا و تمام سال مشابهتی
 هرگز ندارد و چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند در زکوة نیز است
 صبیحی بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این است به جهت غایبات
 بی شایات حضرت می است که بر این است مروج و نقص است نظر
 بضعف بدنی و کمی حرم و قلت همت و توفیق مرادات اعمال باشد
 ماه موصوف و دنیا القدر مقرر شده تا بدون مراد است اعمال باشد
 به طاقت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز به درجات عالیات
 مثل پیش بزیان بلکه زبانه ازان بود و درین زمان یکبار لکنه کوبی قوی بر

نفس میرسد که اثر آن تنهایی ماند و شهوت و غضب و حرص
اورا اصلاحی بدیدی آید که این را بر این آگاهی نشود و افاده ۱۳۰
اما چو پسین بد منزل آن سر پادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد
عنایات فی غیبات خود در هر کردار آن مکان طلب نماید آنرا
نیابت مورد فیوض خود و در اقران او مدعیم و معزز کند چنانکه
اگر کسی بدون طلب هم فی مکان داخل شود او را هم بغایانی که
لیاقت آن میدارد مسلح سازد و بوجه من الوجوه عتی و عظمی
اورا هم در اقران خود ملحق شود و او را بحالی محض از اخراج و عنایات
ندارد و انقضای آن من را خواند و بماند باشد پیش هر که
بنابر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز و منعم سازد
و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق حال او بوجه من الوجوه
معزز و منعم کند همچنین پادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف آن را
که مسجدی حرم است از تمام ارض نمناز ساخته شود و فیوض خود
کرده است و مثل خانه بنابر آبی هر کس و ناکس مذول ساخته
پس هر که بنابر طلب آنجا حاضر شود آن نبی آدم اندیس با انواع

علم الیه مشمول می شود که از آنکه است علم است که تمام گناهای
 آدمی آمد و در مایعین از دفع گناهاں چی می شود که گویا الحال بهر اشد
 هیچ که اثر وی نیست و آنچه در این ولایت به وایه و کسالات رحایه
 مشمول می ماند دیگر که بد دل نلسه آن مقام سعی کرد و مثل
 حیوانات و نباتات پس استان بحرمت حرم مدبر و شده از
 اسباب چه و امتیازی حاصل می نماید پس موسی که را ماند که این
 امر نظام را یعنی طلب بر و دیگر در اصل این مقام این چه حاجت
 را محض برای احراز و اکر ام قصد و کمر طاعت حج و اوردن
 به اسحق کرد اند ۲۰ انا و ۵۰ ماید و است که چهار دست کثیر الی و اید
 جمیع المنافع که مسعت آن موحده متعدد و نوران نام می رسد
 نمائند و از آن که مستش ساست و حیوان و انسان را احاطه کرده
 و منافع پس امر نظام و دو قسم است یعنی بهر که طویش منفعه پس و
 که در منعم و منافع و منافع بلکه حیوان و انسان و حیوان و نبات را
 اند که می داند و منافع مخصوصه که منافع است یا منفعه یعنی بعضی اشخاص
 و منفعه حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعه و دیگر را منفعه و منفعه پس

۱۹ رانش آماکه چنانکه بر تجربه صحیح ثابت شده که بسبب عدالت حکام
و دیانت آمل معاملات و سخاو و در باب اموال و یک پتی جمهورانام
برکات سماویہ مثل نزول باران بر وقت و کثرت نبات و
توافق مکاسب و معاملات و دفع مایه آفات و نمو اموال و ظهور
دانش پیروز و کمال بیش از پیش مستحق می گردد همچنین مثل آن
اینکه ضد چنانکه از آن بسبب شوکت دین حق و خروج سلاطین
و سبب ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین
نیز است و تا که مدت حق و انتشار احکام شریع در قری و ابعصار به ظهور
میرد و چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران و در نزول
برکات سماویہ باید، بنجید بلکه حال هندوستان را و دین جزو زمان که
سنة یکم از دود و همدسی و سوم است که اکثرش در بین ایام دادا الحرب
گوریده بحال همین ولایت که ریش ازین دود و یا سه صد سال بوده
در نزول برکات سماویہ و ظهور ادبیای عظام و علمای کرام قیاس
باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن به نسبت شمه ای مومنین
و غیر آه سلب حق و سلاطین ذوی الاقطار و جو انمردان کارزار مستغنی

از زبان است و اما غنیمت است که بواسطه صافیة پست حصول
 رقیبات عظیمه در اوقات فایده و توفیر است و لایف و متاع صعب
 و حاجت زیانناست بسیر است و اما تست علما پس انشاء
 علوم حق و کثرت سامعین و متعلمین و نور علما بمراتب احتساب و تصد
 و از جماد و امانه و قریب است به حسب امانت الهیه یعنی دعوت مائه ظاهر و سوسی
 و حسب مقوله و حصول نبات انبیا بسبب شر عقائد حق و احکام
 مرغوبه و ظهور ابر ما لمرز و من و منی حین الکرام است و اما به حسب
 نوام صلحا پس و نور غایت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز
 اهل صلاح و امانت اهل فخر و بسبب شهرت امور محمود و مشرود
 و حصول امور مذمویه و منسوخ و نیز تضاعف اجراءات ایشان بسبب
 انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای مذوی الاحرام و اولیای
 عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کاذبه این اسلام است و اما
 به نسبت نوام مومنین پس حد و ثابیت صحیح و در مقامات
 و بیان نسبی طاعات و اولویات ایشان بسبب انشاء او از دین
 اجتناف و آلف خود و لکن و انقیاد و در ستون شریعت و بسبب شهرت آن

کرده تقلید باشد و نیز وفایست ممانش بسبب نزول رکات ستمادیه ۱۰۴۰
 و بسبب عدم التتایطین خودی الاقنیه و وجود کرمای سخاوت شریار و
 اتمام امور معاشیه و معاویر ایشان بسبب مسوخ بیهودن قو این شهر عید
 است و امیر نسبت فساد و فجور پس حصول توبه یعنی حد و ثبات
 کراهت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سرمان انوار ملت
 حقه در قلوب بنی آدم و بسبب مسوخ شاعت افعال قبیحه در
 عقول خرد و انام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از
 اظهار منکرات و بدعت بسبب خوف اقامت حد و تدبیر است
 با خوف الحوق عار و بسبب طعن اخوان و ملاست آفران بسبب شهرت
 قبح منکرات و بدعت است و امیر نسبت اهل فساد پس
 سقامت ایشان بر دین غی ظاهرا عدم دخول ایشان در زمزه
 کفر و جره بسبب خوف قتل یا بسبب ملا خطه عزت اهل ایمان و دولت
 اهل طعنان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جوار قلوب ایشان
 بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول رکات ستمادیه و بسبب
 بلا غیبه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالفت اذیانای خفام و علمای

کرام و انعکاس انوار و تقود و مواعظ این نزد کونادان و در ذره سینه
 ایشان است و اما به نسبت گفتار اهل ذمه پس و در پیوسته نیست
 نسب بر اول برکات حمایه و نفاق شکست و عدالت سلاطین
 و اطمینان از مصونیت و قساع از طریق و امین حدوت در حقیقت پیوسته
 اسلام است محالست ما اهل حق و شهرت رسوم ایشان
 و نسبت ما خطه استقام امور معاش و معاد اهل دین حق سببه
 انما ع شرح است و اما نسبت اهل حرب پس در حق کباب
 در جهاد از دست اهل اسلام مقول شده و آنچه و بیکه ایشان اهل
 قبیله می باشد چه در اگیر محاربات مقتولین اقل قایل به نسبه
 قاری می باشد چه صداقت بطور و شوکت جانب نمی
 القصد در حق ایشان مقول شدن باعث تحقیق عدالت
 قلیل عقاب است چرا که مقبول نمی باشد التبریر کردن و تا
 قتی می ماند پس لابد گیر ایشان مترادفی شود و بر قدر که هر چه
 می شود و از در آن عقاب متخافت می گردد و با در حق خود اری
 ایشان از نسبت و بیان پس از یک است از اسباب استفاق

۱۲۱ بحکم محالطت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع محبت
 اهل حق در حق ایشان موقوف می نماید این است پاره از دیگر منافع
 جهاد و اما تفصیل آن پس احاطه اش در یتیم مقام نمیتواند شد القوه
 وجوب جهاد بر اهل ایمان و امر با قیامت آن را لی القراض الزمان
 در کارخانه شریع بمنابہ انزال غیث و اجراء انهار راست در کارخانه
 نگویند اما تلف شدن جنسی اشخاص الاستعداد و مثل بعضی از
 اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند و راه مخالفت غزاة و
 مجاہدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند و در
 و رطبه هلاکت ابدی خود را می اندازند و در زمره اخس الشانین
 داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد و محل نمیتواند شد همین
 باران است که عموم نفع آن در در حق جمهور انام بدیهی است
 با وجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام عمارات باطنی
 سیول و انهار تلف میشوند و در فوائد منفرد و ان مشتمل بر

هیچ افاده است یا نه و آنست که استماع عنانی فرامیر افاده اول
 و اصله ظانار و بدون شہوت اگر چه از ممنوعات شرعیست

لیکن امثال این امور را در حق سائلین راه حق خصوصاً در حق
طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نباید فهمید باینکه امثال
این امور هم در حق مبتدیان مضرت است و هم در حق منتهبان اما در
حق مبتدیان بقضای آنکه جمع ارباب طلب روحانی اتفاق کرده
اند بر آنکه سائلین راه حق را ایضا و نفس ضرر است و اشیاء مخلوق
ان مضرت لا سیما مخلوطیکند از آن در صلب نفس را رخ کرده و طاعت
ان در سواد اول مستحکم گشتند و نفس در طلب ان محال سر را
قبیل حقوق کرد و بر ظاهر است که امثال این امور را از قبیل حقوق
نفس نیست چه کاه سبب ترک ان صغیر و ناتوانی در جسم
نمی آید چنانکه سبب ترک اکل و شرب و همچنین کاه سبب ترک
ان اشتیاق و احساس و بر آنکه عقل و کرب طبع است حادث
نمی شود چنانکه سبب ترک قوی و استراحت و همچنین کاه سبب
ترک ان مظنه و قوی و در ممنوعات شرعیة متخیل نمیکرد و چنانکه
سبب ترک جماع القصد امثال این امور را هیچ یکی از عقل از
قسم حقوق نفس نمیتواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از

۱۴۲ حفظ نفس ملک از همان قسم حفظ که طالب را اجتناب
از آن که وکد است چه صورت خویش و صورت دلکش از همان
قبیل است که لذت آن در ته قلب فرو می رود و لذت آن علی مراد
والاعصار بنذیل نفس مرتبت میاید و نفس را در طلب آن
پنجانی و سرگردانی فرا میگیرد و علاوه بر این بلکه امثال این امور
از حقیقت مناجاتی است که من وجه الصالحی با امور محرمه میگرد
و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی متعاصی کشان
کتان میبرد مثلاً شدت تعلق قلب با ستمار و غنا بخرابکار
استماع فرا میبرد و و کثرت اختلاط امار و در خلوت بحدوث
شبهت میگذرد چنانکه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست
و اجتناب از امثال این امور مباح شرعاً بر اهل تقوی و صلاح است
چنانکه در احادیث کثیره مصرح است و کسی را بر ملکه تقوی و
صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام
هدایت البیام ان الشیطان یجری من اذنی من یجره الدم
در ارائه امثال این طعون مشایخ و حکامی است

واما در حق مشتبهان بسبب غیاء و باستماع غنا مضرتی دیگر میسرند
و بتعلق قلب بامار و مضرتی دیگر اما مضرت اغنیاء و باستماع
اغنیایش لغضایش موقوف بر تمهید مقدمه است بدینسان که هر
انسان سالم الوجودان در باطن خود دریافت میکند که کیفیت
غضیه امری دیگر است و بلکه شجاعت امری دیگر اگر چه آثار و
احکام با هم متجانس و متماثل میسند مثلاً ضرب و قتل از عرص
عصب سر بر میزند و از بلکه شجاعت هم صادر میشود و لیکن اقل
از عوارض سر بقیه الزوال است و صدور افعال از ان نظام
در احکام و اول از کیفیات مذموم است و ثانی از ملکات
محموده پس طریبان عصب و صدور آثار ان اگر چه مجمل ظهور آثار
شجاعت نیست بلکه موید ان لیکن غلبه ان کیفیت است
ان برفس و اتباع مقتضای ان بحیثیکه هر چه عصب او
تقاضا میکند همان را بفعل آورد خواه موافق عقل و خوف باشد
خواه نه بلکه شجاعت را در رونق میسر از و چنانکه صاحب

نشان

شجاعت متین با عین میباید محبت صاحب غصه سبک
مزاج بیوقار چون ایمقدم ذهن نشین شد پس در اصل
مقصود و کمال نعمت باید نمود و نظر غایب را کار باید نمود
که بیایند و غلبایند که سبب استماع صوت حوش در
باطن ان بن پریمی آید اگر چه فی نفس از امور قدسیه هم
نیست چه مثل همین حال بر نفس شاق و فحار بلکه مشیعیان
و کفار بلکه بر نفوس پر حیوانات وارد میشود لیکن سبب
اختلاط انوار عبادات و طاعات و امیرش محبت
خالق الارض و السموات یکو نه تأثیر یک راهی در
باوی نظر نماید از حالات محموده با تعرض معدود میگرد
اما در جنب مقامات و اثار حب ایمانی بمناسبت همان کیفیت
مغضبه است در جنب شجاعت و خفا که وقتیکه الشیء زیاده
از زر و سیم می افزوزند و بسبب تیزی الشیء در آن تعاطی

حادث میشود حتی که میل ارشاد کفریات او بپیدا میگردود و
 خلاصه او در نه می نشیند پس امور مرغوب فی الحقیقت
 همان است که در نه نشسته است و این لف که بر روی کار
 آمده هیچ کار آمدنی نیست قاطعاً بدو جید لب جفا و
 وَاَقَامَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمَلِكُ فِي الْاَرْضِ بِمِثْلِ سَبَبِ
 استماع غنا یحالی که بر روی کار می آید و تمام باطن مستمع را
 فرا میگیرد و در است از مرغوبات لف نیند و احکام همیشه که با نور
 قدس محتجج گشته حریفک کشیده است و احکام و آثار حلاله
 در نه او مخفی گشته و این بیان اصله در امور معتد بها کار
 آمدنی نیست از وی مثل طلسم است که برای نظاره تماشا نماید
 فلکوت بر روی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتقاد
 با سبب تحصیل آن رونق مقامات حیرت انگیز می کند که کارها
 حیرت انگیز سر اسرار طیبان است و نکین و وفار است و عین و

کار اهل و جبر در اصطراب هیچ قنات و اندام مضرت تعلقی قلب ۱۲۴
یا مار و پس بانش اند که اگر چه میل بخطوط لفظی در حق است مضرت
نمی سازند لیکن رسوخ چیزی در سوید از قبیل تثبیت ان نسیم
و تعلق قلب یا مار و از همین قبیل میشود یا با خبر می یابن او میگرد و چنانکه
بر حسب جدان نسیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکوره در اکتاف
ساکان راه حق مثل دنیا و صحابه چیزی از امثال این امور فائز
بلکه آنچه از کلام بیان التیام است آن بزرگای اهل فطانت میگرد
نوعی از اجتناب از تعاری بگرایست این امور است چنانکه بر مظهر اهل
حدیث پوشیده نیست و لاف عدم تصریح اجتناب تحرم امثال این امور
پس تا بر حکمت غامضه است بانش اند که این امور بر هیچ مفیده از معانی
شرعیة بالفعل مشتمل نیست با وجودی که بسبب کمال رغبت نفس سوی
از آنها و شدت شهوات آنها در طول انعام اجتناب از آنها از جمیع امور نام و شوار
ممنوع است پس صریح از امثال این امور در شرح و از روش قطع نظر
از ظهور غفاسه و مضرت ان در کتاب معصیت شرعیة مجرد اقدام برین
امور لازم می آمد و انرا امت مرحوم بقاوت عیان گرفتار می شد بنا و علیه

بر شجاری بکرات اشغال این استغفار و شکر طلب حق را باید که با مثال این امور
محتاج و نوز و وار و زور و سوز و یای قلب و جانده و در طلب این معانی سرگردان
نکرد و التفاتی در مصمم قلب سوی آن نماید آری اگر بطریق امور التفات و اشغال
این امور پیش نیند مجاہدت با کفار و ان امور ضرورت است و تعرض بحال فاعلا
ان جائز نیست تا شد و فی الدین و تحرم جلال لازم نیاید و اگر مخلصان خود را بکس
طالبان راه حق که مکرمت در رضا جوی حضرت حق چنانچه باشد اظهار کرم نیست
این امر و نهی ان از آن کند و حسن و اولیست قبا با آنکه اشغال این امور را از اول
قرآنی نوشته در زمره عبادت و شریعت و احکام است و این نوشته اهل معرفت و فاضلین
کتب از تحلیله و تحلیله و مرقوم شده و در تحقیق می شود و در اول طریقه اشکات العین است
مردمان افعال و اقوال خود را عمداً یا سهواً بنحیه قدری ضروری از تحلیله و تحلیله
استاد اجزین بر سعی جمیل خود و در حفظ انچه مباح و نه در حرامیة اینها و از
مثلاً و فراموش کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقامت و تشریف کردن مال و مثال بر سعی
بکار بردن و در انفعالات و احیاء مثل رکوع و صدقه و نفعات اقیات و اینها و علی
بسیار از اینها و در حدیث آن بقدر اعمال خود و ما جور و جود و در حدیث جبر و عبادات
و طاعات خود و فایز خواهد گردید و در دوم طریقه انقباض القین است و اینست
اینان استغفار و ضروری از تحلیله و تحلیله نمی فرماید بلکه اخذ لغزیم بمعاینه

قلم می فرایند و قطع تعلق از ماسوی العز می نمایند تا که از مال و حیال داند ۲۵ ۱
 چراغ و اعضا و از مساجی و اعمال خود هم منتفع العباد می باشند
 و نه از این منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود می شناسند مثلا
 دست خود را دست خود نمیدانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمای چشم
 شوکت و مال و منال و سایر اسباب دنیا از ان حضرت حق جل شان
 قهیده و هرگز اعتمادی بر ان نمی کنند و در صرف آن مریضیات
 او سبانه و ذبح و قصود نمی نمایند و مسوئه آنکه زندگانی و معاش با چه طور
 خواهد که شت هرگز از حیال ایشان نمی کنند و مثلا اگر ایشان
 اختیار می شد به بسوی طعام می دارند و صرف آن را از مریضیات مولای حقیقی
 خود شناسند و در صرف کردن آن هیچ جرئت نگذارند و هر چند حنا که مشاکی
 و مساجی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از ان
 خود نمیشمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بگافری متصرف
 حلا فرماید با بلا سبب جنب نمایند هرگز حرف نگارند و حکایت سرکایت
 بخوبی و در هم ایشان نخواهد که شت که این اعمال را ایکن کردیده و خبری
 از ان مابود که از دست ما و قهید که میداند که مالک حقیقی و ملکات

خاص خود تصرف فرموده اند اما آن امور به هیچگونه غلبه یا سبب بلکه صبر و
 آن اعمال از دست و پایشان چربی است که انگش آرادر صندوق
 یکس ملوک ادست داده و پایشان آن صندوق را در میان چرخ
 غلبه و ثلثه اگر انگش هر یکی آنچیز را بر ماکه هر که صدق و انصاف
 بلکه بعضی این رکودان و اسقامی چلبی فرماید که در لازم قیام آن مقام
 است که از دل صاحب استقام و صفت دانی و جرمی جمود
 ایام داده صفت خوش میزند چاکر اگر ایشان تربیت شود که
 اعمال جلله ایشان را به بعضی از عصاه و عطا و موده اند و سبب
 همی اعمال کار و بد ایشان درست است و حال بدال ایشان
 و در پی آورده اند اسیر که ان و اسبب حصول نجات آن
 عصاه از مهاکت و موات سبب اول ایشان بنزدی و فرجی
 بهر سه سارا که مده از مدتی و سبب اعمال ایشان از مهادت
 و موات نجات یافتند و پایشان شمع سحری شری از احوال شمع
 و استبرخ شهاب الدین سرور و سی قدس سره العزیز قتل نموده که
 آن در رکود است و در مانات مشیون اس سبب و ابراهیم

چست چو نوی کرد و فرخ ز من پر شدی * مگر دیگران را رانی شدی * ۱۶۱
 انقسمه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیا و عقبی و در خیال دل
 از جامی بگردود و جد و طبیعت او مستحکم می نشیند و فغانی او داده بالکل
 و سبب میدهد غنایت غنیمه او را اصطفا کرده و مشابه چینه خاص که
 پادشاهان ذوی الاقدار بعضی مطیعین خود را از سنا کرد عایا میزداده
 بچینه خاص ملقب می فرمایند بر گزیده می کنند پشش چنانکه چینه خاص
 باز درون مثلث در تصرف است و اقسامه مولای خود می باشد و تمام سلطنت
 او را بخود نسبت می نماید مثلا چینه خاص پادشاه هند و سنان را
 می رسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریا می شود است
 همچنین اصحاب این مراتب عالی و ادب این بیاض و رقیع باذن
 بطلان در تصرف عالم مثال و شبهات می باشند و این کبار ادلی
 الایدی و الایجاد می رسد که تمامی کائنات را بسوی خود نسبت
 نمایند مثلا ایشان را می رسد که بگویند که از جرش تا فرش بطلان است
 و معنی این کلام آنست که از جرش تا فرش سلطنت می باشد و است
 و از این چهر نسبت مبتدای است یا هیچ چیزی خصوصیتی نیست

تا آن چیزها منسوب نباشد و غیر آن بر ما منسوب نباشد و البتہ اعلم
 بالمراتب ^۱ آناده ^۲ حالات و مقامات و فضائل که مندرج این
 رساله است هر که متعجب بان شود یا جبرفت بدو نیست علمی آن
 هر چند شود اذ لازم است که در تنظیم و تکریم عاقلین و غافلین
 این اتود کونای بکنند حسب حال هر یک حق تنظیم او داد نمایند چه
 هر ستم از گفتن نام پاک حق جل شانہ مقصود نیست پس اولا تعظیمش
 بجهت تطهیر این نام پاک می باید این نام پاک با اسم جلیل القدوس است
 که بمقابلہ آن هیچ چیز نمی سنجند و او را که بماند کمال آن نمی رسد و اجزا
 و خواص و ابایان نیست و ثانیاً حال انانیت و انجام خود را ملاحظه کرده
 از ذل و کبر متبری شده و تقصص جناح نماید چه هر کس در ذل و خافت
 لا عقل محض و ناکار و بجهت بود و انجام خود هیچ کس نوا معلوم نیست
 که چه خواهد شد و ثالثاً لحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانہ
 چه از رحمت و قدرت او هیچ بنیاد نیست که در یک لحاظ ان را
 بمنزله ^۳ قطب ^۴ قطب و سائر مؤمن باشد یا کافر یا کافر و او را که کما سمعنا غیر
 به نعمت ایمان فراید و نه نوقت از بار نعمت قلیب بنوا از رحمت

۱۲۷. انانام بود و نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

استقامت از ۱۲۷ نام عام است اگر اعتدال بر او بود و مورد محنت

مستقیم بود و نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

نیت بر محنت و استقامت او نیست بلکه محنت از ۱۲۷

از کتاب گفتار هم فتور نمکنند داد و داد کتاب گناه باین صورت
 که گناه کند و در عین مستحوی گناه حق تعالی را بخود رحیم داند و همین
 را نیست موجب جزا و در بعضی اوقات گناه کرد و اقیح صورت
 بار کتاب معاصی است چنان صورت مرتکب گناه شدن بکتاب
 را سزاوار حضرت اخی ظل شانه کردن است معاذ الله من ذلک
 و این صورت موات بود خص الهم مرتکب گناهی کرده و مشخص
 نوز وقت گناه خود را مالک و از کار رفته دستخیز عتاب داند که
 من بعد خود نمکدان عالم این چنین شخص است الله تعالی است خواهد
 و همین یک انجامی و حق حواله محبت ایزدی است اگر نخواهد بود
 و فیق چنان ظل بیک بود که کمزرنمای سیئات و ماضی الله خطیبات شود
 یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع و اتو قبول
 وقت شفاعت و هیای آنکه بدون پرورد امر خود امرزش کند یا سرای از
 داند نیاید و که بسیار رحمت زیاد و چشم چستند باید بهشت رسان
 و بسیار است مرد و مسلمان بیکر دست بود و علو
 عما بعد الصلوة و السلام بود و این عبارت کمال کمال است و است

۱۲۸ و مذکوری اختیار کار در سنت او نیست و بقدر موت مرد و در وقت زنده

باز بر اعتبار خود امانی که پیش مرد مسلمان محبت و منقض

بدعت را باید که در وقت مظهر آباد و جریات نور و اسقفان نمود

ایمان خود را اسقفان باد رحم الراحمین نماید هر چند آنه تعالی بدین

بر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را بقدر من ایمان خود

باو تعالی در هر زمان لازم لیکن اودا این قدر سعی می باید خصوصاً در این

وقت که وقت طریان غلبت و مذمونی است و برای تحمیل و تکفین و

و این خود و عیبت کرد و بقیه تمام ساحت نگاه دارد و طبران را بر این

آگاه نهاد و که هر که خلافت را بقیه خود در غلبه صاحبها الصابره در تکفین و

تخمین و در قیام بیل خواهد آورد و مواظد از دسی روز قیامت خواهد کرد

و دانست که او خواهد شد هر چه بکنه و در تخمین و غیره راجع باشد نفی آن

با هم کند مثل ساختن قبه بر قیود و تخصیص و تکلف در مقبره و چراغان

ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائی که آنرا از اعمال صالحه

شمارد * اَعَاذُ نَا اِلَهَ تَعَالٰی وَ جَمِیعُ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنَ الْبِدْعَاتِ

وَرَزَقْنَا النَّبَاعَ الْمُصْطَفٰی فِیْ جَمِیعِ الْحَالَاتِ * باب سوم در

بیان طریق سلوک که اولاد ایت د آن مشایخ چهار فصل و یک نموده
 است و اصل اول در بیان اشغال طریقه قرار دارد د آن مشایخ
 گفته اند و در این است و تمیز و خلاصه اشغال طریقه قرار دارد
 با تفریق که موجب شهنشاد شود که در هر حالت مستلزم باین باشد
 و اثری از اندراج نهایت در بدایت در آن سویه اگر در درین فصل
 محرر کرده شد و از آنکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر الله باشد
فصل در و در این است منقسم گردید و ایت اولی در بیان طریق ذکر
 و آن مشتمل بر چهار ماده است و ماده اولی ذکر کربت صریح
 باشد که در نظر قشش آنگاه در ذات و بطور نماز باشد لفظ مبارک الله
 و از وسط سینه بشدت و خیر آورد و پیش روی خود ضرب کند
 و نزدیک لفظ ماین لفظ چنان نخیل کند که نوته می امراء این لفظ
 مبارک از دهنش برآمده و چون که ضرب تمام شود آواز می درازد و بطور
 آواز که تریال متخیل خواهد ماند و بیانش آنگاه چون انسان قصد صدق
 آواز می عمده و شدت میکند پیش از آن که آواز مستمع پیدا شود و چنان
 پدید می آید و آن جنس را صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز

۱۲۹ نیز در شدت تمام می کرد و بعد از تمام آن و قبل از آن که دم می خورد
 آید و مثل این دینست و دین و لیب و زبان بحالت تحسین خود گفته
 آمدند از صحنی منجیل می ماند که از او را که آن گوش را نصیب نیست
 آدمی آواز گفته و بعد اندک پس همین آواز منجیل پسین را از او
 ترک شد و همراه کشیدن آن آواز نور منجیل را در او انداخته و بهمان
 مثل چادر نورانی نموده این پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را
 از سر تا پد هم بآن احاطه کند از آن آواز منجیل هم سکوت و خاموشی
 در زید چنان پیدا کرد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر
 طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب نگرانی
 آن نور توتیو شده و غایب تمام جسم همان نور استوار پذیرد و
 درین سکوت لحاظ نور از اذات بخت متوجه نماید و بعد استوار آن
 لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طریقه مذکور گفته و این ذکر
 را بکثرت و مواظبت بعمل آورد تا که به قابو در آید ^{از ده ۲} پیچید
 و سوخ ذکر یکبار ضری. بطریق مسطور ذکر و ضری نیز و کاند طریقی
 آنست که دو زانو مثل نشستن نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را

از وسط سینه بر آرد و به پیش پست و جرد و زانو است ضرب
کند و باز آمده و صوبت تحیل و اما هنگامی نایب شایه راست
کشیده و وسط شانه زبانه و چنان تحیل کند که نوید همراه این لفظ
بر آید و بجای زانو پهلوی و شانه و دست راست تمام آنی بود که دید
و بوسی این اندام ماضی شده و عینی او همان نوید شده است باز
قد روی سکوت کند و در آن سکوت شش شش همی بود و بجای
اعضای مذکور و ملاحظه کند تا در پس او صورتش همان نور بجای آن
اعضا خوب شبیه به اذان هم لفظ همراه آن بود از وسط شانه
تا شانه راست کشیده و رقل شدت و جرد ضرب کند و چنان
تحیل نماید که همان بود که در جانب راست محیط شده بود و در رقل
فرود آمده است باز قد روی سکوت کند و در آن سکوت چنان
ملاحظه نماید که همان بود که رقل فرود افتد و درین تمام بدن این
شخص ساری گردیده ^{۱۳} اما در ^{۱۴} طریق ذکر سه ضربی است که چهار
زانو کشیده و یک ضرب در جانب راست بطریق سابق
مذکور است بماند و دیگر ضرب در جانب چپ همان و همچنین نماید و ضرب

سوم در قالب نماید افاده م مشرق دیگر چهار ضربی است که چهار
 در نوشتن یک ضرب به طریق مذکور در جانب راست و دیگر در
 جانب چپ و سومی در قالب و چهارم در و بر وی خود کند و ضعیف که
 با مراد آن ملاحظه کند که گویا که نو یک و میرا فاین بر آمده از تحت احاطه
 می کند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص در این استغرق
 کردید باید که بجای بدن این شخص همان بود قرار گرفته افاده م عایت
 این ذکر باید به طریق مذکور آن است که اگر ذکر اسم ذات بر تمام
 بدن اجمالاً تفصیلاً احاطه کند و تأثیر است شریعت از تمام بدن عموماً و از
 اعضای مذکوره خصوصاً بدو و در تمهید فانی جسامی کرد و ذکر بهر افکار
 مختلط شود و اقرب باشد بر ای انتقال از ذکر بهر اقبیه بالجه چون آثار
 از یک چهارم یک از یک ضربی یا چهار ضربی شود اگر دو دیگر بهر
 باید شد پدایت ثانیه در بیان اقسام فکر و آن شش تا هر هفت
افاده است افاده م مراقبه اولی مراقبه و حدانیت است و
 بطریق شش ایستاده حدانیت یعنی تبارک و تعالی را که لا شریک است که معین
 در حدانیت بهر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک را که

است و این بخود را به صورت خیالی می کند و اذن آنکه
 هر چه در افعی کرده بهای دینی و خودی تعالی را به قصد دوم آنکه در خود
 حق تعالی را پس این چیز را تخلی کند این بهر دو طریق مراد نیست بلکه
 از این بهر دو طریق بهر چند احتیاط لازم مستر و مستور سوم که مراد
 در نما است اینست که لا خود را در اینگاه خبر تمام است با هر
 تصور کننده آن خبر را افعی کند و بعضی حق را به شش است که هر شخص
 می داند که سنی که اذن بلفظ هست و در تارسی و بی و اهدی فی خبر
 می کند هر جا موجود است و عین هیچ خبر نیست بلکه غیر خبر تر است
 با وجودی که هیچ خبر حقانی اذن نیست و اما در مستر او
 است محکم مراقبه و در این مراقبه مصدق کند و آن را در مرتبه
 است انداد و اما ابتدا به اشعارت از ملا حظه احتیاج بهر خبر
 مستوی او سبحانه تعالی اجتهاد استنای وی از خبر خبر است
 پس چون این مراقبه مستحکم شود و ثلث تحصیل آگاهی آن کند و آن
 عبارات از ملا حظه احتیاج خود را مورد معاش و معاد و تعبیه و مروج ثبات
 محبت و الحف و نهایت تفرع و مجر است بعضی چنان ملا حظه

بکنند که در هر خبر احتیاج به تنوعی از مشت و پیچ گامی ندارند و غایت
 وی سرانجام نمی شود کلام حمد بود یا تسبیح از مناسبت بود یا از مود و باین مراقبه را
 الفتنی و محبتی و راهی بجنب کبریا فی مستحق کرد و که بر وی قدوسی جان
 و مان و عزت و آبروی خود را در مرتب وی تعالی بکنم بر نام او سهل
 و آسان نماید بلکه آن را موجب افتخار و اعتبار و غیره عزت و جاه
 شینار و باین امر از اعتقاد وی گمانی نیست مستقر و مستحکم شود و مناسبت
 آنکه شخصی که از طرف پادشاهی انعام یا عتی مملکت مود و فی ایا عن
 جدا یافته آمد دو مقام کار باز مناسبت و عزت و اعتبار مود و فی پادشاه و
 داده اگر بگوید همانند از طرف آن پادشاه شود و سرانجام آن را بجا نمانی
 هم فخر خود می داند و ازین مراقبه متذکر ایاک تعجب و ایاک تعجب
 بخوبی مستحق می گردد و از ثمرات این مراقبه انعام تو خدایان
 تعالی است که با وجود کثرت افعال و فاعل صاحب این مراقبه
 و ایست فاعل و بخت موثر که ذات فاعل حقیقی است از هر فعل و هر
 جانبش و هر سه کون مود می گردد و ^۳ افاده ^۳ بعد این مراقبه شریف
 در هر یک کند و اگر گن آن شریف چهارده اسم از اسمای حسنی یعنی تسبیح

و بصیرت و قدرت و عظم نام یک اسم ذات است و انتم گفته بپسندید
 برای قدرش بر و خاطر را و مجموع ساخته دل و احاطه کرد و بخیاال خود که بد
 که اسم اسمی در آن را از ما و است که مقام لطیف نفس است به واسطه
 سببه که مقام لطیفه صراحت نر آرد و چنان دانید که دو چشم که در که
 و در یا بیدار هر جز در وی همان است و مجموع و فراهم شده همراه ذکر که
 از ذات ثو نظرسینه و حیده است و اگر نقل روح از ذات
 به واسطه متعبر شود چنان تخیل کند که روح و ذمیای این تیر
 و اسم یعنی اسم سمیع و حی است که لفظ اسم یا لفظ سمیع زیر
 آنست پس باین بهر انتقال روح همراه انتقال این تیر و
 اسم تیسر خود که در دیده و باز بهقتا حیات این به بصیرت بطریق
 مذکور ملاحظه اخفی که مقاشش و بر هر مجازی کام است و ساند و باز
 اسم قدر از اخفی یا همان چهارم و ساند و روح خود را تابع و همراه آن ساند
 و از اسم علم را از احوال و عرش معلی و ساند و یا است تعالی آن ذکر روح
 را از اسمان چهارم و عرش مجید و ترقی و نماید که در هر منزل سوم و چهارم
 یعنی اسمان چهارم و عرش مجید روح را تا در شرف صف ساند و نیم که بر می

یا بکف کهری بر قد که برین شود و آنجا روح را بچوب در است و
 سائر کند و گاهی توقف روح در آن مقامها و شوا می افتد که مثل چیز
 سبز که برین خنجر و نیز بری افتد و بر سر آنکه در وقت محض در این
 بلور در و نهاده و آسمانها شخیل خواهد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن
 در نهاده و او آسمانی خیال بد کند و روح آنجا توقف کند باز بهمان بد و قد
 از عرش مجید تا اعلی نفس بر حسب دو وضع مذکور نزول نماید یعنی بد که راه
 علیم از عرش تا آسمان چهارم و بد که راه قد بر از آسمان چهارم تا لطیفه
 اخفی و بد که راه بر عبور از اخفی بمصر و بد که راه صمیم از مصر تا نفس
 آمیخته آسمان این ذکر را مترا بد کند تا که آثار آن پدید آید از آثارش
 نور انبست روح و اگر است و ملاقات با روح انبیاء و اولیاء بالا کرده و
 بر جنت و ناز و آنکه سعادات مثل سدره المنتهی و بیست المعمور و غیره
 و روح محفوظ و کشف و قایم آنجا بنابر همین امور روح را در آسمانها
 مستوقف کردن و در سائر نمودن می باید و دیدن عجایب آنجا مختلف
 میشود هر کس موجب قوت ادراک و استعداد و وسایط
 بحال خود می بیند و در ضمن ملاقات با روح و ملائکه بالایش می شود

و احباب این صابح یک که معبد را در سالک و در اعیان آن بر او آید
 می بخشد و روح را الحاقی و قریب و امسی بدایت پاک الهی دست
 میدهد و هر کس که احسب حاصل می شود و بود امسی بهم می رسد که در شعل
 بی ایت داد آدمی کند و آنرا اسان بر چرخ سازد و در هر چند روح
 شری ل عروج عالم قدس و سموات پس لیکن در االی
 در دوشده پس جایگاه ثبات رسیدن نمی داشت بدو
 نه کور می تواند رسد و در م مار شعل این پیش کمر
 سانس ای که متعصبات و الله نور السموات و الارض
 اوار الهی و بر سگای تو و دایسته مناره و بود پستی که هر خانات است
 ما بچه در مراقبه و حدایت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود
 پس خائک که وجود است بر ما اوار متحقق است و چون احاطه
 و در تمام مشتمل همان طور احاطه اوارش باید فهمید و ما خود آنکه
 اوار بر ما موجود است لیکن نتواند که اسان سب آنکه
 پیراهن جیانت است مایه کنیه مایه که احسام هکی و عیسوی بست
 از در که ان محبوب و محروم است سب سبیت و دودی

دور و فصول بذات بخت نمی جنب که عبادت از انوار است
 واجب دلی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناسن ممنوع و آنچه
 از باب نظرت عالیه زایدون انکشاف انوار و ضلول بذات بخت
 و سبب می دهد پس در احتیاج اکثر ناسن با انکشاف انوار قهر نمی کند
 پس بر ای ادراک آن قوت و واک خود و از خیالات مذکور ذیال
 و صاف باید کرد تا که انوار الهی بدرک شوند همین که آینه قوت در آن
 اش از انکشاف خیالات مزبور و بعضی گردد پس انوار هر جا
 موجود اند بلا تعجب در یافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن این
 است که شغل نفسی کند و خلاصه شغل نفسی نیست کردن اشیا است
 از خیال خود اگر چه فی الحقیقت هیچ چیز نیست خواهد شد و فی الحقیقت
 آن را نیست دانستن خیال اطل و دوم کاذب است هر چه موجود
 است باید با موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و در بطی خاص
 با وجود پاک ادم هر چه موجود را حاصل است پس نفسی وجود چیزی
 فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن کویا مقابل خالق شان
 است و غرضی هم به نفسی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صافست

کردن بدو که خود است چون بدو که صاف شده مدعی خود خواهد
 برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هر چند نفی تمام عالم امری معصی
 بنظمی آید بیکس اما محذور مرتبه است و پس زیرا که نفی عالم و نفی
 بیک جزوی از عالم را است اسان دم خالی کردن خیال خود
 از پریشانه و تمام احلاک را راحت آردی نفی و خود و جرمی
 صحت است سارا علیه نفی و اندوخته ماید نهاد اول نفی خود دوم
 نفی تمام عالم و سب و سهولت دوم و دوشواری اول آنست
 که قوت در اگر از علم و دانست خود را ام منتهی و پرمی ماند و در با نیست
 خبر خود اخیامی شود و در نفی دوم جرمی را از آمدن در قوت در اگر
 خود منسج می کند و در نفی اول آنچه در در اگر مسخر است آن را
 اخراجی نماید پس فرقی که میان ثمانفت خارج از دخول و اخراج
 داخل است به ششده نیست که اول رخصت دوم سیاه
 آسان است یا مایس طور فرقتش توان مهید که نفی مادران شخصی
 را که مادران کاهیده آسان است از نفی مادران مرکبی را که در عین
 دانش است ساد و قسط است متواتر و برده شش می افتد و ساد و غلبه در

نقی خوب نفی چند اشغال و جائی که بر آن قرار دارد و دشوار و نیرنی شود ۱۳۴
 گاهی نفی سرگرم مقام او را که دانستیم از است که بر آن می نماید و بعضی را
 که بر نفس و آمد و رفت دم آگاه مری باشد نفی خلق و سینه
 سخت می شود بالجمله هر چیزی که آگاهی بر آن بیشتر نفی آن سخت
 شود پس اول نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از بدنها بکند
 که نفی آن دشواری نماید که بر نفی آن عضو تمام بدن پخت باریکی نفی
 خواهد شد و حاصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی
 خود کرده به نسبت خود متوجه شده اقامت نماید و ابتدای نمودن آن
 هر مبتدی این کار را تصور نمائید می باشد گاهی خلالتی به مقام سینه
 و شکم اولاً معلوم می شود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی پا و دست
 یعنی پندار و گاهی تصور می کند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی
 خصاست و جهت تحصیل می شود گویا قصی است از لحم که دم بدم در او
 با یک می شود و آسپل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود
 خلالتی خیال کند محاذ آنکه گوشت و پوست از یک طرف و دیگر رسیده
 آن تمام بدن را خالی کند آسپه است و باز آسان روزی را آسپه

آیه قرآن هر که بگوید سزاوار که با تمام وجود او سخت مرتضیٰ مقرب و
 آید نیست که چیزی جز حق تعالی که عبادت از قنایست از عالم غیب متوجه
 بوی شده یکبارگی چشم او امتلاشی شادمانی مثل مشک سخت که
 بر پاره خرقی هست و بید و پاش پاش نمود و بتلاشی نیاز و در کون
 از بل و بهر تصور و شن میوان کرد که جانشین بر آید و پاکوشت پاره آن
 از فی بر آید و بنفسم کرد و در جیم فی جان دل باقی نمی ماند پس
 آن جسم بی جان شده منبعل کرد و در هر چند نزد واقع این کار
 بیان اس بود شنی فیو بل لا غائل است لیکن پیش است که
 از فی مثل نفی نہیں صورتی از صورت پیشین بهر کی فوی از کلام
 سیب بر می کرد و او اچنانکه بود و در یافت صورت کبریه عسی عالی را صورتی
 دیگر مادر ای آن صورت بدید آید یا آنچه در یافت از تفاوت صورت عالی
 از آنکه نیست هر وضعی که ابتدا و شنی نمود و کرد آن را آنچه بی در چنان
 و در فیه و در آن ای تمام در فیه که تقسیم تمام بدن با تمام رسد و
 در وقت محسوب نفی کیه لا موجود الا الله لا فاعل الا الله
 اهر حال که فی آن صعب می نماید شنی این هر دو گفته را فهمید و بتوت

خیال بر آنه حاضرند کند انشاء الله تعالی این شغل برای نفس ۱۳۵
 کافی خواهد بود و بعد نفی احیاناً غلطی میدید می آید و بعضی که فکر تحیل کنند
 که ضرب ششیر بر بدنش نمیدرسد بدینش مانع نباشد بلکه ضرب
 بطوری که در غلطی خالی می کند و همچنین از میان دنی خالی بگذرد و گاهی
 ناریکی مثل کاجن کر که و اگر دانا باشی مثل خطیاد یک نورانی باشد
 نمایان می گردد و اگر آن خط نورانی کند و متوجه بتاریکی می باشد
 شاید هر سه آتشین که بسبب اختلاف بدانان پسند یار یک نمک و
 نماید و نیز آن خط نورانی بالاسب قیال آورد یا غیبت نمی شود بلکه در
 من تاریکی می شود و اگر نظیر است قیال پسند دنی او به توجیه
 زند همان وقت سیدم می گردد و سواد می تاریکی امری دیگر
 کنفی شود و بالجمله این تاریکی را نور دنی می نمایند و این شغل نفس را
 بخوبی مراد است باید کرد که شغل طالب با زامر کند و که بر شاه چرخ
 و خاشاک است به همین شغل بصفای کرد و دوست نکین و اکثر احیان
 ماین شغل حاجت می افتد و آمده در ایام است شان شغل
 نفسی متعل با دانست هم باید کرد و تحقیقش الثابت و انی است

بهنوعی ذات بیخون و بیخون و اوقات و در ششست و در تمامه
 و در عرض در کاسبت و در کاسبت و اوقات خوردن و آشامیدن و عیشی که
 هیچ ارمان و لغات نه کرد و در سبزه آنگاه که در محبت چربی با اسام
 کاری و در و در شخصی که در آن می کرد و پس از این است که در آن
 ضروری و احوال معاشیه و در آن گمانی بهی و انسان امر و در می بند
 چنانچه هر صاحب و در آن به شیده نیست پس خافان با در
 سار که در آن را باید که تمایل نگردد و از در آن خود را یافت نموده یاد
 داشت و از آن محبتات عقیده با و در آن نشاء و با که آنرا سهل
 و آسان باشد که در آنست بر آن حاصل او چیست و در آن پند باید دانست
 که چنان که بعضی از ایشان در یاد داشت بعضی از ایشان حاصل
 می باشد لیکن ایشان در حصول یاد داشت آن بهر شغلی باشند که
 در وقت حروض الزمی که میسر به حصول یاد داشت آن بهر باشد
 مشاغل و آن لغات دائمی است و در آن خود حاصل است و در آن
 بالعلم به هر وقت شش کمی زیاده و آن می به چنین بعضی بنا گیر
 یاد داشت بهر حاصل می باشد و در آن بهر حصول آن بهر که در آن بهر

خروغن خفگی با مورد مجله در لبر یاد داشت و بعد از یاد داشت

یاد داشت دیگر هم بان هم باید کرد که بنامش مفضل و زیاب دوم

کنده شده ^{افاده} چون نفی خود و تمام عالم بقای می طالب

آمد نفی نفی و فناء الفنا از میر گیر و نفی پیری که بان نفی وجود

خود و دستاورد موجود است می کرد آن را هم متغی و به هم

تصور و باید کرد و چون نفی نفی نیستی محض است عبارت از

غفلت و در بودی و تطل محض و در قیامی و اگر است چنانکه اگر

و این شغل کامل ملازمت نماید بدن او معذور شود و آری از آن

باقی نماید هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب است و باید

لیکن آید و اگر آمدن است آن را محمل نکند از بلکه محمل آورد

و سبب نامشروع نفی نفی است که درین شغل و در کردن

اودا که در دنیا نیست و چنانکه اودا که نماید هیچ معلوم نمی شود و

دل بستگی انسان سبب اودا که است هر چند در شغل نفی

هم مخرج از اودا که خود دور می کند لیکن عیالی بخیرایش باقی می ماند

از حیث آن بستگی می کرد چنانکه صاف طبعان بر سپیدان مفضل و این

قصد انتقال از آن بانوار کند که حجب ذات پاک او است و گاهی
 انوار از نگاهت بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود
 مناسب است و آن انوار حجب ذات حجت حق جل و علا است
 و طی آن را مدتی مندر نیست اگر غایت الهی شامل حال باشد
 در یک لمح هر از باطن می گردد لیکن سبب عادی برای انتقال
 مساکت از حجابی به حجابی دیگر آنست که هر یک را از انوار
 بقوت خیالی خود بدی و صیغ کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید
 مکان بقضای لامکان نماید و از آن جهت انتقال از اول خود
 بر آورده استدعای این امر از جناب حضرت حق نموده بنظر
 خیالی خود در آن نود بدی خود کند که نوری دیگر از صلب همان نود
 نمایان گردد و آن را هم بر طریق نود اول و صیغ کند و از آن نور ثانی
 انتقال در دو و هلم جرا و بسا که انسان در همین حجب متوقف
 گردد و از راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخرین
 حجب حجابی است لطیف بی لون که از آن به نسبت بی رنگی
 نیز می کنند آنرا هم گاهی توقف می دهد و اینها بعضی طالبین همان را

مقصود اصلی می باشد از نزد انسان خاسته و قیاس می شود * انکاد ۲۷۰
 هرگز اصابت اوردی و حذف عیسی تمام حجت طریقه تمام معرفت
 ذات بحث میرسد در آنجا حالات نفس مجده و احوال تحت نفوذش
 می آید . سیگه در آن می باشد آن را بفرنی اسمی مامنا و میده اید
 که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه موضوعیت
 مطابق کمال و بی نقصی شای هر وقت شان طه اذ ان داشت
 پاک شود هر یک در دور محدودند ل احوال دل غالب و در عیب بهم
 ندی و تعلقاتی بر نفس امارت او شایان می گردد و چون که مرطوب
 حدیب موسی ملی ساسه السلوة و الکلام که دل آدمی را منزه و پاک
 پر است که در عزای صاف با آن و اذیر می نماید و دل آسان
 و اقرب است پس ظهور شبنون در اسم از انظر منت سکون
 و قرار میگردد و دم بدم مستدل می گردد و از صحت تفاوتش شریک الهیه
 است که معالاست محتاج به تحسین مستعد ادا نشی آدم پیش
 می آید و بیان جبرنی اندک تفصیلی دارد و لطیف و عریض که تخریرش
 در این اوراق دشوار است اما شایان می که متعالی و منصف

انب مضاعف این فن است پس به مقام معرفت مستحق میگردد ۱۳۸

و اتصال دوم در میان اشغال طریق شش به طریقی جدید که

موجب قوت امر در سرعت ظهور نماید و از همه قبله باشد و بطور

و یانعات و مجاهدات ستاره آسان نماید و آن مشتمل بر دو

به ایت است به ایت اول در میان اشغال طریق شش به طریقی

مشتمل بر پنج افاده است افاده اول غالب را باید که بوضع

و در انو بطور نیاز بنشیند و فایده بنام اگر بر این طریق یعنی حضرت

خواجده معین الدین سنجری و حضرت خواجده قطب الدین بختیار

کاک و غیره ساخوانده الحاق بجانب حضرت ایزد پاک بنویسد این بزرگان

نماید و بر نیاز تمام و ذاری بسیار از بسیار دعای کشودگار خود

کرده ذکر و ضری شروع نماید طریقی آنکه بقیه بسیار که آمده و او باد

متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار

گفتن را یکبار ذکر قرائت و به و سایر استیاضه و ذکر فیما بینها

اند که یکبار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی باز

باز بخواند و بقدر تمام از شش بر آید و بجهت و ده گوید

و آخر را از اول و هر دشت و ده وقت زیاده تر کند و همراه اول
 تحمل کند که نودی از مینه اش بر آید و رب او رسیده و وقت کرد و در بار
 دوم از این آغاز آمد و سبب فوت و کثرت که هر دو جمع کرد و باز پیش
 بر آید و الهی سرش رسیده پس آن نود را مانند تر قند یک دست
 تصور کند و همس در گردان حضور دل بگرداند و برای حضور دل اینقدر
 هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه
 نام جوهر وقت و هر جا وجود است غیبت این اسم مبارک از سماهی
 پاک و منزوی بماند نیست امید داشت از فضل کامل آن کریم معلوم
 آنست که حلد نرذ اگر را نودی معلوم شود پیش این ذکر آنقدر
 کند که آن بود مثل چیز سرش شده باز سبب کثرت و توفیق شدن در
 تمام بدن وی رسیده دستش را از دود و مرون اما کند و
 بدنش در آن بود کم کرد و افاده چون این معنی خوبی حاصل
 شود و پیش و مانده آن بود معنی و و بد که هر وقت ملاک گفت همین
 طور بماند و تقاضای ذکر آید و ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لطیف الا
 الله است فوت و شدت و جهر و نمان طور است که مذکور شد

لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو
 از نوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اذل بجانب فوق
 باشد تخیل کرده بود و بجانب تحت تخیل نماید و آخر از زیر بیلا آورد تا که
 نور فوقانی و تحتانی بر سر یک ستون نورانی که بدانش در آن کم شده

باشد ثابت کرد * آفاده ۳ * باز بملاست دایره ای ذکر سوم
 شروع کند و درین ذکر بطور اول حرف لفظ الله بگوید بدو
 ضرب و شهادت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را از تخیل خود در آن نور
 که بجای بدانش بهم همان است گردش دهد تا تند جادویی و منصفه
 که اگر که در آن از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و
 مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد

* آفاده ۴ * چون این نور آن چنان مصفی گردد که شعاع آن از
 هر جهت در آن افند و تصفیه و تصقیل آنهم بقابوی ذکر آید
 ذکر چهارم شروع کند و آن تقی و اثبات اسب یعنی لا اله الا الله
 پس لا را از تخیل خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام زود

و اگر فته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش

و دی خود نمند و وسیع تخمیل کنه یا آنکه بر شش مجید و سید و پاد آن را
متحرک تصور نماید که در تمام عالم حیرتس کرده و بطور دایره گردیده
بتمام خود رسیده و ملاحظه **لا اله الا الله** فاست قوتی بالایی عرض مجید
ضرب کند و در **لا اله الا الله** نفی موجودات بر جری **لا اله الا الله** نفی الحقیقت
و نفی وجود و در تمام اشیا و کائنات از خیالی خود بریده
درست و تقی و چست مسرور است حکم سازد و در غیر **لا اله الا الله**
اشاء و ذات بحث نماید که مستطابق کلام **لا اله الا الله** است یعنی **البر حصن**
یحیی العزیز است و بی سر از این ذکر بر آن ذرات بحث از برای
عرض مای کثرت و وسعت و شهادت زبانی از خدا خواهد آید که تمام
عالم را محیط بواجب گشت بلکه تمام عالم در این کم حاکم کشید چنانکه در
در کمال فقط جسم ذکر کم شده و در تبارین طریق ذکر نفس و اشیات
نائب صادق از برای حصول کمالات مقصود و کفایت فهم
و دست باید دایم ذکر و اید کثرت و ملاحظه نماید نصیحت ایزدی
در ترقیات محتاج تسلی دیگر خواهد شد **آگاهانه** طریق انتقال
از ذکر در منزل مقصود و دست بر آن است **ترا** بودی که از

فوق حرس و نظرس شده مقام نام را افزا که فقه و در همین بود مراقبه کند
 و ذکر را که کند و در هر مراقبه این سنت که نفس خود را به نام نام نام
 کند از یاد نمودن که در حاشیای که در این کتاب تصدیق یافته شود و نفس
 را در این دنیا و در دنیا خود را که اولاد و دنیا که خود را هم نفس خود و نفس
 نام کائنات انداخته آسان شود و که که نفس از آن نبرد و شکست نمی شود
 و لیکن این شخص را باید که نفس را به خود و کند آن ساخته شغل نفس را
 مستحکم سازد و بعد از آنکه نام نفس یا توحید صفاتی بود یا خواهر شده
 یا ظهور و انوار و بطریق ثانی و این مطلب یا بی احسب پس بطریقیکه
 در فصل اول مذکور شد از آن حجب نورانیت تجاوز کند تا که با آخر حجب
 که ماقب به نسبت بی رنگی است فائز گردد و اگر به نسبت این
 طریق و انشای به نور مهتاب که منتشر باشد می دهند لیکن
 فی الحقیقت بی رنگ است بیک کونان و رنگ معلوم می شود و همین
 و در آن خود را دید هیچ رنگ بخیال نمی کند و چون که از حجاب اجرام
 تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف
 است متحقق خواهد گردید و این است تمام و بیان فوائد سرفراز و آن

مشتمل بر دو اناده است ^۱ اناده ^۲ انکشاف ^۳ انکشاف ^۴ انکشاف ^۵ انکشاف ^۶ انکشاف ^۷ انکشاف ^۸ انکشاف ^۹ انکشاف ^{۱۰} انکشاف ^{۱۱} انکشاف ^{۱۲} انکشاف ^{۱۳} انکشاف ^{۱۴} انکشاف ^{۱۵} انکشاف ^{۱۶} انکشاف ^{۱۷} انکشاف ^{۱۸} انکشاف ^{۱۹} انکشاف ^{۲۰} انکشاف ^{۲۱} انکشاف ^{۲۲} انکشاف ^{۲۳} انکشاف ^{۲۴} انکشاف ^{۲۵} انکشاف ^{۲۶} انکشاف ^{۲۷} انکشاف ^{۲۸} انکشاف ^{۲۹} انکشاف ^{۳۰} انکشاف ^{۳۱} انکشاف ^{۳۲} انکشاف ^{۳۳} انکشاف ^{۳۴} انکشاف ^{۳۵} انکشاف ^{۳۶} انکشاف ^{۳۷} انکشاف ^{۳۸} انکشاف ^{۳۹} انکشاف ^{۴۰} انکشاف ^{۴۱} انکشاف ^{۴۲} انکشاف ^{۴۳} انکشاف ^{۴۴} انکشاف ^{۴۵} انکشاف ^{۴۶} انکشاف ^{۴۷} انکشاف ^{۴۸} انکشاف ^{۴۹} انکشاف ^{۵۰} انکشاف ^{۵۱} انکشاف ^{۵۲} انکشاف ^{۵۳} انکشاف ^{۵۴} انکشاف ^{۵۵} انکشاف ^{۵۶} انکشاف ^{۵۷} انکشاف ^{۵۸} انکشاف ^{۵۹} انکشاف ^{۶۰} انکشاف ^{۶۱} انکشاف ^{۶۲} انکشاف ^{۶۳} انکشاف ^{۶۴} انکشاف ^{۶۵} انکشاف ^{۶۶} انکشاف ^{۶۷} انکشاف ^{۶۸} انکشاف ^{۶۹} انکشاف ^{۷۰} انکشاف ^{۷۱} انکشاف ^{۷۲} انکشاف ^{۷۳} انکشاف ^{۷۴} انکشاف ^{۷۵} انکشاف ^{۷۶} انکشاف ^{۷۷} انکشاف ^{۷۸} انکشاف ^{۷۹} انکشاف ^{۸۰} انکشاف ^{۸۱} انکشاف ^{۸۲} انکشاف ^{۸۳} انکشاف ^{۸۴} انکشاف ^{۸۵} انکشاف ^{۸۶} انکشاف ^{۸۷} انکشاف ^{۸۸} انکشاف ^{۸۹} انکشاف ^{۹۰} انکشاف ^{۹۱} انکشاف ^{۹۲} انکشاف ^{۹۳} انکشاف ^{۹۴} انکشاف ^{۹۵} انکشاف ^{۹۶} انکشاف ^{۹۷} انکشاف ^{۹۸} انکشاف ^{۹۹} انکشاف ^{۱۰۰} انکشاف

خود رسد و در نزول سموات را بعد از آنکه محفوظ دارد و از انوار برای
 کشف قبور سبح قلوس رب الملائكة والروح منزه است
 طریقتش آنکه با اسم اول یعنی سبح از ناست تا بدماغ یعنی مقام
 لطیفه اخفی رسد و با اسم دوم یعنی قلوس از این جای بالای عرش در
 مجید و با اسم سوم از آن جا انتقال کرد و بطور ضرب در دل زند
 و از در فانی دل داخل شد و از در تحتانی بر آید و سوچم قبر گردد
 و اگر مدعا یکبارگی نبر آید دل تنگ نشود و در مکرار آن بحضور
 و توجه و ایجاد آزاری کوشش کنند و امید واثق از فضل الهی دار و
 که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نادانان
 موجب قرب الهی می دانند و فی الحقیقت مودت و در یست
 فصل سوم در بیان اشغال طریقه تشبیه دانش شش بر یک تمهید
 و در هایت است تمهید لطیف شش گانه که در انسان
 است مواضع آن را معلوم باید کرد و لطیفه قلب زیر پستان چپ
 و لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سر در میان هر دو که در نظر
 سه نباشد و مقام لطیفه نفس حین تافت و لطیفه خفی در پیشانی

در مقام انتهائی موی سر که شروع پستانی از آن عاشرت در منصب
 رسیده همان عاشرانی می شود و لطیفه اخفی به مقام کلام در میان
 مقدم سر عاشر که جنش در آن دو سر که دکان محسوس می گردد ۱۰ آیت

اولی در بیان اقسام در کرد ذکر که در طریق مقصد به راجع است *

و آن مشتمل بر چهار داده است ۱۰ اعاده ۱۰ لثائب شش کار

و آخرت بی که در تمهید مذکور شد ذاکر خوبی باید ساخت محشبی که خود

مرد که آنها آگاه شود و نقیب کند که در لطیفه خود که جاری کرده است

بهت تمام القای آن ذکر در لطیفه ۱۰ لثائب قصد کند و اسنم داد

و اصطلاح داده الیما محض از فصل الهی جوید و به فوت است نوبت نماید

و ادنای اثر توبه ظهور جنشی است از قبیل آحش نص ۲

نابین معنی که مبادون دست معلوم کرده بلکه باین معنی که تجر و الیقات

مماوم شود بلکه ترقی کرده در عین استفعال مامود و بیکر افسان را

سیمی جوید منتف سازد و مگذار که بالکل اذان غفلت و دزد

بس آن حرکت به مقدار آن ذکر نام پاک الهی داده که

باین حرکت افنه الهی می گوید و حضور می دانستی مسامی اس

مام مستحسن پیدا کند پس این اذکار لطائف و اجدادگاه ۱۴۲
 مرآت کرد و یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در این واحد معلوم
 شود و این ذکر لطائف را در اسب نماز دانی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت
 که خواه مشغول باین تواند شد و ملحق اگر بنازیاد آن فرماید تسبیح
 اوردی کند و هر یک را از لطائف شش گانه نوری است بعد اگاه
 که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و باشرت
 اذکار لطائف هر یک را بهر و از سهو نمی نمایند هر چند این تو بهر بهر
 و خوشتر است لیکن طوی در مسافت سلوک پیدای آید و آن طول
 چندان ضرر و فیت هرگاه انسان در حجب نور نیست میرسد خود بخود
 انوار لطائف و اسمانی می کند و بعد از اوست هر لقبه را بنورش
 بلکه هر نوید که خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف
 همین مطالب بنوعی و محنت میرانجام نمی پذیرد و بعد آن در مقام
 حجب نور نیست بی سببی و محبت صورت می بندد و بس سعی در توفیق
 لطائف با توفیق انوارش و در ابتدا بهر تعلیم تقادیر کند و با به
 است که پیا توفیق را پسین اصلاح آنست که از مراتب دون بقدر

حاصت استمال بوده وقت راسخ قاطع داسه زود از
 زود که رسد دور مقامات باشد بقدر استعداد و بصری روح بوقیف
 برساند ^{۱۲} انواره ^{۱۳} نفس منقذ نفس نفی و اثبات کند بطریق
 آگاه بود و در انوار و قبل نشسته دم خود را اندک در زبان را بکام
 چسباند و از از لطیفه نفس کشد و در لطیفه مرادلی توفیق کرد و از
 در لطیفه اخفی هم توفیق بوده و در لطیفه احفی رسید با کمالی که کفی خیالی از
 نفس تا اخفی کند و در میان این است و حرکت در مقام لطیفه سرود
 حقی لحاظ در اماست غلال متوجه ساخته شمار استیلا از آنها فروری که در این
 از لطیفه اخفی کشید و در لطیفه روح پیوسته الا الله و از لطیفه واجب
 ضرب کند و در حركات خیالیه جمعی قاهری بر هیچ عضو می از
 استیلا که سرود بین و لست و زبان مایل نشود و مدد وفاق آثار اعلان
 آرد بکمال و که کرده نفس خود را بکمال او و بعد از طبعین و قرار نفس
 ماند بیکر که و چون تحمل جسم نفس ندانند شود و تو غرض که مرندی کند
 ادل مراتب فراید آن نیست و بکمال نیست چه که در اینست و بیکار
 خوا یا رسیده و مراد است آن خواهد کرد و در مجلس فلاح شما و قصد

۱۳۴

خواهد رسانید گرمی و صفائی البتہ در لطافت جسمی بنیدن خواهد شد و ازین

ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعلہ جو الہ است کہ تمام لطافت اود را

احاطہ کرد و در مثل خط آتش بنی نمند کردید ان اود بعدمرا اولت

نقی و اثبات سلطان الذکر بکل آرد و بنایش آنکہ ہر جزوی کہ از

انسان است اود را حدی نیست است و علامت و حدیث آن

نیاز ساختہ بر یک قہین نامی است برای آن جدا گانہ از تمام کل

پس آن جزوی می شمریم ہما جزای انسانی است بنا بران

ذیانی ہم اود اقرار است و بموجب ارشاد حضرت جی مبارک و تعالی

و ان من فی الاشیخ یصل و ان کن لا تفقہون تسبیہم

ہمہ آن اجزا ذکر الہی می کنند و لیکن بدر یافت انسان نمی آید

پس حقیقت سلطان الذکر آنست کہ اذکار تمام اجزای خود را بر وی

اذا در اک دریافت کند و بران آگاہی و اطلاعی حاصل نماید

سیناس الکنہ ہر جا را از تمام بدن بدن خود را بموم و المسمول بدینزلہ

لطافت شش گانہ پند اود چہرہ ظاہر است کہ در نظیر مردم مقامات

لطافت و سائر بدن مادی است چون از مقامات لطافت ذکر کرد

شناخت و بر کینیت ان القاع یافتن همان طوطی اذ تمام بدن
 ذاکر شود و نفس را باید که خود سلطان الله که مسوده و بطور مذکور القاع را است
 کند و اثرش بگاہی حقیقی نمایان و در تمام بدن می شود و بیکه نیست
 یا پایا و بیکه احساسی و بی بدن ادا شده اش از جای خود می بیند و بیکه دور
 و اجسام حقیقه و در حرکت پیدا می آید و گاهی در طوطی و تشعیر برده نمایان
 می کند یا موه چنانکه بر بدنش متحرک شود و حسی و سبکی و در تمام بدن
 محسوس می گردد و گاهی ان چنان حسی در بدن و اکمه حسی می شود
 که در وقت استنداد که می آید و سردی محسوس می گردد و بیکه
 ان چنان می شود که گویا آبش مالیده تمام بدن او و در گردن او و در بدن او
 بکسی که آب مالیده در تمام بدن او و در بدن او و در بدن او و در بدن او
 بر حسی نماید و در سلطان الله اگر از اندرون صفائی می باید و در نفس خرق
 حادث است که مثل اختلاج شده بد تمام بدنش و در قایم نماید و
 گرامت محض است که از تمام بدن او و در بدن او و در بدن او و در بدن او
 مشک و حاشاکه از آن در جگر و ملا اشتباه مگوشت حاجت سلطان
 الله که در مد و شبت بدن هم مشیجان زیاده است و در گرامت که در

۱۲۴

و گاهی نوزی صاحب سلطان الله کند احسن و مستند و فایده
 طریق و ریاضت کردن صاحب تفتین و لشکر و حصول ذکر لطائف
 سلطان الله کرد و غیره و در مطالب آنست که صاحب تفتین خود را
 خالی ساخته بنوعی بود آن وقت هر چه در خود باید داد که آنچه
 معلوم می شود چنانکه این است پس آنچه آن وقت در
 صاحب تفتین بود اشود همان است در طالب یکیت و کیفیت
 تمام شغل بنحویس خواهد کردید اجاوه چون سلطان الله کر بقد
 مذکور ببقایو آید و هر وقت ادا و بلا گفتند و نماید شغل بقی کند
 هر او شغل نقی شغل یا داشت ختم کند بعد از آن شغل نقی از نقی
 بطلان آید پس طالب بر سالک یا تو حید صفاتی منکشف خواهد شد
 یا حجب نورانیت موند خواهد کردید و امرانی طریق مطالب یابی است
 پس سالک را باید که از آن حجب به طریق که در فصل اول مذکور شد
 تجاوز نماید و در آشنایی طی حجب مراقبه محمدیت مراد است که تا که
 باخر حجب که صمیمی به نسبت بی و یکی است رسید اگر چه نسبت
 این طریق را باید و دریا که صافست از انوار و کی خشن و خاشاک در نیک

و خاک پر و تشبیه سید هند ابا بعد از طریح و جز غافل و غیره در کتب میشود
 و بعد بخود از دست بی و یکی معرفت ذات محض دست دهد و
 سلوک مستقیمت با ختام و سد و میری الله و شش آید و در اشای
 آن حالات سر بکرفت و مقامات نفس عجیب و دوزخ و مرشدی
 که رخصت درش طالب و در بصری الله و زقیات خواهد کرد و امان مرشد
 او در حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود و ذکر حضرت امام
 ازین طریق یعنی خواه به راه الله من فاشد قدس سره فرموده اند بیت
 اول مآذ خیر سستی است و آخر محبت نمناقی است و طالب
 صادق را باید که شش سال امر باشد که آن حساب تلفظ بیت
 تمناهی اذان تعمیری فرماید و محفلش حالی شدن ملک و اذانات
 و حراشم خود است چنانچه تمیض در ماسب چهارم این و ساله
 انشا الله تعالی مذکور خواهد شد و ایت تأیید در بیان فوائد سوره
 و آن مشتمل بر دوان و یک فائده است و ایت برای کشف
 لروح و ملائکه و مقامات آنها و میرا که زمس و استیلا و حب و ناز و اطلاع
 ببلوغ محبت و پیشین دوره که در طریقتش در فصل اول مصلحت بیان کرد شد

پس با استقامت امان شغل بهر مقامی که در زمین و آسمان و
 بهشت و دوزخ خواهد متوجه شد بهر آن مقام نماید و احوال آنجا
 درین است که در اهل آن مقام ملاقات سازد و احیاناً گفتگوئی بایشان
 میسر می آید و از آینده یا گذشته یا صلاح و مشورت یاری از کارهای
 دینی و دنیوی معلوم میگردد ^۱ افاد ^۲ باید دانست که برای گشتن
 و تامل آئینه اکبر اینمطریق متعدد نوشته اند و ادلی و احسن
 آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب
 و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت یا آرزو او عیبه مانوره که
 بر ای ناخیر سیئات بعد طهارت نعیین فرموده اند برینست ناخیر
 سیئات بکمال التماس و جناب خالق الارض و السموات بخواند
 و بعد از آن صلاوة التبیح بر جمیع آداب و مستحبات و اطمینان
 قلب و تامل بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلاوة دعای تگفیر
 سیئات و التماسی جنو خطیئات یحیی خالق البریاست و در تامل
 مانور دارد و بعد از آن از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بعد
 التماس کند که در دل او غی عنو خطیئات و قبول توبه یونذ اگر در پیش

بهما وقت بسفلی از استمال طریق که با آن تمهید است داشتند
 مشغول شود و در نمای آن شعل النجای بحاج حضرت حق بر ای کش
 واقع به پیش روی نصر مصیرت خود بجای داد که ای هستاد
 صبری اکاشاب همان واقع منوره کرد و امید واثق از جناب حضرت
 حق آنست که اکاشاب آن واقع بطریق نزول اللهم اذ فوق بالظریق
 ظهور آن واقع از قلب مستحق کرد و فرق دو میان دو دو سادس
 و نزول اللهم آنست که اللهم امریست که در طلب فرود آمد و
 قرار میگردد مستحکم می مستبده دو سادس را نیز ادب است نمی بود
 آمد و رفت آنرا سبب علی معین نیست بطور دزد و گداز بر اذ حانی
 می آید و از جانب دیگر می رود و چنان معلوم میشود که کو باختری است که در
 حانی از دل غره کرده رفت و مار دیگر غائب و بگرداگر اکاشاب
 واقع بطریق مذکور مستحق کار دو باید که کمال النجای بحاج حضرت حق
 و ما باید که الهی سن جاهلیم دو همه چیز و ناسبدانی که من باین طریق در
 تحصیل اکاشاب فلان واقع معنی کردم و مقصود حاصل نشر بنس
 بر زبان کسی از بندگان خود کلامی حاذی مکن که اذان مطالب خود

[illegible]

و در وی شیخ نشسته اند و دل مالک تاسوس و متوجّه می سازند و حال
 این شغل از احوال تصویر معلوم می تواند کرد چه ساختن صورت
 کما کبیر و عظیمه است و نگاه کردن بدان خصوصاً به عظیم و توقیر الهیه
 حرام و قول حضرت امیر ایم علی بنیاد سلبه الصاوة و ذات السلام که تو هم
 خود را خائب فرموده ما هنرنا العاجل الی الی انتم لها ما کونون
 با طلاق خود و ولایت دارد و بر آنکه محکوم است به شغل مأمور
 است و معنی محکوم لزوم چیست و است نشسته یا ایستاده
 بر عظیم و ادب و محبت و شب نیست که هر که با صورت ظاهری
 این عمل کند البته آنم و گنہ کار است و تقاضات در عمل آن آنم و گنہ
 کار و شغل این متکلم طالب راجع همین قدر است که در ادل
 تصویر بر یکدیگر بر قرطاس یا مثل وی خوابه بود و در ثانی تصویر تمام صورت
 بلون حلقه و اشعار و خط و خالی در صحن خیال خوابه بود و هر چند در ظاهر
 صورت پرستی نیست لیکن در باطن صامت صورت پرستی
 است صورت قرطاسی آن قدر و فائز تصویر بر احکام نیست که گنہ
 صورت خیالی می کند ما و جو و یکباردی جان اند پس در معنی

تصویری ظهورت خیالی ازیدانست در صورت درحالی چهری ۱۳-
 در میان هر دو نمی تواند شد بکریا که در صورت اول و در انتظام ظاهر
 شرع تحمل را و نمی باید و در صورت ثانی انتظام ظاهر می را آبسینایی
 نمی رسد لیکن آنچه که در نسبت تاثیرش در نقش داخل این کار است
 و در صورت دوم ازیدان صورت اولی است پس باین وجه می باید
 که حرام باشد و قطع نظر از این معنی رواج شکل بر رخ ناقصان را
 بصورت اول می رسد و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعلیمی
 که پیش اهل صورت می کشند و بر روی آن تصاویر عمل می آید و ضابط
 بصورت است ضمیم پرستان می شوند و در منجر شدن شکل بر رخ باین شکل
 که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام
 بود و در شریعت محمدی علی صاحبها الصلوٰه و السلام بنا بر پیش بندی
 صورت پرستی تصویر سازی منطقتا ممنوع شده و در شرائع دیگر
 بنا بر بعضی اغراض صحیح مثل در یافت حال شکل و شامل مرده یا زنده
 خائب در سنت نبوی پس و قیقه شارع این قدر احتیاط در تصویر
 سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریق احتیاط را پیش

گرفته شستن روضه و احترام و قیام بعد از آن و هر که بر سر تپه بمسجد علی انصاری
 علیه السلام نجوی آگاهی دارد و خواهد دانست که اگر اسکنانی این
 امر در آن زمان سرگرمی شده باشد از آن منتهی می فرمودند و تحریم آن
 ظاهری شد. فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه محمد در قدس
 الله سر امامها و آن مشایخ یک نموده و یک مقصد است
 باید دانست که مقامات لطائف را در طریقه محمدیه
 مثل شرح حدیث واحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باطلود
 است که مقام لطیف نیک ذریستان حبس و لطیف روح
 نقادی لطیف نیک و بر پستان راست و لطیف سر و لای پستان
 چپ نقد و واکانت مائل بوسط سبب و مقام لطیف حق و لای
 پستان راست نقد و کور مائل به سینه و لطیف اذنی و در مائل
 سینه و لطیف نفس و در مایل پستانی است چنانکه لطیف حق بر
 جبرایشان است ادل باید که لطائف مذکور و اندک کجای کتد و آه
 و اذا کمر ناید و طریقی است که طالب مؤدب با وضو مخصوص و حشود
 و التعمای تمام و در روی فرشته نشیند و خاموش شود و خاطر خود

قرآنم آورد و خیالات ذره نماید و با نقل زبان و سنار اجتنای را از جنبش
 باز داشت به از دل اینم بسیار که یعنی لفظ الله را بگویند و مرشد را باید که
 بخشوع تمام مشوجه تا تین طالب کرد و در لطافت خود ذکر کرده
 به اہمت درست القای آن در لطافت طالب نماید و چونکه ذکر
 لطافت شش کار مدلولم شود برانی حصول سلطان الذکر بر لطیفه
 نفس بوجه بسیار نمایند از کثرت توجیه بر لطیفه نفس سلطان الذکر
 حاصل می شود و بعد از آن شدن لطافت و حصول سلطان الذکر
 بعدی که خفایات رو نمیزد ذکر لا اله الا الله که تقی و اثبات است
 بطل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون تقی
 سایر عالم ازان آسان تر است و در تقی بدن و خلقی می دارد و لابد از
 تقی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد از این بسوی
 نفی بدن بذكر لا اله الا الله توجیه باید شد و طریقش آنست که لفظ
 لا را از نامش کشیده بدماغ رساند و تقی خود را از سواضعی که لایران
 بگذرد خیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رساند و الا الله را در قلب
 ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آن جانب بدن را همراه لفظ

الله تعالى نماید و بالفاظ الا الله مقام لطیفه وقت داد تمام بدن باقی ماند
 نقی کرده اثبات ذات حضرت حق را اما خود کند و این ذکر و تقی برود
 بقدر است خیالیه محیل آرد و اصلا از زبان مکتوب نماید و نیز اولیست و
 کمال از این ذکر با قبول نقی در وقت خیالیه نقی بدین شش اشیاء الهیه تعالی
 واضح دستکم خواهد کرد بدینجهت که نقی تمام وجود خود بیک نقی تمام عالم
 در وقت خیالیه علی الله و ام بیشتر خواهد بود و تقی که شغل نقی در
 جهت خیال ثالث دستکم می کرد و تعالیات در پیش روی ظهور می آرد
 خصوصا انکشاف و دایره که بدین شغل نقی انکشاف آن که مافیه
 متصور نیست و هر قدر که نقی کماثر انکشاف بیشتر پس باید
 که پیش از مراقبات و دایره سعی در تکمیل و برتری نقی کرده باشد و بعد
 وجدان بدن را متناهی کمال نقی است و در گمان نقی عمر چیزی که در کمال
 او آرد و این است یاقی نمی ماند و بعد آن نقی البقی و قیام القیام پیش
 خواهد آمد و آن چیز در کمال باقی خواهد ماند و غفلت محض غایبی خواهد شد
 و این مراقبات و دایره سعی در برتری نقی ماند و تقی که گمان و اطمینان
 فزونی محبت خواهد رسید نقی البقی و قیام القیام محیل خواهد شد

اگر چه شغل تقی و تقی القی و کلام اکابر این طریق ممتنع نیست ۱۴۹
 لیکن برای انکشاف و دائر و ظهور سمایات و دسوخ انوار ضرور
 است و انعام تعزیر این اکابر با مثال این اشغال پس پیشتر
 است که نسبت فوت اثر ایشان بر مستفیدان تقی و تقی القی
 طاری می شد پس مجر و توجیه ایشان معنی ازین اشغال بود و
 بدون حصول تقی خواهد بود و اثر شریح باشد خود بطریق انکشاف
 پس انکشاف و دایره و دسوخ انوار خیلی متعده می نماید و انعام اعلم
 بحقیقه الحال مقصود در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریق بشود
 شعل و دایره از مراقبه احدیست که درین دایره و طریقه است و اینست ذات
 مقدس حضرت جی تعالی را که در ضعف بر جمیع صفات کمال است
 بلا حظه نماید و این لحاظ را از قالب بر آرد و دست و جبهه بجانب فوق ساخته
 از عرش مجید هم بکشد و اندک که اثرش پدید آید و اثرش ظهور و نور و درخشش
 از جانب فوقانی قاصد که نموده و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته
 بر عرش مجید رسیده و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه
 کند پس جوهر آن نور و اسطوانه است که احدی در جانب فوقانی

قلب است و تشرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در

همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره اسکان است

و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دایره

است و تجاوز از آن علامت اتمام آن دائره و نقطه ظهور دور منته

طولانی دائره اسکان نیست چو صنعت و فراخی بود صعبا گه پیدا و گه نهی

مرکز و نماز سو و حقیقت دائره است پس دائره چهاره و دیگر و قبیله

شمارع نور از هر طرف پناست عالم دافرا گرفته تجاوز از عالم اسکان

کند دایره از حدش بیست و این دائره و اسبب آنکه عالم اسکان

دافرا بگیرد بدایره اسکان نامند و این دایره اولی دائره و دایره بیست و

است و دوم دائره و لایست قلبی است که مسمی بولایت صغری

است و درین دایره مراقبه افریت است و درین دایره و در تخمانی

قلب نیز میگشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد که انوار از تمامی

جوانات و از هر حای وحی میبخشد و ابواب که از هر جهت پیدا می آیند بدست و

دایره اول تجاوز از موجودات ممکنه کرده بجهت لامکان و سید و غیر

مستجاب می شود و اصل قلب اتنی میباشد آنکه قلب مضمحل و سلاشی گشته

۱.۵. انوار مفسر. باقی مانند انوار ای که قلب معصود انوار از تمام جهات
 میگرد و در قرق درین دایره و دایره سابقه بدو برابر است اول آنکه منبع نور در
 دایره مابقیه صرفت بجانب فوقانی قلب است و درین دایره تمام قلب
 دوم آنکه نور منبع در دایره سابقه شعاع نور نموده فوقانی است اصل
 و مانند است که مانند ستون از قلب بالا رفته و سایر دایره بطور شعاع
 از آنجا به از همان ستون پیدا شده و درین دایره تمام آن دایره
 نور اصلی است که از قلب بر آید و محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده
 و درین دایره گاهی سر توجید واضحی گردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام
 ممکنات بوی است بوضع مدور که میشود که در تمام ممکنات و احوال
 میداند و استیارات که بسبب کثرت است در نظرش منضم
 می نمایند و تصریحش بر همان وجود منبسطی افند و در آن وقت
 قایم بالکل منضم میگرد و در دو طرف باقی می ماند و آنرا سوم
 ولایت کبری است و این ولایت متضمن همه دایره و یکت و پس
 است در دایره اولی مراقبه مدیت ذات پاک او سبحانه تعالی که در
 باینظ و شرح نماید که ذات پاک او را با وجود بیچونی ولی چگونگی و تقدس

[illegible]

و اسب ثمانت لفظ مع فرو و بد پس میاید که اعانت و در محبت
 ضرور است و اقریت بد آن اعانت مستحق می گردد پس مراقبه
 اکثریت پیشتر از مراقبه معیت باید و در هر حال بر همین وضع مراقبه
 کرده باشد تا باین فرموده که لحاظ معیت او سبحانه و در ذین طالب و اسخ
 کرد و دو علامت گمان و سوخ آنست که در خلوت خود در آنها نماند
 مثلا اگر فرض کرد شود که در تنهایی معصیتی بیش آید چنانکه از حضور مردم
 خجسته و شرمیده می گردد بدی که طاقت گناه نمی یابد و اعضا و ارج خود
 بخود از جنبش نسوی معصیت باز نمی آید و سنت می گردند همین طوره
 اثر لحاظ غریب و محبت او تعالی شان جلوه کرد و در انجم می که در قصد
 گناه بسبب حضور وی دیگری پیش می آید و آن انجم حسب حال
 آن دیگر گمان و تقصا نامتفاوت نمی باشد مثلا شخصی بازاری بی نا آشنا
 آید و از ایشان از او کتاب گناه سخج شود یا آنکه پذیرا است تا زیاده شد
 لازم التعظیم یا پادشاه یا اقتدار خداست شعار استقام کشن پیش
 آید و انجم زود پس هر کس می داند که در انجم اول و ثانی
 تفاوت می شود خواهد بود بلکه انجم از پدر بطریقی خواهد بود و انجم

اذ استاذ نظر تو بگرد و علی هذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق
 که جامع وجود عبادات و کمالات است و اوصالی که در مخلوقات اند
 این اوصاف را با اوصاف وی اصلاستی نیست اگر از
 عبادات بدوی شمرده شود پس عبادات او را پایانی نیست و اگر
 تعظیم اسناد و مرشد جامع آید پس تعظیم او استخوانه و القیاس باید
 کرد که چه قدر داید و اگر هست او شایسته جاحیه کرد و پس بهست پادشاه
 حقیقی مادل مطلق را بتوان فهمید که چهست با این مادشاه ظاهری
 دارد و علی هذا القیاس اگر در صحرای بیابان بود و در آنجا نداند و اگر در
 حاکمات طاعت بود و محبوب و مظلوم خود را انصب العین بلکه
 اقرب زهم هرگز نیست خود می ندانم و بطریق دیار که مرا امر است و
 القیت با دژ اثری از دشت و کثرت باشد چون اس آنجا مرتب کرد و
 در حصول منتهی است شاکر شود و این معصیت و فتنی علامت و لایب گری
 ست که نور این دایره مثل او را در بین غلبدیس یا اصفای بسیار بیشتر
 می بقدر حاجت بی شمار همراهش تا مدت و تحقیق اینست که از او
 مختلفه الاثر این تحمیل ذات پاک اندکی آن ضرر و زیست پس

محاسب کمال و خوبی شغل و تقادوت دوائر و اختلاف محبت عزت
و قرب طالبین بدگاه حضرت حی آن حجب طیعی شود و در دایره
کم دور دایره دیگر زیاده آنکه او را که بذات بحت رسد و ظهور آثار
دایره مثل لحاظ افریفت بدینکه آثارش بموجب بیان سابق واضح شود
بما محبت و غیره در دایره دیگر اکیال آن دایره نیست که حصول آن
آثار گمانی است بنس حجب و نهایت بر غریب فاما غنی ولایت
که مقصود از سلوک اجبت بدون انکشاف انوار و دایره حاصل
نمی شود و حقیقت دایره یکال خود نمی رسد پس تا تبیل و دایره برود
چراست اول انکشاف و دریافت انوار و دوم حصول آثار
که قرب و محبت و محبت و غیره است و صاحب هر دایره موافق
عزت و معنی خود و مطالب یاب می تواند شد لیکن صاحب دایره
مغنی بنور صاحب دایره علیا فائز بر مطلوب نمی تواند شد لکن
هر چند صاحب دایره تقبی بر مطالبی رسد فاما بشاید که صاحب دایره
محبت فائز می شود صاحب دایره تقبی خواهد شد بعد از آن مراقبه
بسیار و بیست و نه است یعنی محبت خود بذات پاک و بی سبب

و محبت او شکار هر خود را آرد و در مقام دو دایره و یکا تریوس
یعنی نصف دایره است و وجهش آنکه محبت دایره مرتبه است
اول مرتبه اندای محبت است بمنزله مادی اششائی و درستی
که بیاس مرسوم می باشد و در اندای محبت محبت قطع و دیده و در صفا
و خوشبودی محبوب هر دو را ملا حظ می کند و بیاس خود و بیاس محبوب هر دو
از دست می دهد و اس دایره اول است و چونکه محبت نمی
کرد و حاسب محبت را اصطلاحی پیدا شده و معاشقین که مبت نمایند
دایره اول شروع آید و دوم که دیده و لایه دوس دایره در جمع حاسب
حق بر حاسب خود بلکه تمامی مخلوقات مدیده خواهد شد لیکن مراد از این
تر جمع و جمع مقل علمی نیست که قطع و تنصاف را مواء کرده و همساز
تر جمع دیده بلکه مراد از جمع است که از نزد دوس فواید صفت خوش
زند و چونکه اصطلاح و فایده مرتبه اعلی رسیده و شانی از حاسب
محبت نمایان تمام دایره دوم و شروع قوس است و در همین جهت
قوس است که در صفت ثانی یعنی حاسب محبت در آن مقام
اسلامیست تا که اندای قوس است خال اصطلاح و بیانی حاسب

محبت نسبت به آنست که در نفس کمال قوت محبت است و در همین
 مقام فناء الفنا حاصل می شود و بعد آن مراقبه اسم الظاهر است
 پیش از آنکه اسم تعالی را در نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را
 مظاهر می شمارد است و معتقدان هر نام در ذات پاکش موجود
 هر قدر که عرفان دقیق تر شناخت مظاهر و باطنی تر و استیلاز مبادی و
 و در ذات پاکش بهتر و پاکتر و مظاهر اسم ظاهر نام عالم و اجسام
 و افعال و احکام است که در گوین و تشریح بود اشی که در
 و کار خفایات که متعلق بر ذات است و مظهری است از مظاهر
 آن و همچنین کار خفایات که تعلق بشان به است داد و از فرد
 آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا فو کله پیدا میسر که از هر سالان
 صادر می گردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر انحلال از غلق ایست
 گرفته تا سر از سرائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین به کورین مترتب
 است یعنی ثواب و عقاب که به شصت و دو فرخ و حالات گوناگون کردن
 و آنست که در احوال و خوب و بد و شست که نیک و بد را در خواب پیدا میشود
 و اینها مظاهر اسم ظاهر ملاحظه که در مظهری این اسم مبینا که در ذات پاک

اوست و جهت ظهور این جوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه گردد آنکه این
 ملاحظه باین نیست بلکه بالا حلال نهایت سهل و آسان است و چون که عنصر
 بصیرت تشریحی گردد ملاحظه تنصیبی حسیتیری آن آسان تر میشود
 و از آنجمله و یقیناً است که مسح بر صبیحه که سُبْحَانَ اللَّهِ عِلَّاد حَلَقَهُ
 سُبْحَانَ اللَّهِ رَلَّةَ حَرِّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ دَا دَ کَلِمَادَةِ اِز صَانِب
 مندرست بر آنرا ناکه زیاده ترمی شود از هر احوال تشریح از مسح عجمی ملاحظه
 نمائش آنکه مسح بر صبیحه مذکور و چون ملاحظه وسیع العرف
 باشد ولی طایفه معتدلین را فرا گیرد و حسب لحاظ نمود مستحسنی ثوابی گردد
 بحال عجمی عار و کمال طایفه اوست معنی نیست با الحاد بر این مراقبه
 را امر اداست گمانی که دو فایده ملاحظه و فیوض این مراقبه که لطیف
 پیش ملاحظه است و سائر الملاحظات جامع است گمانی معنی مستقیم
 از فیوض این حوائج شده آنکه این مراقبه ملاحظه احوال گردد و سبب
 آنرا دشمن جمعی نفس است بعضی احوال او از اوست خود
 و سبب افعال خود و تنبیه الملائق که عبادت از تبدیل و احوال
 انشائی است و در احوال لطیف نفس دور و فیوض این مراقبه

آنست که عقل او را که مظاهر اسم ظاهر نمی تواند کرد و بخلایف مظاهر اسم
 اسم باطن که در او را که آن غیر از کشف و الهام و ادراک و از بسکه
 محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه
 را اختصاصی زائد بقیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و دست
 مرتب این آثار آگاه به حمت این مراقبه صد و تمام حرکات و سکات
 و اسباب و وسیات از ذات پاک حضرت حق مستفاد می شود و چون
 خواهد شد که غفلت از تأثیر و احادیث که متعرض حال او خواهد گردید و در جا
 و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک و ایستاده خواهد شد
 و غیر و بر اعتباری در نظر سالک خواهد ماند و غیر را بمشابه قائم و در دست
 کاتب خواهد دانست پس علی امت کریم الطیعم را صرف سبب
 محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات
 است آثار مذکور به تمامها مرتب خواهد شد و هر که در علو نیست و کرامت
 طبع مرتب ادنی است بعض آثار بحسب محبت و بعض آن به سبب
 خوف حاصل خواهد شد و به مقتضای کلا و عدا الله الحسنی
 هر یک که سبب مطالب خواهد گردید و در هر دایره هم از این و آن شود که در

ظهور آید گمانی بر قیامت در آن اولادیم پیدا چنانچه سابقاً متشروع شد
 و اگر این دایره مقدم بر دایره محبت بسود و برتری شد چرا که این دایره بزرگتر
 می باشد و در دایره محبت پس حسن تر نسبت مقتضی آید که مقدم
 بر دایره محبت باشد باز بر اسم السالم باید کرد و بهائش آنکه همین جزای
 ظاهر باطن است که مستقیماً از اسم ماطن حضرت حق است تعالی
 شانه و شناسش از تمام مذکرات است که بر ظاهر و مودع است و ماطن
 حتمی و تدبیر و شاد است پس قرآن را در آنکه مایه که مایه هر ماطن
 را در یافت کرده مسامی اسم ماطن را با اعتماد بر باطنش در مودع آمده که
 و اس دلات را دلالت نماید مانند محبت آنکه دلالت ماطنی است و در ادله
 ملائک علی ملائکه مذکرات الامر و مستان بیان احکام الهیه اند هر یک که نفاذ می یابد
 اولاً آنها مقتضی بسزایند باز در عالم هویدا میگردد و آنها ماطن تمام عوالم
 اجسام دارد و احکام مدبر اجسام اند پسند لعل اكمال ایشان
 قیاس با اسم السالم دارد و مورد فیض این مراتب آتش و آب و هوا است
 از اجزای حیات نباتی و حیوانی هر سه همسر و جسد انسانی ماطن
 اند و خاک در وی ظاهر است باین حرمت مورد فیض این هر سه هستند

و اثر آن تبدیل آنهاست و در صدد آن آثار بر آتش از حقیقت خود تبدیل
 نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند تا مقتضای شیبش
 در رضا مندی حق ظاهر میگردد و مستلزم مقتضای نیاز غایبه و دلخواه است که
 در انسان قوت دیگر پیدا میکند و گاهی تامله میرساند و با پیمایان را
 مقتضای آتش موجب لغت گردید و این پس مطابق این نگاه بهم
 اگر جهت ساختن و چون مستی فیض از فیض این مراقبه خواهد گشت
 عزائم نمیدوران بر داری احکام الهیه و سعی سبقت و سوار حقیقت
 و در آن پیدا خواهد شد و مقتضای هوا و اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست
 و تبدیل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر فضیلت الهی و منحرف شدن
 آن از مرتبه خردت و بنویست و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل
 است و اصلاحش کسالت است از مباحی و افتادگی بیادگاه الهی و تسفل
 مشهور عظمت حضرت زین العزت و تجلیات اسم الباطن در بن بر
 در می نمایند و تمام این سر بر باد جو و حصول آثارش بقطع حجب نورانی
 حجب این سر است با سر تجلی ذاتی و دائمی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است
 یعنی تجلی که نشان نفس ذاتی است و فرض از دائمی آنست که تجلی است

بهستند و ثمارت مانند آسمان و زمین و در استند و بیست و تجلی می نمودند
 اگر چه تفاوت بسیار است یکی از دایمی امری دیگر بحرینی ظاهر مراد
 نیست و از این علی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و ادلی الامر
 پس این سرزاده در جرات است اولی لحاظ اینک است کمالات انبیا
 است عظیم اصول و السلام یعنی ظهور علوم و ایت بود که غلظت را
 در آن بود و در او انبیا و انبیا عظیم السلام علی المدام مستحق
 می بود و حال که در حالت خواب هم چو در دنیا و ایشان متع فیض و ایت
 می باشد و منافع ایشان غلات می رسید که ایشان را انبیا نبود پس
 و در ایشان منزه چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است
 که چراغ را خبر نیابد پس انبیا عظیم السلام و انما در کمال و ما خود
 اند لهذا فیوض ایشان قلوب علی ذاتی دائمی و ابد و بخلات
 ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت و سبب
 حاکم فرمان گاری بجای می آوند و باز معانی و مستغرق می باشند لهذا
 منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که ثمرات
 متابعت چشم خدا است صلی الله علیه و سلم در این حاصل می شود و مورد

قبض این بر عنصر خاک است و سبب اول آنکه استوار و ثبات
 خاصیت خاک است لهذا سبب این سبب است دوم آنکه در تجلی موصوف
 معنی ظهور است چه چنانچه توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است
 و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فعیید و عنصر خاک
 هم در انسان ظاهر است و از ظهور فیض این سبب در عنصر خاک تواضع و
 فردنی است در انسان و مقصد ازین تواضع و فردنی است و پیش
 مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او که در امثال او امر مالک
 خود را عاید ای او نوعی از تعالی متحقق شود و تسفلیک بر جت آب است
 غیر این تواضع است به در تسفل پستی خود است مطلقا و پستی
 تواضع حقض جناح در وقت مقابله و مواجه دیگر است پس تواضع هر
 وقت امر نیست باید که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم
 عبرت انگ است چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را مبتدا باید کرد
 به گاهی انسان عاقل تصور هفتی را از صفات تقصیر حصولش
 می بردارد و گفتگوئی که فیما بین حکیمی فیاضی و عارفی کامل العرفت جاری
 شده و باین بیان تمثیل است وافی منقول است که هر دو با هم ملاقات

مکر و تدبیر ملاقات غایبانه شخصی احوال آن حکیم از عادت پرستیده
 قیافه فرمود که فی اسحاق نداده این سخن در حکیم و شنایند حکیم کتاب ادیبین
 اخلاق منتجع و عذیب بالیق کرده خدمت جادوت قرستند و عادت فرمود
 که من گفته ام که اسحاق ندازد و آنکه اخلاق نداده پس دانست آن جد است
 در حصول آن جداگانی سبب عبادت و گاهی از تصویر غیبی و مکر
 سبب یقینی تصور که البته در حصول آن همیشه می شود و آنکه در ذاتی غرضان
 جمل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان جریح است و حصول انسان
 معبر است که از قریب حوش دزد آنگاه برود و برود و بداند و بداند اتمام
 این برسد بدل او را چنانکه مکر و بداند و بداند و بداند و بداند
 از بر سر تالی موصوف بلحاظ مشابهت گهالات و سالت است
 حفاظ و منل و افهمید و انتحال همیشه آن کند و حضرت ذات و از جهت
 مشابهت آن در واقع نماید انیسازد سالت او نیست ظهور و سالت
 و الیچ کریم است در عینان حق و یقینی تمام است و و اعطای و و کوشش
 بلین در میان حنج و دلائل و انانیت و عجز است که درونی و بی نظریه و محاسبه
 و در تالیله بر اسرار و لازم است غلبه انیس که انیس آن و انیس

لازم نیست تا قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع ۱۵۷
 که لازم نیست تا در مقابلت و در جانش ظاهر است که ایچین معتقد و
 صادق را چون بقومی می فرسند شخص در حق آن قوم که فرمان برداری
 که در آن بنا بر فرمانی در زمین مقبول می شود و در هر سووم مراقبه است بطاعت مشایرت
 گیمالات اولا العزم و امینا ذوالا العزم از سائر دسل به اہمیت قویہ است و در
 باہمیت اہلاک کفر و اصلاح مومنین پس در اہلاک کفر اہمیت و با صاحب
 العزم از دسل نیز دخلی دارد پس قومی بخلافت غمزدی از دسل که فقط
 اظهار احوال است می کنند و بمنزله جادہ از جوارح انسانی بنسبت
 آورده قہر یا الہیہ کہ باہلاک کفر است و جہ می شود نمی باشد بخلاف ذوالا العزم کہ
 بمشابه جادہ می باشند بطور ملائکہ و شاید این جادہ بہ صورت متحقق
 میگرد و اول آنکہ ملک و انسان یعنی رسول ذوالا العزم اور و باطلت برابر
 و ندوم آنکہ اصل ملک بود و انسان تابع سوم بر عکس آن بود یعنی
 نشان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثہ شایستہ عظیم کہ شخص
 نائب خاتم الانبیاء است علی السہو و سلم و ظهور آن کہ شایخی
 زہر رشتہ و صحابہ رضایہ در ادنی السہو تعالی عنہم اجمعین از حبس

و درین حصصه ملکه و طبع و عقل و حس است جام و ملکه حاصل شده و انچه است از
 و سل از اسناد امتیاز الو العزم از و سل خصائص آنها سار مراقبه اس
 پس حصول آئین سرور و مست و یک کلام در حصول آئین که اصل و حصول
 می بیند می سر بر مقام و آست که می به چرا لا بد است اول منزل و اول که
 کرد و مد کرد و گود شد و دوم منزل صفت چنانکه یازدهم می شد و تازه
 است که می بیند می صفت است حصول پیدا در بعضی و شانی که مراقبه
 و سل کرد و شود پس هر که مراد ذات مشایب کمالات سوت خواهد کرد و البته
 از این در میان سوت که او می آن جوابهای سبک است در خواهد
 سات و اینچس و در او دوم معنی و سالت بر او نص خواهد شد و معلوم
 و ساطر معانی و جابلا و چندان می خواهد گشت و در دو سوم است
 و در این ملک حصصه و ستر و ان و اعوام و اگر ام و طبعان و محاسن او خواهد بخشید و
 اس مدعا را معلوم آمد است هر اسمی و از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد
 به می او آن خواهد نامیت هر که در اوست و در مراقبه که داسی مراقبه
 را امکان و ساندشالی و در اوست و در وی ساد و اگر خواهد شد و خوش کمال کرم
 آن کرم میطبق است ساد و کراما ساد که هر که در وقت طعام خوردن

مثلاً در وی ایشان می شود و دید طمع بر آدمی دوزخ و البته لقمه نذوق اند داد ۱۵۸
 و همین تمثیل را می مقصود این کلام باید برد یعنی هر که مراقب اسم محبی
 مثلاً باشد که با مقابل شان احوای وی ایستاد پس مقتضای کرم او
 بجای آنست که البته از شان احوای اشی بآن شخص از دانی فرماید موم
 جمله بی خاص از حضرت حی پناش آنکه بنده بزرگ زده چون کادیر ا از
 کارهای خداوندی سرانجام می دهد سختی و فرجی شود یکی اجر دوم انعام
 اجر بهر چند بی پایان بود و لیکن منزلت در دوست و مرتب بر اندکاد و
 مناسب آن و انعام بمنزل خلعت فاخره است که پیش رضای مولا
 است ایشان چون بآن ناز می کرد و دامن ساز بهر دو گمانی می نماید
 مثال انعام مستجاب الدعوات شدن باو جایی در بالا اعلی و غیر هم یافتن
 است و آن انعام چری می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت
 و بیت انعام است و خود و قصود و عاقلان اجرت قال الله تعالی للذین
 احسنوا الحسنی و زیاده و تفسیر زیادتی ریت است بموجب
 ردایات هیچ سود و فیض دوزخ و اجزه بهیات و عدالتی ایشان است
 و غیر فیض و طاعت دوزخ و فیض مخصوص صیغه ندارد و همیشه اینست که

[illegible]

در کار بنمایند و گویا چون نظم که منتهی خارج آنها است اشاره می کنند
 بر کمال مذکور بعد مراقبه بکار نظایر است حقیقت قرآن مرافقه بلحاظ مشابهت
 حقیقت صلوة کند و اثرش کمالی متفاوت است شرافت است
 پس در عین ثبوت بانجاس ظاهری مثل حالت نول و برادر خود خفاص
 و زانی با نفس بعد مراقبه متوہیت حرفه است قطع نظر از محسوس دیت
 مقیده که در او کان نماز می آید و تصور برش آنکه نماز مثلاً با طاعت که منظم
 حقیقی و حاکم تحقیقی بر فرض فرموده و امر منظم باین نموده متوہیت مقیده
 است و نظر باین که عین دانش منظمی باین نظم است متعبد و بت
 حرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفی خود ظاهر
 یافت می آید و بی سبب غلاف جلفی که در مقام حقیقت
 کعبه یافت می شود و در مراقبه ذات بلحاظ مشابهت حقیقت ابراهیمی
 است و سخن مجمل و در این است که هر کمال و نظر بکمال خود با خود
 انسی می آید و تصور برش آنکه در جنب کمال و ادوات احیاء
 حسی پیش می آید و آن کمال چه که ملاحت کمال خود می کند بی آنکه عجمی و
 دهد در خود نوس و در فقی می پندارد و خود و مانوس می باشد باین طور

انسانی که جناب حضرت حق را با خود است تصور هر سه
 کیمیا آفریننده و عالمی صاحب اصول و ادوات لازم کین است حضرت
 ذات بذات خود است بلا حذر و مراقبه نماید و چون این مراقبه با سالن
 خواهد رسید اثری از حیات در صاحب این مراقبه متکشف خواهد شد
 و دیگر آنکه مرقوم شده هر جا باید دانست بعد از این مراقبه حضرت ذات
 است که از شایسته حقیقت موسوی علی صاحبها الصلوة و السلام و آن
 تجسمیت ذات است و تجسمیت را هر کس می داند بداند که مراقبه محبت بود
 بهائا محبت سالک مرقوم تعالی را و تجسمیت حق تعالی این سالک را و در
 سر مراقبه محبت ذات است مراد است و او همین است متشای
 حقیقت موسوی باید دانست که حالت عبادت از عبادت ایدیت
 که در میان دو شخص می باشد و تجسمیت از یک طرف می بود لیکن
 قریبتر از حالت می باشد پس حالت بهتر از آشنایی است که
 هر یک را از هر دو آشنای دیگر می اعتماد و کمال است و عزت
 و بابت هر یک در دل دیگر را منح است و این حالت موجب
 موافقت با آنچه می بود و مثل در او این است با این شایان

و محبت زانسه مر نمائست اول آنکه محبت صرف بود بشرط ۱۶۱
 محبوسیت باشد این محبت با اعتبار عزت و جاهت و دن مرتبه
 خلعت است و با اعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل
 خواص که نهایت فرخنده و دلسوز و در حد میگذرد و دلا بد او را دوام حضور
 و قرب زانده نسبت امیر که فرخنده بود دوم محبت که بشرط
 محبوسیت کشیده لیکن محبوسیت رسید و با علای و در محبوسیت
 و اصل شده اگر از این مقام که نهایت محبت است پیش قدمی
 نگذرد محبوسیت رسد این محبت هم جنب خلعت است سوم
 محبت که در محبوسیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلعت است
 بلا نیس و آن مشایخ حقیقت محمدی است علی صاحبها الصلوٰه والسلام
 چنانکه پیشتر می آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت
 است و در ولایت بر قرب و دوام حضور است و این معنی در
 محبت زانده از خلعت است که در هر انعام گاه داد و بایستادن شدن
 امور و مقام خلعت زانده و در محبت را بعد خلعت فرموده اند و اگر
 این دو مقام محبت باشد پس حقیقت این معنی فی الحقیقه قابل

از حقیقت موسر و است بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت

و محبوبیت مجتبر بر که مثلاً حقیقت محمده است علی صاحبها الصلوة

و السلام بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ مجتبریت محض علی

استزاج محبوبیت که حقیقت اوست بعد از آن مراقبه جنب معرفت است

بدون تعلق آن بر محبوب با محبت بعد از آن مراقبه لا یقین است

یا منشی که ذات پاک را در مرتبه ایست که غیرات و بیانات در آن

از مستند هیچ تعبیر و بیان بان در بر نهند و الله اعلم بحقیقته الکمال و کمال

در بیان چهار کمال نشان راه و دعوت و آن شش هر یک به تجدید و یک

بقصد است و مهمید و طالبان نا فهم چون به مقام معرفت

ذات میرساند و سلوک به مقارفت و ایما ختام غیر رسانند

می دانند که ما نیزیم پایه و هم مقام اولیای ختام رسول حضرت خاتم

المرسلین و حضرت خواجه بزرگ عالم رسول الله حضرت خواجه مهدی

الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب

الدین بخنیزادگانی که پیشانی شریعت و طریقت حضرت خواجه بناد

الدین نقشبند و حضرت امام زمانی قیوم زمان حضرت شیخ احمد مجتهد

الف ثانی و غیر هم قدس الله تعالی استراذیم اجمعین ششم داین
 مقرر است صریح و عقیده اینست نهایت قبح ذریه اگر دین مقام
 بیگونی که اهل حد لایق و سلطان بهم رسیده و چون دین مقام رسائی
 نامان بهم نیست بجم غلظه این مرتبه و استنهای کمال اساطین بارگاه
 قبول نیست این دوی و سلاطین مناکت جنایت سرمدی توان فهمید
 شعر * و موف تری اذا انكشف القبار * افر من تعف
 ز جلك ام حمار * هر چند ساقی که تفاوت بود چه که در این کتاب
 محمد رسیده اهل حد لایق و سلطان را از دین رسائی و سرپرست
 ذریه که اکثر اشغال آن امر فرج نادر است و تعظیم شرح شریف
 است نسبت لیکن این نمایان حال نفس آن اشغال قطع نظر از فرج آداب
 شریف است پس حقیقت این است که ملاذیب و حصول معرفت
 ذات حاصل شده لیکن در و قبول چیزی نیست و در این وصول
 مراد و بیان درگاه الهی را باین مقام رسانیدن بر سایر آن است
 که ترافی متناهی نگارد و در ادب کمال رسیده نزدیک است
 که گرفتار خصم سلطان شود اگر از فعل شیخ خوبان بر شود و ذوال

اثر نمی و عباد که مقابل حکم خداوندی گردید و میرهن محکمه است و عبادی که برود
 و همین است حال طالب غیر مبتدین که به مقام معرفت ذات
 رسیده و آری چیزی حقیق و انوری فحیم است و در حق کمال است و مستخرج که
 فی الحقیقت اینده ای برقی و کمال ازین مقام است و این مرتبه
 بمنزله ابد خدای است و مرانی که از اینده ای ذکر نالی بجا شد و در کمال
 مثلث و مقصود است و در و بملفوظ و حقیقت این امر
 و در ضمن تمثیلیکه بند روح ایا و آیه است یا حسن و جود الشار و الله
 تعالی و اصح و ابر و دید نفس و که این ابناء این بارگاه قبول است و اینده ای
 و اسوای خلوق متعارف و قیاسی و بمقالاتی است که نسبت
 آن مقایسات و مقایسات لذت می و مقبولان حق گردید و با هم نسبت امتیاز
 ایشان و ایمان مقامات است و از آن مقبولان حاصل
 نموده اند پس این مقایسات را از نسب و کمالی است و می کشیم
 و القای که در زبان صوفیه برای این مقامات است و است و است و است
 قطب است و است که واسطه است و است و است و است و است و است و است
 و است و است و است و است و است و است و است و است و است و است و است و است

نمی کنند که از سبک کثانی در شخص اندکی داند که به تمامی سبک اول
 ۱۴۳ یکبار تمام می شود و نمی دانند که اینها می اول ابتدای سبک دیگر
 است که مقصود حاصلی همان است و احیاناً بعضی مقبولان بارگاه
 الهی بدون سبک اول بعد از سبک کثانی می نمایند و سر فراموش
 می باشند هنوز آنها نیست که شخص صاحب عقل و همت را
 که از حضور و یادشاده و است ادای مدعا می رسیده و وی در انصراف
 آن از این آن چنان کوشش نموده که باقی نمک حلای و قد دیت
 بارگاه مملکتی می شود خاض و غایب گردان شده و بسیار
 از سبک آن حضور گذشته هر وقت که این چنین شخص و حضور میسر
 خواهد آمد معنی و اسمی را می خرد و می گوید که اکثر سالکان سبک
 اول را حصول آن متعدد است و احیاناً از سبک اول بعد از
 سبک کثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سبک اول
 سبک اصطلاخی صوفیان است و باعتبار مدارج سبک کثانی
 خاشع باشد آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش
 از این همه از اجزای او رفته و پیش خلوص نیست و صفای طویرت

مالی خود را آن مختصر در حضور پادشاهی انگلیشته شخصی در فارشان ۱۹۴
 بر حضور پادشاهی کشته و اصل مطلوب را که مرکز خانرا بخت بمانون
 و ایشانه حضور نجی را اسلوت خود اظهار نمایی نماید و اصل مطلوب را
 پیش از رسیدن به حضور پادشاه محقق و مسیوری دارد و بنا بر
 مقاصد بی که در اظهاراتش متوجه می شوند بنا بر آنکه در اظهارات آن
 فی الحال فایده مدعیه و نیسب از اظهارات آن خارج می ماند و پس
 بنا بر رسیدن به منزل مقصود و در هر صورت از این که در احوال طرق و
 به قفا و رسم منازل تقشیر نموده بعین را در است کرده اسباب
 تصرف فراموش خواهد آورد و بعد فراموشی این اسباب از خویش و تبار
 خصیت شده و وطن و دیار را که این محجب بجهت آنها از اول قطع
 و دیار آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد
 و اشای راه چپ و راست و شهرها و باغات و آباد و عجاای که در
 مذکور و در میان خواهد شد بنا بر عرض از اغراض مثل این و ما بشما
 بافت احوال مردمی و شهرها و تحصیل تجرید و فروخته میان شهرها
 و کشته از راه راست با خراف و در نزد وطن بافت را

که ادای خاطر خود ساخت و دود نیست که درین حالت آنجهان
 مستعمل مسیر و تماشا است یا حت کرد که مطلوب خود را فراموش
 سازد با آنکه با وجود استحقاق با منزل مقصود نرسید تمام عمر خود را
 در راه این سر و سیاحت بربازد و به دلین رفته و مستغرق باشد
 که بهرست تمام دین از انقضای مدت دوازده منزل بمقصد
 خواهد رسید و اگر از راه است سفر نشود و منزل در منزل را
 راست راهی کردن شروع نمود البته آمار و علامات دارد و علامت برادر
 نمودار شده و در قرب و حصول مطلوب بگویش و این علامت پیرایه
 که دیگر خواهد شد آمار یک نفر را در آن علامت مثل و مانند در هر حال این
 و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه در آن علامت و در حصول بمقصد
 حاصل گردد و بهر کس که دید و از شاعرت فرمادیم و استراحت که اینده من به
 که در بیان خاص رسید آن تمکن را نظر بحمل و آرایش حسب حال است و
 احلال و شوکت و اقبال شاهی یا فتنه خاکی حقیقت سلطنت یافتن و
 به مصوبی پادشاهان که دیده باز به خصوص در مادیات و السببه و اصل
 به سواد اول ظاهر می گردید و متکسر طریق حصول اکتساب اعلی

خوانده شد پس مطلوبت اول منتهای مخلوقات اول است و طریق ۱۴۵
 حصول مطلوب دوم سلوک بانی است و تطبیق این تمییز بر سلوک
 اول از اینها تا اینها بنویسد است چه تمییز هر شده و طریقه از طریق
 اولیاء الله قدس الله تعالی اسرار هم باینهمه شدی و سبیدن و طریقه
 مدین کردن بمنزل تقیث حال و فقا و اهما و تعیین یکی از آنهاست
 و از کار جهرنی باشد یا سری از زبان بود یا از لسان یا سلطان
 داند کرد بمنزل و اهرام آوردن اینست سفر است و خویش و یار و
 وطن و یار و اکر استن بمنزل شغل تقی است و اغراض و محسوس
 است به منزل استغراق و کشف توحید صفاتی است و احیاناً
 در وقایع توحید صفاتی آنچنان استغرق می شود که از وصول بذات
 بحت جلالت عظمه غافل نمیکرد و ذوق که با وجود او می وصول
 در همان وقایع ماند و از آن نبر آید و بدشوارتی و دیر رسیدن البته خواهد
 بود و آنکه وی نیست خود را از توحید صفاتی باز میدارد و بر راه راست
 منزلی مقصود بدین اغراض می رود و آثار و علامات داد و الحاق است
 بمنزل حجب نور نیست ذات بحت اند و آن بر آید و است و آنست

حجت فخره دیوان فاضل است و آن نسبت بر یکی است
 چه مکاتبات مقدس حضرت حق جل شانه بیرون و بیگانه است و این
 اجواب احتیاجی ندارد من فاضل است بلکه میباید از شماره آن بهامت لطیف
 دلی کیست است و اینها بر سر یکی صحتی گردید و معلوم باید کرد که جمیع
 نواب است بر مسند یکی یا دیگری نیست بلکه هر مکاتبات از هر دو
 حاصل شدی دارد و این که آن علیه علایم همان جواب است و مسائل
 از پردهای دور و ازای مشکلات بهاد شایع معلوم می توان کرد و صلا بر هر دو
 که در را دیوان حاصل خواهد بود و علاوه بر آن برده از سانس با حدیث
 خواهد بود و حدیث آن پرده متکفل با کسانی آن خواهد بود و در
 آید و اما طاعت با معاش از آسمان جدا آگاه خواهند شد و آن
 خواهد بود و دیگر معاش از آن خود خواهند شد و متکفل با کلان اند و در آن
 خاص آن در آید و لاجری خواهد بود و خود در آمد نفس در انجم مشهور
 و در صخرای دیجات از جواب و نظر است هم مثالی آن بر آید
 پس سبب بر یکی دارد و همین دعوت نموده تصور باید کرد و در مسائل
 مردم اندیشه ایشان از دارالکمال است باید صلیب زیرا که خصوصیت

از اختلاف تیم بهادشاه بر ظاهر است و اما انتهای نسبت به رنگی ۱۴۹
 من مشایده و وصول بذات بحجت است این است تطبیق
 من بر سلاطین اول از ابتدا آنها اما تخریب سلاطین بپس انسان
 من بعد رسیدن به حضور وی بهادشاه هر چه خواها که معنی حصول
 و منصبی و اسلاطین در زمان بهادشاه بی عمل آید و در لازم
 که حضار در باره از هر گزیده و چو بداد گرفته تا پذیر اعظم از خود
 و این نسبت از تبار و وقت حاجت گفته انجیر از زبان ایشان
 به حضور بهادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود معنی و مفاد من
 نماید و در مرضیاست بهادشاه بسیار سرگرم و چالاک ماند و در آمد و
 به نسبت در باره و سر و کار و ملاقات حضار در باره کمال و تعاقب برزد
 بهادشاه از کمالی در آن در باره و احراز کردید از نظر اعتبار افتاده و لائق
 حضور بهادشاه نماید و این معنی منجر به اخراجش از آن مقام گردد و نیز
 خبردار باید باشد که از صاحب مرتبه متفاوت می باشد از رضای وی
 تا دقتیکه در وطن خود و بود و نمیدانم هر راست که دردی و قراقی و بعضی و اشک
 آن تامل نیارد و اگر مال گزارد است مال و اجنبی سرکار بلا حیا و

مکرر ادا کرده باشد و چو کایه باین مقام رسد نفس او ضایعی نیست
 که رعایت حقوق و آداب و تعظیبات شمار گمانیستی عا آورده
 باشد و مثل امثال حظیر و اود و ضامندی اهل آن مقام شل که را بدین
 دین و جامع و اید ای تیغ به امارا بر حسن و عا شک شمار و دو
 رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود بدهد و حاضر ماستی و امر نیست
 است مثل ساسا گمان و اهل الحماست و حاکم ساطت اند و حاکم
 قلد خاص فوق از ایشان و ملازمین دیوان خاص ملازم از آنها که
 مستند خدمت پس در دو دیوان ایستاده می نماید و از ایشان و
 آنکه در روی حساستند و ذوق ایشان و کسیکه در حضور ایستاده نگاه
 جو را بر هر یاد و مفسود ساخته هرگز محبت دیگر القات بمی باید ملازم
 چه استان پس این مرتبه را علاوه اعتبار کرده آتند و مواظت که
 که در دوشاد الفتن بوی پیدا شود و قیدی و قیدی در دوشاد
 حاکم و ماموم مادیشاد و که این شخص نهایت محبت و قدوسی من
 است و اسد سلسله ادا القامت آن به مقام سیر آید چه هرگاه همیشه
 مادشاد نگاه و ختم خواهد داد و القات مادشاد و موی وی معلوم

۱۶۷ اهل دربار خواهند شد و خود اهل دربار هم از وی دشمنانه خواهند بود و مانند
 او در اوردن مقام جائز خواهند داشت بعد از طمعیان از اقامت آن مقام
 او را لازم است که علی الله و ام حاضر ماند و خیر پادشاه را که گمان بقی
 بخورد و تا مل ملاحظه کرده بابت و وقایع و اخبار که در دربار میکنند و آنرا هم
 شنیده حقیقت چهره پادشاه را که بعد هر خبر جویش یا خوشی چگونه
 متغیر میشود بدقت و ایمان دریافت نموده و ادخاخ تغییرات را
 پس و ثبوت حاطه خود نماید و بعد هر تغییر حکمی یا نفعی یا تبذیر و سرای
 یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور پادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت
 کند و در این وقایع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد
 و در اخبار خوش از خبر صحت خلافتی ذلیل گرفته نامرده صحت و ذم
 او عظم و در اخبار ناخوش از مردن ستودی گرفته تا دقات و ذریه عظم
 و علی هذا القیاس از کار خدایتان کیسه بری گرفته تا کار خدایتان دشمن
 از در آذربایجان ملک و لشکر و از خدایتان دوستی و در
 بحرهای دور و دراز تا هجوم دشمن بر تنه خاص یا لجه احاطه آنرا قصه
 کند و بسا چیزها میاید که بر این جزای یا سفرای واحد تر میاید و چه کرد

و سایر آن فقیر چهار پادشاهی در آن چهره استقامت نمی شود پس بنده ابد
 که در هر خرد واقعه تغییری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دوباره فقیر چهار پادشاهان
 یادم بودم که که این هر دو ترکیبشان این تعدادی در جزایای سراسری آن
 نیست بر این محسوسات و ادبیت در دنیا که حسب فکرها
 و فطانت وی بلکه بر منی شاهی پادشاه در وی بد است و در مراد پادشاه و در
 وقایع و سواح آگاه و در او اس آگاهی بدی رسد که او فقیر چهار مراد پادشاه
 خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام پادشاهی است و بد است و بدی شود
 مثلا گاهی پادشاه سبقت باید که خدمت کردی این و در بحوالی باید که در عرض
 آنست که اس را گماید بی فقیر باید و او هرگاه که بر منی شاهی جابجایی
 کرد که در وی را از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد و عنایت شاهی اصناف
 منافع از آنچه سابق بود و در وی بخش خواهد آمد و سعی و مسافرتش
 اهل و در باره دکار او خواهد شد و لا اله الا الله منی و منصبی پادشاه او را خواهد
 نواخت و ماضی مطلوب خود که تمام این نشیب و فراز و محنت
 و متاعب را ای آن کشید و در انشا الله تعالی قادر خواهد بود و دید
 بمن بعد حسب حال خود در همان خدمت مستمر خواهد بود یا تر قیامت

کرده از مستحبین امتثال نموده به نصیحت ائمه اطهار دست نیامده و چون
 ۱۶۹ است ثلث سلوک دوم شاکل و لازم است که بعد از رسیدن
 به مرتبه مشاهده و اثبات ثبوت نوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این
 سلوک است اجتناب از آن تم شرع و در هر باب از انحرافات و منیات
 و تمییزات آنکه اتباع شرع شریعت لازم می آید است و شاکل و لازم
 که در ام متین شرع شریعت باشد و تکمال اتباع شرع مقدس سلوک
 اول را با تمام رساند و در سلوک ثانی غنائم شرع را که از این بی
 گیرد و این غنیمت کائناتی از دل می بود و کائناتی از جوارح مثلاً اوست
 به گفتن این تقدیر که بی وضو مس نکرده لازم شرع شریعت است به
 محصلان را باید که بی وضو مس نکرده و شاکل سلوک ثانی را از ادب
 زائد باید و آن ایست که در وقت کز قفس مصحف متوجر بگردد و بگوید
 نشو و رو بخش نادید نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را
 حاضر ساخته و از این عظمت مصحف امتثال کرده و باوت و دانستن
 خود را خجیل نموده و در این عظمت عظمی را بشناسد که در دست
 من بی چار و نس خیس این پر مغام و مظهر محض بفضل خیرت

حق تعالی در سجد و خواندن اذخود و دیگر گریهات این نعمت نداشتیم
 و این قسم تصور سیند مثل از فرحت لایزال شود گمان عظمت
 متعجب بسبب العین وی گردد و این چنین معانی اگر چه در پنج و دو
 فصل وی آید از آنکه ادبی و اصل مدعا الایه تکلیف این معانی را در ذوق
 خود آورد و علی بن ابی القیاس عطیت هر هر سه و فهمد و شایع بود
 آنها را در حضور حضرت حق جل شانه یا آورد و عطیت بن باز و تکیه گاه و اینها
 و حج و جهاد و سایر شعائر شرع بر این اصول اعتقاد کرده باشد
 و از این امت تشکیع شرع شریعت ملائجه و تشکیع گفته و اینها در سبیل
 طایفه الصلوة و اسلام و از عطیت است دل اموری و اختتام
 طریقه آیه اقرء الزکوة و طه و در هر مسلمان فرصت است و
 مذل اموال در رعای حضرت حق جل شانه هر چونی است که سالک ملوک
 ثانی لازم است و اینها نواعل نیام مشعل فیه و خیر از اینها
 ما است و احکام مادیات را هم بر یکی دیگر بر خود لازم شایه
 تا که از اداسه عزت شود مثلا و سوسیه زیرا که غایبش که در آیه ایمان
 متفر شود که گویا بجا است برای خود و بیش می یازد و در اینها

۱۴۹ قیاس باید کرد تمام تنهات را و نیز ضلالت این مخلوک را باید که
 و دادانی حقوق انبیاء و اولیایم که سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش
 یابن کند که الله ایشان سعای و شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیاء و اولیا
 بر ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس توفیق
 و دعای خیر که یاد آمد فی دوران مقام است تقصد و خاطر دار بی هر مسلمان
 کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عرائم شرع شریعت الهی شود و چنانچه
 هر دیکری و اینست بهشت و در آن و سوزان و کعبه و نماز و روزه و غیر آنکه آنها
 جرمه شفاعت و او بد پس همه آنها را از خود در اوست و در دهره و دعای
 این مقام از بیان سابق واضح گردید و اصل و مد از این مخلوک
 مراقبه و جداست و معنی و جداست بناسب لغت تو بهی حق تعالی است
 یعنی پیوسته می باشد و آن را از آلودگی در یافت باید کرد و آلودگی
 بهو جیب فحش ای کریمه فایضاتو لواقتم و رحمه الله بر ما موجود است
 بیانا که همه در دو حال چشم دینائی خود را خود کند بالیقین داند که این نعمت
 جزئی از محض رحمت و جداست یعنی حق تعالی بر جانش متوجه
 هر روزی و پیوسته می آید و در این نعمت از برای عیال کثیر و الا این نعمت

بوی که سر از جود استحقاق آن ندانست و دانسته عاقل آن نکرد و بود
خواهش و شناسایی آن ایستاد و روی متعین نشده و مراعاتی شایسته
برای بخشیدن این نعمت عظمی بر مفضل بعضی بنای کرد و بدو در این دو
نماد و محض توسل بحیرتی نمود و پس بیت این قسم نعمت عظمی
نعمه که محض بر فضل شامل و در قسمت بجا داده است آلوده و عاقل نه
لقیاس برادران هر از نعمت است و هر قیاس همین حال و او را
بنا که فی الحقیقت هر چه که در عالم موجود است اگر محض در این خود کرده
آید موبد شود که پس آن در حق این همه و نعمتی است جل جلاله
پس هر چه از ملک و ملک که فضا محض و فضا که نعمت برای
است و خصوصیت با وی دارد و با وجودیکه است و در حق
خواهش او را هر که در آن و در حق این همه و نعمتی است
که در حق اله و اوست و شش نظر خود دارد که رحمت الهیه بر همه که بیان
آن مستعد است بلا سبب و بلا حجت بحال موجود است و تمام
الکرام از همان رحمت فائز اند و هیچ کس نیست که در وی نعمتی
بر مفضل نیست و اگر شخصی بود که سبب کفایت طبع این چنین

نعم را در خود نمی‌تواند کردن تواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا
 ۱۰۵ و ارفع همه آن جنب است و شکست باب علی ائمه علیه و سلم اند پس
 حالات آن جنب از علی ائمه علیه و سلم از وقت تولد بلکه از صبی
 حقوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جایزه می‌دهد و احصا محض از
 دریای یکنوار رحمت الهیه چه قسم بلاد خواست و وعادی استحقاق
 و استعداوی معنی و سفارش ابدی به کوزه بر آن جنب فائض
 می‌شود و بر تولد چه قسم بر کات و خفایات باد و با جو و آن جنب
 منضم ساخت که آن بر کات شامل حال جمع کثیری شد و موجب
 محبت و اعتقادی گردید و این نعم که در طفلی و در خرس بر آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم فائض می‌شد قیاس نعم دیگر امری سهل است چندان
 وقوع ندارد و با جو و آنکه فی نشیما نعم جلیل القدر اند با کمال این چنین
 نعم جایزه نمید و انصود کند که این همه بلا سبب و بلا و به محض از
 رحمت کامله ذریه حضرت حق تعالی است چو نمک در آب می‌سوزد
 می‌شود همین نعم انعامات با بهره ظاهر و بلا استحقاقی و بلا استعدا
 و وعادی فائض می‌گردد پس خلاصه معنی وجه استثنائی استعدا از پیشین

و حجت الهی که ملاست و دل حب و دل سابق استحقاق و امید عا
 و نشانها و دعا و شفاعت و توسل مقتضی و مقبض انعامات طیاره نگاره
 می کرد و در اقبه و دانه ملاحظه همس نشان است و اصل این انعامات
 ایجاد است از کرم و اس معنی و دانه عام و شامل تمام موجودات
 است تا مار جنب تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجود
 انعامات معنی و دانه نسبت به هر کس علاوه می باشد و گمان سرمد
 که در صورت صفت و در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و حجت
 صفاست است و ذات الهی حل شده اذان منزه و پال زیر که بکرم و
 مصالح افعال الهیه بهر دیگر است و استحقاق و استعدا می
 این کس که مودی اعلم می شود و جری بکار گرفتن اوقات حکم و مصالح
 منوط است پس در بیدایش منوی اشیا است خصوصیت مان
 کس باجماع و مثلاً باقی از باب اشش و کمال نظر حکم و مصالح مربوط
 این نام حقیقی است تا که غیر با کس و اعلم و اشش عباد می شود و بیکه در
 حیرات این کجا میباید و چکس و هیچ امر بود که در جهت خدا را اظلال
 شاد ازان سو و صروت است چایه یان سو متو ته ماز و داین است

در ایشان و سایر بنسب جنایت محسنه و در حقیقت هر چه از نیت که
 هر کس را این اشیاء با هر دست بخاورد و نخواهد و بپسندای از نعم هر یک
 را تخصیص فرموده و هر کس ایشان را که منع رحمت بخارد و لایزال است
 و بپسندای مسبی کرده شده و آثار و در این عالم تمام تمام خواهد بود و باطله اند که
 لا ارض خالص شده اند و در این عالم از همین آثار است تا در می شود
 مقابل آن و در العبد است عینی و در آورین بر و سوسوی در این عالم
 و این نشان آنکه بر نیت مؤمن خواهد بود و در این عالم است تا در می شود
 بنابر تفصیل بخیر و بدی است حق می کند و او امر و نهی آنرا و در این
 اله است پس بنابر خوف و طمع جنت و دوزخ است و در این
 بنابر نیتی حصول عزت و در این است جنت آمده و در این و در این
 اصناف و اجزاء و انسلاک در یک یک از این خاص و در این است و در این
 خلاص از این و در این است جنت بر حصول عزت و در این است
 مترتب شود و بلکه از این و در این است لیکن در این است و در این
 و این امور النفات نمی باشد که میسای ایشان و در این است و در این
 در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

انسی و افنی با خالق خود حادث میکرد و در روز افزون میشد
 تا اینکه درسی بعضی سالکان شده تمام مراتب نفس و طبع و
 زینت خود را محو و منتهی میکرد و دو محبت و الفت حضرت
 را بچنان درویش مستحکم می‌شد که او را در اعماق آرزو و حصول
 جمیع مرتبه‌ها و مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جست‌وجو می‌نمود
 و گذر از هر چه حصول عزت و اعتبار را از قلمی و یقینی است چنانکه
 سول ثواب بر حصول عزت و اعتبار و مادامی که او را از
 سرستش نمی‌جسول عزت و اعتبار و تصور ثواب بالکل می‌برد
 و بعضی از مہمباعت پریشانی نماید و صرفت مع او تعالی مخلوط میدارد
 و هر چند مخلوط ماندن از دست در بالا علی و سقوط از مراتب اہل
 عزت و اعتبار و ثواب از اعتبار و اسرار مفود بران سترتب و تالیف پیدا می‌کند
 منجیل نیست مکن و صد بار نمای حق تعالی سق و دوی گشتہ می‌بیند
 که در عبادی او امر حق و صفای او است آن و خدا را بهتر از خدا دان
 مرتبات و در بد از ج قوت و عزت و در حاکم ثواب است و از حق خود
 می‌شمارد و بر گاه ماضی است و ای او تعالی در کاری تصور میکند آن ناواقفانند منی

و ابد تر از هر ابدان مذلت یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و ۱۴۴
 اسببار و دخول در ذرّه ذلایک بدتر از هر ابدان قریب و ذرخ می بندارد
 پس چنانکه در اله توبه رحمت الهیه است بسوی بنده لایزال و عرض
 این چنین وجه العبد و آردن بنده است بسوی جنبه ایزدعالی محض نامر
 و فدا می دوی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاست و اعتبار دل
 توقع از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نکود و اما که همین مضمون
 اشارت است درین آیت **لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً يَتِيماً بَاطِلًا** و وجودك
ضَالًّا و **لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً** و **بَاطِلًا** و **ضَالًّا** اینها سه آیت اشارت است
 بوجه اله تعالی و هر سه آیت اخبر اشارت است بوجه العبد و چون وجه اله
 بآیات آن و مقابل آن شناخت پس بطریق مراقبه آن اینست که
 نظر خود را به پیمان شان که مشاء رحمت لایزال است متوجه سازد
 و علی اله دایم نگاه خود را بان دوخته تلقی و شاکل بزمان حال و قال باشد
 که هرگاه اینمقدّر نفی چنانکه بر من بابر غیر من لی استحقاق و اسد فای
 در رحمت فرموده پس فلان نعمت حلقه فرما بر جنبه حایل و خطیر اینست
 و من نهایت مالائق و عجز و فنا انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف بر

هیچ امریست در این مراقبه گاهانی بگذشت نمی باشد و گاهانی مقید به پیش
 از فوق یا تحت بر واقع نمی گردانند مراست و منظور می گردد و نسبت
 این مراقبه عبادت خاصه از جانب حق باشد که الهی است و به خالص می شود
 و عبادت خاصه در صورتی خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم
 یا آنکه تمام مخلوق را قدرت حق تعالی آفرید و به دو ماه چون عبادت
 خاصه در خلق حضرت آدم متغیر است که صورت عبادت خاصه آن بطور
 پیوسته و در ماهی چون عبادت است و در قول حق تعالی که
 خلقت عبادی و همچنین است اختصاص حضرت خاتم المرسلین
 به عراج و اختصاص حضرت موسی به کلام بر کوه طور و نسبت همین
 عبادت خاصه عظمای بادگاه ایزدی و پادشاه ایزدی را می شود و آدم
 مقام در این مانع نمی شود و نسبت و تقدیر او را خای و بهندیس
 برین مراقبه با التزام هر آنکه همیشه شریعت و ادعای عظمای
 پادگاه الهی موافقت و به اوست و در این امثال از خای اهل
 دربار و ملا حظ میزد و پادشاه است و پادشاه است مثل که لازم
 بشیریت است از این پنج بر خال و بان کسی نمی بود و اندک و بود و جانم

بنامی و جوش بودی حاضر پادشاه از وی بجز توجیه حاضر بماندن بسبب ۱۷۳
 اندیشه بد طبی و خیانت و جهالت آن شخص بمنع اودامی
 نوازند تا که بعد مرور زمان جوی جلی از تحریر رسید و امین از طرف وی
 عامل آن بملک عالم النیب که علمش محوظ ظاهر و باطن هر کس
 و ناکس است در آن بارگاه بجز دیگر مراقبه و چیرانیه از بهر دجله
 انجام یافت و گمانیه فی و دست شد و نقیض بارگاه از وی گردید
 و حقیقت باطن بنده خود را حاضر بد است پس تودی مقدس از وی کرد
 ازل نصیه مهر مومن مقدس بودی مرحمت می شود و آن در تم عقل
 است و عقل شمر آن و ایمان بر آن و آیه و بنا اثم لئلا نور لای
 به همین نور اشاره می فرماید پس این مراقب و ظاهر از آن نور مثل
 شماره تابان از دور نمایان می گردد و آنست که در دیکر
 می شود تا که بزرگوار می مقام بگاه رسیده و تمام بدن طاری شود
 مانند نور بصیری که بزرگ الوان و اجزای است حاصله آن بود و یافت
 فرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام و جهالت
 مخلوق است و حوادث که بر نایض فتح و رسالتی حاصل می شود است

۱ این نوید بر اینی ادبیات و ضمایم الهی است و طریقی است که هرگاه
 قصد کار می نویسد که در یادگیری سوره و آیه شده تقصیری نماید و بدین که مخافه
 همکاران او نیست پس خواهی آمد و آری قیسم تغییر خواهد بود که از این مضامین
 ناصدا انواران فهمیده بعضی اشخاص این چنان می پندارند که معلمان
 ایشان از اینک قاضی دیگر و در ایشان و ملازمین و ایدر مصالح
 از ضمایم می سازند مثلاً هرگاه قصدی کند که کلام معین حاصل آورد اگر در صحت
 مان متعلق است به شایسته و انبشراح و در نام ایشان و در وجه
 رجعت مسوئی آن کار و در دلی ایشان مدعی شود و که به صاحبان
 مان متعلق است است و تقاض و نفرت و در حقیقتی لایعنی خالی آنها
 می کرد و آنکه حال ایشان غرض از ذنب کرده است و مقامات
 حاکم رفیع و سید و اند پس ایشان و ضمایم و نامی حق جل و علا
 و اسب حدوث قیامات و در غای که مخافه کامل ایشان است
 در یافتن می پندارند و این تغییر که در تجلیات حاد می شود ذات پاک
 حق جل و علا از ان منزله و بهر آنست تمعین آنکه آثار و مد که از ذات
 پاک بیرون و بیچگون مصاد می شود و در ان آثار تغییر می آید و چنانکه

الآن كما كان وجهه اوجبت ان يكون في انحاء
 يك وجهه است که از ازل تا ابد گاه در این تغییر نیست و اما
 بر نسبت امور خاصه پس تغییر می شود و مثال این تغییر و عدم
 تغییر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک حال است و آثار عامه
 آن حس است استعدادات اشیا نباتات فحالیست و این آثار است
 مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمی شود و در هر مرتبه
 اثر خاص از وی متکثر است خواهد شد بنا بر آن وضع و مکان نوی تبدیل
 خواهد کرد و در قریب مرزهای محشر خواهد رسید و همچنین برای ظهور
 آثار عامه تبدیل و تغییر می شود و این تغییر در ذات پاک دی نیست فعلی
 بلکه غن ذلک بلکه ظهور و تجلی از اصورت خاصه می باشد و این
 صودت تغییر پدید می آید و این تغییر در ذات نیست و تمیاض انسان
 است چرا که مغز من است این جسم عنصری نیست و غیر اگر بعد
 میست جسم من وجود می یابد و احکامی که بر انسان مرتب می گردد بهر تبدیل
 می شود و پس حقیقت انسانی که بشمار الیه من می باشد و مسئله این
 جسم عنصری مستور و مخفی گشته و بادی انادی پیدا کرد که معانی

تا جسم می شود نسبت با حق حقیقت می گرد و مثالی گوید که تر از ذره و ذره
 و پیوسته نادی ششم و اورا چنان و جهان کردم و همی که انسان
 فوت شد ماد و فانی جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام شرع و را
 بران جسم غمناک کرد آن وقت هیچ کس نخواهد گفت
 کبر و زید و فم و پیوسته نادی ششم ذات متعالی آن به چون
 و محاکم این دو صورتی و لایحه متعین شده نمایان می گردد
 این که در حق است که حقیقت انسانی مقید جسم می باشد
 پس نموده که بواسطه جسم دیگر احکام خود را اخلو دهد و حضرت
 حق حل شار مقید هیچ صورتی نیست بر اطلاق خود مافی اجتهاد
 صورت که می خواهد کلام بدین نماید و در همان صورت قهر میشود و از این جا
 واضح شد که بیده را انسانی خود معالای که احصا خصوص دارد و محسوس
 این آید فالذات ذات دور نمی باشد پس این مذهب که مال را در صواب
 را و سالی حق تعالی در این معلوم می شود و منویم مکرر و که احکام شرعی
 منبسط است و مستدل خواهد شد چرا که احکام شرعی در همان خود است که
 از شیاء و عیانت شده و این در صواب و صواب را و در میان پیش خواهد آمد

مشاء بنیامین امین بنده خواهد شد که این وقت بمقام کفایتی در حق من موجب
 و مضای حق تعالی است و گاهی طاعتی در حق من موجب شرعی بود و منجر
 بنار خداوندی او تعالی خواهد شد و علی بن ابی طالب در برابر او را
 بعیرانی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد
 نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است و آنکه در
 چون این کمال نیست بیدار بر سر کماله قایمی شود و وی پس
 وجه کلیم الهی بود و کلام حقیقی در میان بیچاره فهمیدن مدعا و مراد
 از اشارت است و از شجاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم
 می شود و خلافت بدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت می کند و هرگاه
 این بنده کامل بر مضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا
 صراحت تمام خواهد داد و کار کردی او بر منصفه ظهور خواهد گرفت
 و عیادت الهیه با خود و کثرت بر حاشن بخش خواهد آمد و غنای
 آن بادگاه خود و شافع و بعضی وی مستند و اهل و برگزیده است
 شخص کار آیدنی مخالف بکاست است و مراد او را بدین معنی
 خواهد بخشید و آن حدیث حسب حال وی خواهد بود پس بعد از او

تو گفت و استعرا از فرمان خدایت خواهد آمد باز مصیبتی مصیبتی عالی
 بر ترقی کرده مصیبتی و صد که فوق آن منحصی برای وی شاید و در این
 مقام این ولایت و ابر تو موت دست میدهد اگر میباید این
 امیر دیکه بر ایشان میبشت میشود و ما مورد ما شده و کر بر ما بدین
 فاس میبودی شود بیس به پر بود رسالت ترمی می نماید و اگر یا وجود
 آن هماسمه و بقایه نام نام شود و بر تو اول العری مفرد می گردد و
 در این مقام مصیبت حلیه اند می باشد و مصیبت حلیه اند می باشد
 حلیه اند کسی است که برای اعتراف جمیع مهمان او و مورد کرده
 به حد با یک ساله و هر که این چنین سات بیس وی حلیه اند
 میبست اگر چه از دنیا کار دیکه از دست حلیه اند مصرا عام می شود و از
 دست دیگری می برای می گمانند ما آن دیکه حلیه نمی باشد آدمی صاحب
 بد موت ملاوت می و دو مشاغلش ظاهر است که گاهی باد شاه کار
 بذات و از خواص خود دیگر و بیس آن خواص هر چند کار و ذرات و امر انجام
 داده و اما در پیش و در این مقام بهات و از ولایت است و از ولایت
 به آن بیخ کمالی میبست و الله تعالی اعلم تمام چهارم و میان طرفین

سوره که از ادبوت است و آن سوره شش افاده است و افاده اولی
 راه نبوت را بعد از توحید و احاطه و ملکات و فنیه و اولی خدا است و سوره
 بشر که در این باب معلوم شد اول چرخه لایه است و سوره سجده
 در مقام توحید است و سوره اولی طالب انظر بق را باید که
 تفسیر است و سوره اولی از قبیل اختیارات است و سوره اولی از قبیل افعال
 و اولی از قبیل احاطه و ملکات و سوره اولی از قبیل اغراض و توحید و
 خدا است این سوره از کتاب دست تفسیر و تفسیر نماید اگر چه
 عالم کتاب دست است و سوره اولی از علمای قدس است و سوره
 که بعد از این اتمام حضرت عی در دست بود و مطلق که در داده این
 دوره و سوره اولی شد و بار بار ملاحظه جست و تصور درست
 در زمین و دست سنج ساز و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی این
 نیاز و بر روی نعم و بخت خود و مره بعد از سوره شش آرد بعد از این
 در خلوت نشسته و در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم
 حقیقی و بی نیاز تحقیقی و روحی مثل این عاجز بی مقدار که از سربار یا
 احتیاج در احتیاج است چه قدر متذکر و مستحق است و این معنی را در

ذهن خود چنین مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی او را
 درین او قرار بکیر و دنیا که اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را
 حالت تشغیر بریت پیش آید که از مصیبت دلست چنین اذعان نماید که این
 متبایات شرعیه موجب همی ارمیشود که لذت تصور وقوع آن موثرتر
 می گردد باز این امر او را در ذهن خود مستحکم سازد و چنانکه فتح این متبایات
 عقل و دلست او را بفرآ ببرد و در باطن او اثر نیست آن متبایات
 طوفانی و در حسی پدید آید چنانکه صدق آن متبایات را از خود بخاشی و وقوع
 خود در تملک جان و مال و آبرو و از قبول شمار و بعد از این عظمت
 قرآن مجید و فرمان حمید را تصور نماید و از مصیبت نامت خود ملاحظه
 کند که این صفتی است از صفات ادبیه و تائیه که آثار اعمال اسکا را
 در بچگونه ناساستی نموده حضرت حق جل و علا محض تعلیات خود
 در کسوت زبان عربی بنیان و صنعت اولی که کمال ذاتی خود را انزال
 فرموده همون را در اسفله فیما بین و بین العباد کرد و ایند و بمشاهد آنکه
 مالدشای علم القدر و دستار خود را بکیر و دیگر طرف او را در دست
 خود نگه دارد و دو جانب دیگر را بدست قبری نفس و ریاضی ل مایه

بهر بیاضات القشای باد شانه میاید اثبت بد و اور المرزاده که بفرجه ۱۷۷
 که در اثبات پیش آمده همین دست انداز حرکت دهنی مبرا همین
 بیاضت خود مستند سازی کفی الجبال بسوی دیواره خوام نمود و عنایت خود
 بهر دست خوام مناعت پس انکز در حال این فقیر نیک ابل کرده
 آید و از قانون ادب فی الجمله مسامحتی در زید و شود و او اشکاف گفته شود
 که اگر چه ظاهر دوست آن فقیر یک جانب دیندار است لیکن
 فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهست او دست
 انقضه عظمت این کلام پاک در دهن او بدی مستحکم نشیند که بدقتیکه
 بظن منوی میباید و تعالی آن کلام پاک را بان معصیت ملاخیزی نماید
 برادر از این نظر آن معصیت جزو میشود و سینه او بسبب عظمت
 آن کلام با شش پاشش می شود و باز اگر این ملا خطه کند
 که آن کلام پاک بواسطه معصیت در قنای من است هر وقت که منور شوم
 او را بر زبان خود بی گفتنی آدم و هر وقت که قصد کنم بدین مذل
 بال و نفس و بیست خود را با او تسامع و او را بر سینه خود دهنم الله او را
 بسبب این ملا خطه بر جان خود تقبیحی و خیراتی نیست و هر مشابه آنکه بتوفیق

در حشاش بدست عقلی کم یار افتاده باشد پس اگر او را می بیند
 نظر او نسبت در حشاش آن با قوت جبر می شود و اگر افلاس و کم
 مائی که خود را ملاحظه کرده باشد که در این با قوت تصور کند و باید
 جبریت و تعجب سرگردان می شود و چون عظمت این کلام پاک در دهن
 او کما بقه در ایوانه و ثبات است از ساطع در اسباب هم پس کلام پاک
 محاسن آن صمدی سار موب فهمیده ماند که حرم نود که در نظر نقش آن
 است که بومی را از امام ستر که احسان کرده و مسیحت محمد را همراه خود
 کرده در مکانی حالی داخل شود و الحاح و سار پیش از پیش محاسن
 در عالم کس محاذ و که مادره ایامی در همه وجود عا حرم و تو
 مرا همه چرتاده و تو که قدم اول را دوست است پس
 نهایت و راه دعایات و عیالات خود را ملاحظه و بار هم لیاقت
 مرا که اسبنداد و لیاقت هم بدست تو است و شعری تو به
 ساقی شوی و در دست غریبی ماند و قد و عمر باشد و مسعت آتش
 سار ما به مدد آن صمدی و التبع و رحمت بکسر سالت و حصول حقیقت
 بود که مال حصوع و توحه نام و ما که عزمت مکرار و در اکثر ارکان

ضلالت و دل خود را بسوی طلب کثیر سیات و حصول تحقیقت نور منوره
 ۱۴۸ دارد بعد ازان همان انتماء حضرت حق و شست قمح ناخوشی او
 و کمال تنزه از منہیات شرعیہ ملاحظہ نماید اگر حالت مرقمہ العبد در باطن
 پدید آید و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلوب و دایم او در همان
 حالت فرو رفت فیہا الا این امر را بر روز دیگر حوالہ مراجعت
 نماید باز روز دیگر همچنین کند تا کہ همان حالت رود و بعد ازان در اشای
 امون حالت عظمت کلام مجید و مناقبت ارتباط او را در میان خود
 رود در میان رب العزت ملاحظہ نماید و وقتیکہ عظمت آن کلام پاک و
 وساطت او فیما بین الرب و عبادہ ستبہ او را امال سازد و سرود
 و انہاج بر ملاست آن کلام پاک گامہ سر او را بر ساز و چس نظری
 کہ مسموح کمال تقیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید کہ یا خدا یا
 این کلام پاک ترا در حضور و تشفیخ خود ساختم و وسیلہ خود گرفتم و باین
 جبل متین تو خود را محکم ساختم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب
 منہیات آن بر نسبت این طالب کہ تحت کب بر خص بلا غرودت
 فیروز چو ادا از جہ منہیات است محلا ملاحظہ کردہ عقد تو بد کند تصویرش

آنکه چنانکه شخص الزام ابتلاع فعلی با احتساب از چری روزه خود
 میکند و عفت و شوق آن الزام قسم احد است یا بر آن مادامیکه
 میزاکر بوس پاک است قسم حی سنا که بتعالی مادامیکه و اگر آحت
 اش با یک او در دماغ مال با آید و باطن خود است قسم همی
 چرخا و میگوید اگر عاشق است قسم عشوق خود مادامیکه الصبر و یک
 مادر کردن این قسم محاط نفس را ابتلاع آن فعل با احتساب از آن امر از
 به دل او مثل صبح و لای حی حر و با کلام او محاط میشود که او با عقد
 محس می کند به پیش مست قوه از دل خود مر قوه روزه در تران
 میخیزد سل کرده بر این خود میگوید که مادامیکه با امر عفت است بود کل کرده
 مع شرع و امر خود لازم کرد اندام و طاعت شرع و امر طاعت نفس
 و مال و جان و آیر و دوزخ و عیال و اسنان و پیر و اما و جمیع مخلوقات
 در هیچ دادم مادامیکه محس محض عا حرم مر عفت است که تو بکنی کرده
 اگر من مرا ظم بر ده خود و کردم پس در محس کردم خود را حق و را
 ما تمام رسائی عدا دان او اعلی الله و ام مراعات هفت نور الثبات
 ضرر و است که در حضور ملک الایمان که در دوزخ علی الخلاق و عالم اسیر

و قرآن اگر چه نزد صاحب ایمان واجب است اما این طاق است
 و این کلام یا که مناسبی دیگر بدست آمد و بعد از آن همین
 و این است عزیز که در اشعار کتاب و سنت و احتیاج از مدحت
 میماند و این خرد و زمان از امثال و اقوال باشد اظهار باید پس
 قرآن مجید را شیخ حقیقی بود و اندوختن آن عزیز را شیخ ظاهری پس
 لایم که اشعار قرآن را اصل جوابد و است و اشعار آن عزیز را فرع آن
 و بر ظاهر است که چون فرع را اصل بایم متعاضض میشود فرع از دور
 اعتدال ساقطی کرد و اینست تصویر مقام توبه و روحی که مناسب این
 طریق است و در عقد بود باین وجه فوائد پس عطیه و سماع نفس حائمه
 است و از آن حصول استقامت و دو نور است و همان آنگاه
 و تجربه و صمیمی محقق شده و وقتیکه طالبی بر دست عزیز می بست می کند
 عنایت و دانی سبب و حاست آن عزیز بسوی این طاق
 منور می شود و او را از مواقع از کتاب میبایست و مطلق بلاست سهیات
 باواع لثافت غیبیه و حیل قدسیه باز میباید و این امر دوم
 و متحقق می شود یکی آنکه آن عزیز با وجود و حاست عند الله کامل النفس

قوی التایر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا همان عزیز
 را بر وقوع آن طالب در مشایخ ستمیات مطلع سازد و بخط او از
 ابر زکاب مناسبی امر فرماید پس آن عزیز مدبری اندیشه مراست خواه
 در مقام خواه در رتبه و در میان آن طالب و آن قباح حاصل گردد و دیگر
 آنکه حق جل و علا بسبب عذابت خود و سوی آن عزیز از غیب الغیب
 لطیفه بر وی گذارد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه
 بوجه من الوجوه منسوب بآن عزیز شود که آن عزیز اصلاً برین مقامه
 اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز
 باشد محض برای زیادت و جانت آن عزیز از پرده غیب
 نبوده باشد و چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون
 باز لیجاد و خلوت تنهانشند و آن عاشق بجهت طامع حصول فصال گردید
 صورت حضرت یعقوب علیه السلام انکاشت خود را بدندان گرفته
 پیش روی حضرت یوسف علیه السلام نمود اگر دید و باحتیاج
 شدن آن معالیه شد حال آنکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلاً بحال
 یوسف علیه السلام خبری داشت بلکه حضرت یحیی علیه السلام

بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر است و آن معلوم را در هر
 ذره چون این هر دو در هر ذره نشین است پس باید دانست که این
 هر دو بطریق دیگر قرآن جمیع در حق است که در هیچ یکی از مکیات
 تصور نیست چه حقیقت قرآنی امر است از امور قدسیه که با
 هیچ یکی از حقایق امکانیه نمی یابد چه این مثل بر رخ است پس این
 الواجب و امکان و جامعیت او غیب است که کسی را از ادراک
 آن ممکن نیست چه برای حصول آن چنان کلام از جمله صفات الهیه
 که آلات ذریع حضرت حق است و باید که در میان صفات و
 بات است ممکن تصور است پس این که مکیات حضرت
 بسوی حفظ این کتاب تکلیف خود میزند دل خواست خدای تعالی
 دل خواست طاعت بانی یعنی حفظ آن کتاب را این طریقی و از جمله کلمات
 مبهمان حقیقت قرآنی که نو و مقدس است و در میان کتاب
 ابو منکر و در ضمن الوجوه و مسائل یاد شده خطواتی واقع خواهد شد تا این
 طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بر اسطفا که خلاصه ما را در این مقدمه
 سبب برکت رسول بقرآن محقق نماید خواهد بود و ان شاء الله تعالی

چون طالب راه بنوت و منوخ قدم و در مقام نور بدست آورد و ادرا ۱۴۱
 لازم است که قدم هست در مقام ذکر ایمان و مراقبه مصداق و اسج کنند
 اما ذکر ایمانی پس طریقی است که اول تحقیق معانی لغوی قرآن و
 اذکار مستعمله و ادعیه مأثوره نماید اگر خود عالم فنون عربیه است فیها و الا
 این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و ادلی الایدی و
 الایضا باشد استفسار کند و در تحصیل معانی لغوی بحر لغت غرب
 اول المقایب نورزد و بنوشگانی معتقین فنون ادب که خود را برای
 تحقیقات شاعری محققین عربیه قرار داده بر جم غفیر از اهل اسلام
 داده اند و در مذمتش شود که آن بدعت محض و اعناعت عمر و
 بنو و لغت است بیت ترسم ز منی کعبه ای اعرابین * کین
 ز که تویی ز منی تر کشا نیست * بعد از آن خلاصه این معنی و تفصیل این
 و مضامین بر خویشی که در باب اول مذکور شد ملاحظه نمایند و از او آرد
 دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن با اذکار و
 ادعیه مأثوره بر زبان مابین الخضر و الاحقاد اکثر احیان شروع کند
 و اما چهارم حفظ و انقیاد مغرط پس و بعضی ادوات مفید می باشد

اما بدوران چندان مشغلت نمی نهند و حد و مهر منوط از پیش از این
 در بنده ماند فهمید و حد احتیاطی منوط از گوش تصور باید کرد و حد و سطر از
 کلامی که میانه اناس در محافل این ادب و مجالس اهل قمر واقع
 می شود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط
 کثرت ذکر یا محقق باضیاط اوقات نیست بلکه مقصود از این
 حد و ثبوت ایمان حالت است که در باب اول مذکور شد پیش ما و اما
 این حالت محقق بشود ذکر و ادراک ایمانی نماید فهمید اما بدین مختص این
 حالت پس آن بگیرد از جمله ریاضات و مشایخ باید شمرود و باطنیه در ذکر
 ایمانی چندان اکتفا نباید کرد که غیبی ذکر و تملال اودای حصول
 و کسایت افکار بلکه مذوری نفس بد ایمان معناد باید کرد و اما مراقبه معصیت
 پس باید دانست که اساس سادگی پس مراقبه چنانکه در باب
 اول و ثالث مذکور شد ملا حمله اعیان است حی و جمالیات قدرت آن
 فاعده مطهر است لکن ایمان مرد و و البته در دید تصور و احتیاج
 و اگر شایسته حقیقت حضرت می باشد ایمان حکمت آن حکیم متعالی که
 محترم مراد به محمد بیت است و از نهاد می احوال لطیف ملا حمله نعم

ششتر که تأثیرات عادی و حادث نمیشود مثلاً انزال خیمت و انبات ۱۸۲
 نوع نمازخانه از نظم جلیده است لیکن از این که درین قسمت همه افراد
 نسائی اشتراک دارند از لحاظ این امر شخصی عامی و احوالیه
 در تصدیق و حدوث نموده اند و همچنین خلق سموات و ارض و اعماق
 اجرام و غیره علویات اگر چه از اعظم آیات قدرت و تائید و آثار حکمت
 بایره و علانیات عظمت و تائید است لیکن چون این امور در کودکی
 و دوی انسان و در اکثر اشیای بی نماید ازین سبب بملاحظه این امور
 باین اورد و بکمال است حضرت جی انتقال متحقق نمی گردد و این امر طالب
 لازم است که نظم خاصه که بر نفس این یا بر امثال این تأثیر شده و
 در مجانب قدرت که خلاف عادات ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه
 نماید و قضی که مشکل را امثال این معنایین باشد مره بعد آخری
 بکوشش و شوق خود بشود و از این بار و وزیری نصیرت خود و حاضر
 سزا و سناح فضا خود را در بحر عظمت آن خفیم بالاستحقاق و دور
 با توبه انعامات آن منعم علی الاطلاق بخیجیر سزا و تائید مرافقه
 صمدیت بدست آید و چون مراقبه مصداقیت بر او بی که در این

اول و ثالث مذکور شد ذهن نشین ادکر و آن وایمزدج بذکر ایمانی
 مهاند اکر ممکن باشد و دانی ذکر ایمانی مراقبه بصمدیت کند و الا بعضی
 اوقات در ذکر بعضی اوقات در فکر صرحت نباید و دو میبایدی حال
 فکر را باز و گراهم و اند و اند ذکر ایمانی مراقبه بصمدیت را سوختنی بصبت
 که بسبب آن موثرات ذکر و فکر و فنی می یلید و آثار ادب و ثروت و
 صرحت ظهور نمی نماید و از اعظم آن موثرات و اقوالی از خدمت
 خلق است خصوصاً خدمت بنانی و سبکبختی و مغایرت و انجام
 حاجات ذوالنعمات و خبرگیری مرئی و بالجماع شخصی اگر درین دروس کسی که
 اند تحصیل جو آنچ خود فرماید و دو و اند فانی حصول مطالب بر روی اند
 مسدود کرده بالجماع چون مدایت پرو کرد و فکر خود را که و البته مفتاح خزان
 معاد است و این که حب ایمانی است یا بصمدیت خواهد بود و همین
 حب علامت است که کمال ذکر و فکر است یعنی بصبت بصمدیت
 همین حب معلوم میشود که ذکر و فکر کمال خود بصمدیت پیدا دارد ۳۳
 چون حب ایمانی کمال خود بصمدیت که ظاهر باشد و اند است
 غالب بر افشهر اعلام این را و از اظهار علامات و نظریات که فانی

از ادوات است و خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول ۱۸۳
 همین کمال علامت است ایستمال حسب امانی است باید دانست
 که تلمیه نفس از داده در ادوات بهر لم شغل نفسی است و در راه
 ولایت که این نیز در شغل اصل الاصول این هر دو طریق است و انش
 آنکه یکسان نبود که در ادوات جلالت از شدت انقیاد و استقامت
 علامت محسوب است و بر ظاهر است که خود در اصل استقامت و در
 در استقامت مولای خود قرار دادین و لوح نفس خود را از تقویش در ادوات
 و عزائم پاک کردن از قضای حواس و انقیاد و با قوای مرا استقامت
 استقامت علامت محسوب است و این در بعضی احوال بعضی بندگان
 انقیاد شعاع است و از حلیت عقل و دیر خود و جانی غاصل میکنند
 لیکن این محصول و جاست بر همین تقدیر متصور است که بعد از اقل بر از
 مولای خود باشد و نفس آن مولی به بعضی استنباط امر میفرماید و این امر
 نصیحت شعاع مذکوری فطرت خود میدهد که در امتثال آن امر کارخانه
 از کار خارج و مولای او را خواهند پس اگر این بعد از وقت هم بر
 امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را داخل نماید البته در امتلاست

و عتاب است در اثر حق و سب است در عداوت باشد و اگر حکام عقل و فهم خود را بر این
 تکیه کنند از اعلیٰ نماید و سبب این مدخلات هیچ شایسته از معالجات حق
 در این نیست و پس از آنکه هر قدر عاقل عتاب و ملائمت خواهد شد لیکن بیشتر مصلحت
 در انصاح معانی است مولای خود که عداوت و محبت و غیره خواهد بود این است
 در جاهلی و در حضور مولای خود خواهد یافت و توفیق این معادله خواهد داشت
 و میان بنده و نادان و جاهل و در میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم الهی
 و انکشاف است یا سبب است یا عجز و انقیاد و امتثال و پیروی و در اول
 منکر و ملاک و مصلحت انداختن است و در اینجا کمال است که او است و این
 آن درین مقام بر ضرورت است و آن اقسام علی از ادب است
 بهنس باید دانست که علی از ادب بر سه قسم است قسم اول آن
 و آن مقصود است که این را از ادب می باشد عبادت از بطلان و کفر
 و از ادب است یا نشستن آگاه ایشان را سبب کمال و سبب در مقام
 خدمت و خواهش از استیاضی باطن میشود و سبب است که
 توحید انعالی پنج عزم دارد و منقطع نمیکرد پس ایشان خود را
 چوب پاستک در دست تقدیر می راند و در آن خود را فروخته می

یا مستبد نفس گو یا که خود را بر او غلبه بخشید و بقصد قسم مانی و آن نصیب
 شد لکن مبادی و پایه نبوت است و آن عبادت از ادب کردن اداست
 خود را به نسبت مراد و آنچه حق جل و علا را یارانش آنکه ایشان از اقتضا
 در عینیت و خواست و شهوت خالی نمی گردند و جرم و عبادت ایشان باطل
 باطل نمیشود و یکبار در عینیت و شوشی ایستاده و نور از پیش آمدن
 امور گذشته از دل نداشتن آنچو شد لیکن بهر طلب رضای مولای خود
 آن اقتضا و عینیت و کرامت و نفرت نداشتن از دل مولای خود جانی
 نمی ماند و در ادبیت خود و اموال و اقتضای طبیعت خود هرگز استمال نمی
 نماید و این همه محض برای طلب رضای مولای خود و بر خود می نشاندند قسم
 با حق و آن حقیقت آن کسان است که بمناسبت بعالیه و راه نبوت فائز
 شدند و آن عبادت از مطلق مباحات اداست خود است برای این منظور
 خود و اگر از جانب مولای خود میباشند آنکه چون برادر یا پسر یا صبی
 عالمه این راه و حقیقت بر پایه و حکمت میبرد و آنچه منکشف میشود یعنی آنچه
 دل خود میپندارد که آنچه انبیا و اولی است بمناسبت و آنچه حکمت
 الهیه تقاضا میکند و هیچ انبیا و اولی را این حکمت فرو نگذاشته و

حینندگان چنانچه از ارحمت الهیه هرگز مهمل و مبطل نخواهند ساخت
 بلکه آنچه انسیب و اولی در حق اینندگان است در این امر اداست
 تا آنکه گزین و بهمان چیز تا از این امور خواستند که اعتقالات و ادوات
 خود را در کار خجالت الهیه و خلل دادن محقق بقدر لافاقل است
 پس کسیکه خود را جزو مذکوران متقانی مثل آن مولای حکیم در جسم و علم
 مناسک پاشد که او چنین است که عقول او در دست خود دارد و کارخانه او
 و خلل نه پیاپی نظر خود را بر این چهار مولای خود در وقت مشغول امر ادا پاشد
 و هیچ خدمت بعینه از خدا نیست مولای خود از جانب خود بر خود
 لازم بشمارد و پیشه سازد و نبلا و پاکب مثل خدمت کار و ازم
 حضور وی و ملازمت را سفار خود ساخته و از او ضایع و اطاع مولای خود
 مرض اوست تا خود را امارت و روی نظر او خود را احاطه دارد و همیشه منتظر
 دارد امر او و او را مانند سایر امر که از جانب مولای او صادر شود خود را
 در ایمان امر بکمال حسنی و چالاکی در آرد و افاده^{۱۴} چون انسانی
 از او بکمال خود می رسد و علامت کمال او دخول طالب است
 و در آن وقت که او را اقامه عطر شده و گریه ها نشانی

آنکه چنانکه سالیکن راه ولایت ابدل در تحصیل ملک آباد داشت ۱۸۵
 میگوشتند یعنی دوام توفیق بجانب حضرت حق و بعد از آنکه ملک آباد
 داشت و در جانب نفس ایشان می نشیند آنرا به نفس هفت
 مخرج میبازند پیش احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاہر متعدد
 یا بعد در کثرت کونه از آن ذات منبع السرکات یا قرب و معیت وجودیه
 باین طالبان همچنین طالب این را دانست و باید که بعد از حصول ملک
 یا داشت صفت سلطنت و حکومت را بر اسفند و مضمون
 لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ
 وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
 وَجَهْرَكُمْ رَأَاهُ كُلَّ نَفْسٍ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ ذَكِيٌّ
 دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او در آسمان و زمین
 و بر و بحر و جمران و خراب و بیط و مرکب و درون و بیرون خود
 بر ابراز نگارد پس باز حرکتی و سکونی که از دنیا از غیر او صادر شود
 به مجرد دیدن آن حرکت و سکون از دل او این مضمون سر بر
 زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می بیند و خود را در جلالت

و ثلوث ملکه تسائر حالات نهاده اند بلکه حال او مثل حال بگشتی
 باشد که همراه او علی اله و ام شخص بی مانده که آن شخص را به نسبت
 آنکس هم علاقه احوال و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم
 علاقه شایسته و هم علاقه آفاقی و هم علاقه اسنادی و هم علاقه پیری و هم
 علاقه محبت و هم علاقه محبوسیت هم رسیده باشد و محض بر قرب
 و دوری اکتفا نماید یعنی محض این قدر دانستی که آن شخص
 بهر اسب موجود است و در راه کنایت نمی کند بلکه این هم مانده و نسبت
 که آشفتگی می دهد و می شود و اطلاعات مطمح و اخلاص و اخلاص و
 قبول می نماید و نخس و آفرین بر آن می کند و ثواب حریل
 در حقی و قرب و دجایب و در دجایب و عظامی و باید دید و از نزد
 حاکمان و می شود و همان عاسی دارد و میکند و بر آن حسرت و سوزنی
 می فرستد و عقاب شدید و در حقی و بعد مدلت و در دجایب و می شود
 و او را در دجایب و بر آن حسرت می شمارد و در حقی و عظامی و ثلثات
 بسره که مروج کائنات اخلاص و شدت انقیاد باشد و میکند و حیل
 طاعاب حیل و دانی و عینی که مروج بحیث نفس و ثلثات و حیل باشد

می نماید بالجمله بکلیه کیمویی و کیمویی آذنی نشان او است ندانی که مقصود ۱۸۶
 ازین کلام آنست که طالب راه بخت و الازم آنست که این منتهی و
 در انقضای او در اولین خود تصور کند حاشا کلام که از تصور است عقاید هر کار
 می بر آید بکلیت مقصود آنست که حال آنکه طالب او تمامی احوال بهشت
 حال کسبی نباشد که همراه شخصی که موضوع بتابین صفات مرقومه انفسد
 است لازم باشد و همچنین مقصود از ملا خط آنست اطمینان سلطنت
 جبریت حق بر سایر کائنات است این قدر نیست که این را در ذهن خود
 تصور کرده فقط از همان حقایق نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه جمیع
 اشیاء در دهر خود انداخته است بیک زبان و هر موجدی از امواج بحر
 و خازین در چشمه و باطن را پیش دریا می بود که میلاطم الامواج است
 بتخیل میگرد و همچنین تدبیر واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات
 متبسط است از هر ذره و ذرات جهان جلوه گر شود و تأثیری واحد
 در عالمی است و صفیات مجموع افرادی نمایان گردد و مثلاً هر قطعه
 از زمین و ذره هر قطعه آسمان که می ایستد حال او مثال حال کسی باشد
 که شخصی و منت او را گرفته مجازی دریا می واحد و جو آنچه کبدی پس

اگر آنکس در بارانی مندا آری قابل تحمل شل و دمی پندارد و اگر
 مو از ای حیدر میخیزد بیدارد و اگر آسمان را می میدد سیدین خود را
 باین سیدی شمار و پس سبب شات خود و عمر ازان شخص
 بحرری و مکد دوم پس ای پسر از صمم قسب خود صد اند که
 ماد اسکیه آن شخص دست میرا اگر فدا هست بهرست و بح بحرری ام
 امواج فرد را و کبر و یاد می راجح من پس تو اید و شده و اگر آن شخص
 دست من گذاشت پس در تمامی عالم اها لکس اهمیت چه ربه
 موجی ارد و با که حوام و اعداد لکنه تفریق حوام شد و در امر موجی را
 از اموال که نایب دست ازان یافته اند پس او چند ان مستحکم می مشبا
 که اگر شربان باطل دمان بران حماد آرد و با عدد ان شمشیر بر نه نه
 حلقوم او مندر در آسای اس حالت آن طالب اید صمیم قلب خوا
 می داید که ماد اسکیه بهرست حق دست محافظت اذ من مرد داشت
 است اسح بهرستی من ارم شود اگر چه در بادی امر قلع الموی صول
 ماست بخوابد رسد و و دیگر آن حافظ مطلق دست محافظت ا
 سر من برداشت هر مورد پیا سال و کس بد حال که مبرص کاد من شو

۱۸۷ و از اهلاک من کفایت می کند و لهذا پیشوایان این طریق که غلام خدا این
 مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارث ایشان با سلاطین
 جبار و با وجود قیامت الحوائج و انصاف مقابل می پرده نموده اند چنانچه
 قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است بدانی
 که مقصود از این کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی
 بسبب قربت اسباب اموال و مملکت و بعد از آن اعیال و فرزندان
 چنین امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم
 بشریت در دین دنیا و دنیا و دنیای طالبین راه نیست که خلاصه اش
 تکمیل فطرت انسانی است مقصود نیست بلکه مقصود آنست
 که خوفی و اطمینانی که از بدولت و سر بر میزند و عقل و جوش و زود را
 هر اکیده متاثر بر آن طالب بسبب قربت اسباب مملکت و بعد
 آن طاری می شود و خلاصه خوف و اطمینان طبیعی و انبساط این
 امر عارض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی ندون تمثیلی
 حاصل نمی تواند شد پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست
 خود بگیرد و آن چوب را استو بر بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که

من در چشم تو هرگز این زد و مرا مقصود محض استانت پسنید
 لابد نادانیه آن خوب بگوید از چشم اوست هیچ تغییری در حال
 آن بهتر از آنی نباشد و چون آن خوب قریب چشم دیگر در میان
 تغییر در حال او نیست میباید بداند ایشان را اما منظر از بند دیگر در
 حال آنکه در صمیم فکرت او در میان حرکت و فکرت آن بواجب تر
 نیست بهر قطعه ای و باید که حضرت این خوب بهر آنکه رسید
 خود از قریب باشد و او بعد از آنکه از نظر آن و تشویش دل او را
 قهرانی بکشد و خوف کند که در آن و از تو این او غفلت نمی کند و عین به عین
 این طاعت صادق همه کلمات را مثل چو است و شکات و در آنست
 است حق میباید از همه موجودات در آن مقهور و محط است او می باشد
 از هر خوف و اطاعتیان طبعی مستحب قریب و بعد از آنکه از امور
 صادره و مانعه امر و عادی شود و باقی حضرت ذکر یا علی السلام در
 قرآن مجید زنده که حضرت ایشان را خود گنشن خود و عظم
 ابدیه خود از جناب و ائمه العلامات پشیمی بعد از محمد صلی الله
 مردند و در آسمانی ملک آن جناب را هیچ گونه است بعد حصول و آمد

باد جو و سوانح عارض نشد و الا بعد در دعا سگ از صمیم قلب مرتبه ۱۸۸.

بیزد ازان جنایات سمع و نمی شد و چون در حصول ولد از عیب مبشر

شد که کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان بابیت نشان ایشان می‌رزد

لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُہٗ سِنَةٌ وَّ نَوْمٌ لَّہٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَاَیۡنِہٖمَا عِلْمٌۢ بِمَا یَعْمَلُوْنَ ۚ سُبْحٰنَہٗ عَمَّا یُشْرَکُّوْنَ ۚ لَہٗ مَا فِی الْاَرْضِ وَاَیۡنِہٖمَا عِلْمٌۢ بِمَا یَعْمَلُوْنَ ۚ سُبْحٰنَہٗ عَمَّا یُشْرَکُّوْنَ ۚ لَہٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَاَیۡنِہٖمَا عِلْمٌۢ بِمَا یَعْمَلُوْنَ ۚ سُبْحٰنَہٗ عَمَّا یُشْرَکُّوْنَ ۚ

افاده ۱۸۹ چون مراقبه عظیمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست

که روح تو کل یک در باب اولی مذکور شد بدین تن آید و بعضی از بابیت

کمال در زمین بمقام دوز مره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه اولیست

پیش بگیرد تصویرش آنکه حق تبار که و تعالی را در اشکون میشاد

است منجمه آن شان علم است که با وجود شدت مخالفت مخالفین

تعمیل در مواجده ایشان نمی فرماید و سبب آن شان عفو است که

هر چند عصای با نفس قبائح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند با چون

چشمین نیاز بر عتبه اذن نمایند و با غلاص دل توبه بجا آرد البته آن رحیم بر علی

اذ جرائم ایشان دو کند سببه در کف در حمت خود آن تائب را

بکمال عنایت و مهربانی پرورش می نماید و آن جریمه تقصیر را نسبتا

مناسبی سازد و تغذیب را به تنعیم مبدل می نماید و منجمه آن شان

سوم فیض است مثل ایزان عین و اثبات و رخ و اسمان آن
 که کامل و ناقص و متبوع و معانی و محبت و معاند و مکلف و غیر مکلف
 و آن اشراک نیدارد و در تباری از حمت او بدو اقرار گرفته که در جمعی
 و سقت کمال شفیق و رحمت انبیا آن و منجمله آن شایان و سعت
 است که در نفس کلام انساب و سعت جویده نموناست از آن
 بیانشن آنکه چنانچه بعضی قوسن کلامه پیش برود و مرثیه قصوی از
 مراتب و سعت صدور واقع میشوند که از هجوم امور مبتدیان و
 حیالات مختلفه و کارهای مختلف متعدد و دل تنگ و پر اکتید و خاطر
 غمی شوند یک تیر بر سر شود و چون مبتدیان میبازند و هر یک معامله را
 بخوبی مبرا انجام میدهند و هر یک کار خانه و ابد یک شایان او نیست
 میدارند و بعد می افراطی کنند که در یک کار خانه و همگی نیست خود غریبی
 شده کار خانه دیگر را بر باد دهند با اهل آن کار خانه و اینچنان وقت تسلط
 دهند که اهل کارخانهات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده
 و آنست که اولاد را می کشند و نه خانه را و قریطام و روزند که آن

کارخانه‌ای رونق شود و این آن چاره‌انداز است پوشیده و در زانیه ۱۸۹

عمود و قنصل به نشینند و همچنین در ملاقات مع الناس وسعت

خطبه پیدا کند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعداد است

و لازم جزو استغفار الحاجات و الاغراض بوضع می‌شود می‌آید که شبان

اوست و معانی بر رونق کار می‌آید که پیاده است بعد از آن شخص

پرسود و در دوس چنان نشیند که اختصاص که مرا با ایشان بهر سبب

کسی را از دیگران اگر چه اعلی و ادفع با اعتبار خدمت و مرتبت از من

باشند حاصل نشد باشد با لجه مغر و ملامت را دوری است کرده

معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد از آن باید فهمید که قدر که فرق

در مابین کارخانه‌ای و کارخانه این نفوس کامل است به‌منون قدر فرق

در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اگر است و هر کسی که

معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدر که بر کارخانه‌ای

در کار کند و معاملات که تاکنون مطلع خواهد شد به‌منون قدر و انبساط

وسعت الهیه در دوس و اقرار خواهد یافت و منجمله آس‌شان عدم

اعتنا بعد از استعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران

نیست آن حوادثی در مشافف آن منعم حقیقی و مشاهدات
 ادا امر آن مالک تحقیقی و مقایله شریع و مختبر انبیا چه سعی نمی نمایند
 برکادی بجز نزد آن حوادثی در دانه خود و در ابر روی آن اشتباه
 مسدود نمی سازد و از کثرت دلالت و کفالت خود اخراج نمی نماید
 بلکه اگر در طریق نادیب از یک طریق مرابشان موافقه می نماید
 الهیه هزاران طریق مرابشان نعم متناهی از دست می فراید بالجمله موافقه
 او در او دنیا در اکثر اجهان مشابه نادیب پدر مشفق پسر عاق خود
 و است که اگر چه آن پدر مشفق به مقتضای حکومت و حکمت خود
 که تمامی بسر عاق خود و پیش بیگیر و اما در بین آن سرزنش
 و نادیب بجز و امی و لطف پدری مسنود است و بالکل ادا امر او
 نمی دهد که به نفس این نادیب هم از قسم لطف و تربیت است
 لیکن مقصود در بین مقام آفت است که این نادیب و ابو جهی
 نمی کند که آن بسر عاق محض بر ما شود بلکه در هر موافقه و در سرزنش
 ما خلاص و در اهرام مراعات می کند که اگر آن که فراموش است از خلاص
 خود و از آن موافقه شخص نماید و از کفران نیست خود و نادیم است و باز آید

۱۹۰ البته باده نجات ازان هر که برده و میدا کرد و داخل آئین نامه مشیون
 جلال ذاتی است که بر توه ازان ر نفوس کامله می افتد و بعلو بهمت سستی
 میکرد و در هر کس که در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده باشد این
 امور خبیثه و نه را چندین لیاقت نمی یابد که بسبب ابرم آئین
 امور تشویشی در دل اود ایداید یا نرگزنی در معالجات اودست دهد
 و باده استنب سبب و شتم اودال در دل مثلا ظن بر عالی همست
 خطی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن که بر این ابدال را اسل عباد
 جس و جانشا کیست مانند قبل انتقام نمی داند باینکه این علو ذاتی
 الهی را با اعتبار انشیراح آن بشیون مرتبه اصد و باعتبار ظهور
 آثار این شیون مقتضای قانون حکمت در عالم اسکانی بالو بیت
 مستی می سازد هم پس الو بیت را مثل دذ خنی تصور باید کرد و علو
 ذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و مشیون مذکور و را
 بنظر شرح و برک و ظهور آثار آن را در عالم اسکانی بمنزله ثمره پس
 طایفه و انبوت را بعد ظهور آثار مراقبه حطمت لازم است که مراقبه
 الو بیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الو بیت محض تصور منفی

الو هیئت نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرد.

والیاب انه یحس أن یررأت نفس خود باشد که تخلّقوا یا خلق الله

اشیاء آنست باین هرگاه که معانی از مثالها مذکوره او را پیش آید مثلاً

و یاست قومی باو مسلم شود یا معانی است منتهیه برود هجوم نماید

کسی از منظر افغان یا در او مخالفت نماید معنی الو هیئت را یاد کرد

بپایه تفکرهای بکن شان الهی محض است بیما مانده معانی نماید بالجمله باید که حال

او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب او دوست است و

بر خاسته و منی و لباس و معانی مع الناس خیال و عقل او را امان

کرد و در تمام بدن او سرایت نموده است مثلاً و قبحه فکرم بکلام میکند

با سنی بر اقامه می نماید انسان لحد و گشتار و وضع و زمان آن محبوب

از ان منوره که میشود چنانچه خلق الله و در مصلب نفس صاحب این

مراقبه سرری زند و در تمام قوای او سرایت می نماید و باید دانست

که آثار مراقبات سه طریق ظهور میکند اول آنکه چهره غالب می

مراقبه آن میکند و از هم انسان چهره و نفس او بدی آید چنانکه شخصی

که بم النفس هدای لطیف می خورد و مفاسد کرسنه دیده موال بران

خدا و خیر باشد نفس الهیه آن کریم النفس لغمه از آن عذابان مغلس
 ۱۹۱ دم میدهد اینچنین چون غایب حق دیده بصیرت خود را مروج بفرط
 طالب ذکال خواستش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت با
 او نیست بجز معانی از معاللات و بایه که در میان آن کریم مدخل و بندگان
 خاص او که شیه مثل حالت محبوبیت میدوزد الهیه جرمی از لوازم
 آن شیون و آثار آن بهمانه قدر است بعد از طالب دور بر آت
 نفس او که بمعنا از تکلم نامر ضیافت حق باشد بنماش بیکر در دست
 اگر مراقبه عظمت کرده است آورد او جانی و ملا اعلی بهم می رسد
 و قهری و کومتی بر بعضی کار است حاصل می شود و اگر مراقبه نیست کرده
 او را دست جو غلبه و مغالطه شیر بجهت و بلکه عقود حطم بدست می آید
 و اگر مراقبه غایت کرده بر بعضی معاللات غایت مثل نماله و مسامره
 موید امیکر در طریق ثانی زود قبول انتظار است و ملا اعلی
 و ملا سافل و ارواح مقیده و مغلوب صلحای می آدم و این امر در باب
 اول و دوشای ذکر ثمرات حب الهی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق
 ثالث و اقل عطا است بمسایر آنکه مغلس دید خود را بر اطمینان لایزه

نو آنکه بازده و البتة فخره و ذخره و سقوط حصول قدری از این امور
 که اگر دید و پس مالک آن استیضای مذکور قدری از این استیضا
 هم مادی عطا کرد و چیزی دیگر که سبب این مفلس بود که اگر از جهن
 آن استیضای مذکور نشاء داد و از آن فرمود و مثلاً آن مفلس دید
 طمع خود را بر ندی و ذخره و سقوط حصول قدری از این استیضا مالک
 این طعام نشاء از آن عطا کرد و چیزی از نقد هم مادی عطا کرد
 و آن چیز در بدو مالک نقد اخراج نماید و در بعضی احوال چنین
 اتفاق می افتد که آن مفلس دریافت آن می که دید و طمع خود را
 بر آن ذخره و ندی داد و مثلاً مرض است و طمع حصول نو آنکه
 لزمه می دارد پس لابد مالک آن نو آنکه آن مفلس و مالک طعام
 چیزی که از حس نو آنکه نشاء مثلاً کلاه یا قاشی تسلیم خواهد کرد
 این عملیای غیر متوقعه و الحصول و الوافل عملیای نامند و همچنین چون
 مالک حق مراقبتانی از مستحقین حق یا معاملاتی از معاملات ادبی نماید
 البته نوافل عملیای فائز می گردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه یا مدون
 حصول آن و این نوافل عملیای مضبوط و قاعده یا مطلق و قانونی که عقول

بشریه آن را اذراک کند نمی تواند شد چه تعیین عطفه مانده بر مناسبت
آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعدا و آن طالب
دانش است مثلاً شخص در بدو نظرت ذکی التعلیل مجبور شده در آوان
طالب را از ثنوت مراقبه عظمت را مراد است نموده پس آثار آن
مراتب شده یا نشد اما شدت ذکای ذهن و قوت لطافت در علوم
فرصتی چه دست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت دل و ظاهر باشد مجبور
است توفیق حیوانات و بلکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگر چه این
امور مذکور به آثار مراقبه عظمت اصلاً مناسبت نمی دارد و به همین
سبب اکثر طالبین راهی ما شغال و احوال این طریق مراد است
می نمایند و چون که آثار آن را که حقه در خود نمی یابند صدای حرمان و
کلمات یاس و ناامیدی از مایشان صادر می شود حال آنکه نمی فهمند که
شاید که از هر یک همین اشغال و احوال امری دیگر از امور مقبوله عند الله
کو که از جنس آثار آن اشغال و احوال نباشد بدست آرد و بایستد و از
جنت هم مناسبت و در میان آن اشغال و اعمال و در میان این امور حتمی
ایشان به حقیقت گار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طالبه همین

و او که قصد ماضی کمال می شود که فلان کس را بسبب
 فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل
 و اعمال بجای آورید و این را از ان کمال دور خود نمی بایند در مادی تعجب
 سرگردان میشوند گاهی اقدام نمائید بسبب آن قصص می نمایند و گاهی
 در تصور مشروط و ادکان عمل شک می آورند که شاید این عمل غیر آن
 عمل باشد از ان کبر اصدا شده بود و حال آنکه نمی دانند که این کمال
 از جنس توانایی عطا شده است و از قبیل آثار آیین عمل و الله اعلم
 بحسب الصواب و موالهاوی الی طریق اگر شاد افاده شود چون مراقبه
 الوهیت کمال خود رسیده و آثار آن بیش از پیش ظهور فرمود
 و مقام کمال و تکمیل نادرست شده و مرتبه شایسته عین الله تعالی
 اگر دیده بعد از ان بعضی المکین را مقامی رومی نباید که خلعت خرم
 و تشریف بر قد تصور اذکاته و ناز با است و این مقام مقام انکشاف
 و الله است که و اصبر نفسك مع الّٰیّین ینلهون و هم
 بِالْعِلْمِ اِنَّ الْعِلْمَ یُزِیْدُنِ وَجْهَهُ و عزیمت بسوی این معنی
 فاضل هر چند البصاح این مرام بر تفریر و کلام منصوص نیست و اع

۱۹۴ نزد می نشیند نه آینه حسی و لیکن تخیل آن هر چند که ناقص باشد موقوفست بر تمیید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر از امور محسوسه و مینبیه بواسطت مثل آن می تواند شد مثلا احساس انوار شهباده بنور و بصیر میشود و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانی محسوسه بآلات جسمانی ظاهر که قسمی بواسطه حاصل میشود و همچنین ادراک عالم مثال بقوت خیال که مثال آن عالم دنیای غایب انسان است بدست می آمد و ادراک امور یکدین اقتضای اتحاد است بقوت و اهله که بین العقل و الحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقیده و خبریات مجرد بقوت عاقله که ممالک این امور در مجرد و بساطت است مستحق می شود و بر همین قیاس سائر لطائف انسانی مثل ادراک غای اعظم و حقانیت ملا اعلی باطنیه سر و ادراک وجود منبسط باطنیه خفی که لب لباب حقیقت جامعه انسانی است که ادراک آن می نماند پس از همین جا مشتغال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بی چون و بی چگونه و بی شبهه بی ثبوت مثالی از مادی تجلیات حاکم از تجلی اعظم که اصل همه

تجلیات است و منزه از مزاج و تنزلات و تنزلات است
و تنزلات است و منزه از مقامات جمیع موجودات و جامع صفاتی از صفات
یعنی در کیفیت آن مرتبه ذات که اودا محمول المثلث و متمم المثلث و
فی اودا و اندر غیر تو ر قدسی الهی یکسان نخواهد شد چنانچه در حدیث
شریف **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ بِي ظَلَمَةٍ مَّا لَقِيَ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورٍ وَمِنْ**
إِصَابَةٍ مَّا ذَكَرَ السُّورَةُ تَعْلَى مِنْ أَعْطَى أَضَلَّ الْمُنَادِي بَابِ مَعْنَى
و قد پس همان نور و سی و ادر عقول همه اودا و فطرت و دعت
نهاده اند پس آن قطره نور و سی و سیاه نور و سیاه است که در مجمع النور
کنون است و چنانچه سبب البصار فی الحقیقت همان نور
است و نمای بر روی چشم یکدیگر خود جسم چشم قوالب آن
و نمای او از ظاهر مثل نور و چراغ و شمع و نور آفتاب و ماهی از
موجدات آن است که آن بود فیضی و ادر مجمع النور و دعت می نهادند
بر آیه آن شخص در زمره کودکان بود و قوی شد و کور از جسم
چشم و از انوار ظاهر و جمیع میفتنی بر پس اگر چه خواهم الناس
و بادی نظیر چنان خیال میکنند که چنانچه چشم با چشم نور

آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تامل بکنیم البته در پانصد
 که اگر ابعاد فی الحقیقه بهیچون بود بر حسب نسبت اما چون آن نور از راه
 چشم می بر آید نسبت در این چشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار
 ظاهره بود همچون نور بر حسب نسبت با جهت این انوار در این باب
 ابعاد میتوان گفت حالا بگویم خود او را که این انوار بود با جهت پنهان
 بود و استیحاچه حای او را که بود دیگر همچنین آنکه او را که ذات است به جهت
 نسبت به جهت الی ایچ و همان قطره نور قوی است که در او ازل ظهور
 ارواح نصیه اهل معاد است که دیده و بعد از حقیقت اشباح در تیر
 لطیفه عقل مکنون شده و شعاع اود لطائف باطنه انسانیه با انواع
 بر نگار نگار و اگر آن گویا مکنون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بیض
 آفتاب و در ششهای مختلفه الالوان و الاشکال و با نوار ظاهره عینه
 مثل بزرگ کتب مجاوره و وجود انبیا کرام و عجمای ذوالاقدام و اولیای
 حنیف انبیا و انبیا شرح یافته آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب
 حدوثش آن بود قدیم و نفس انسانی میشود و یک آن نور قوی
 از ازل الازل در نفس مودع است و این انوار غیبیه است

آنست و اشراح آن کردید و پارس اگر چنانچه لکان در اولاد
 و طائفان و انبوت و رساوی احوال چنان نخیال نمود که در اک حق
 جل و علا بلطفه کتب باطلیه و غیر باطلیه حق یا امثال آن یاد حاصل
 شده است بزرگ کتب میزد و در داند و ادب و ادب و ادب و ادب
 دست داده اما اگر بحقیقت بی رند البته بد آنند که سبب حقیقی
 تو خالی است همان خود قدسی است که در ازل الازل نصیب ایشان
 شد و تمامی لطائف باطنیه و اوقاف بخشیده و حقیقت کتب و انبیا
 سبب همان بود و در ذهن ایشان قرار گرفته اند و کتب و ادب
 ال الازل از ان بود محروم ماند و مثل او حاصل داد و است و در حق او
 با انوار نام و عقیده و لطائف باطنیه انسانیة نقی نمیرساند و مثل
 اتمی در عین روز و روشن در عوالم و بها کلب می افتد آدمی با نقد
 نت که شمع ایمان خود قدسی و در مکتب لطائف انسانیة ظهور میفرماید
 و محسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم و در این راه می باید و در هر لطیفه
 نوعی از تو خالی است و امکانات تجلیات از تجلیات بدیند آثاری از آثار معارف
 حضرت حق که مناسبان لطیفه است می نمشد و در لطیفه دیگر نوعی

دیگر اژدر را سودمند گویند بر روی کارد می آرد و این لطیفه نورانی را به حجر بهشت
 ۱۹۵ باقی می نمایم پس حجر بهشت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده
 شیشه های مختلفه الاولان افروخته باشد تصور باید کرد چون این مقدمه
 فهمان نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت
 شب نمایان میشوند اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صغیره
 آن کوکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون بر آید بر نظر
 ناظر جلوه گر کرده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه
 در نور بربط آفتاب منطمن میشود و چاره ای نورانی دیگر که شریک تمام
 بساط علویات و سفینات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که
 مراتب انعکاس بر همان نور آفتاب در مرتبه احدیه او منطمن میشود
 و همگی فرع و اصل یک رنگ می گردد و همچنین چون کادر نقش گاه با حجر
 متالی پرده می آید و تمامی البسه لطائف باطن خود را فرود میریزد و
 شعاعی مقدس از حجر بهشت سر بر میزند و تمامی لطائف را
 رنگ خود میدهد و تمام باطن آن سالک از نور تابا حجر بهشت سبزه و
 زنده آید و در تمام بدن شخص نور پهری صراحت کند و تمامی بدن

آن شخص بر نفس صفت دیده و اگر در دین حال خبر آن حال
است که سالک راه ولایت را در مبادی سادگی طاری می شود که
قلب ایشان وسعت می گیرد و تمام بدن ایشان در این کم می شود
پس همه وجود ایشان قلب می شود و چنان حال در جنب می باشد
چرخ مستقیم قطره به نسبت آریای اخضر تم نمی داند و به حمایت این
حال آنست که تمام وجود سالک آنکه نمل قالی که در دین مال آن حال
آنست که تمام باطن آن صاحب کمال واسطه ادراک ذات بحت
شود و شایان بهر باطنه که نام شخصی که تمام وجودش قلب گردیده و
جنب شخصی که تمام باطنش چرخ مستقیم شده و به نسبت ولایت
شخصی کامل باین مقام می رسد او دیگر دیگر از اعاظم کبر و است
و قبض دیگر در دین باطن این شخص اصلا آنرا آن را نمی باید می باشد
آنکه شخصی بر ذات علوم دقیقه می کند و همه کانه با او علی قوت
حائز می شود او هر یک باعث که در دست حواس ظاهر می شود و مثل خط و شی
برده و در روی چشم نیاید در صورت آن که این کانه در کار او خلل نکند
آنرا خست نیست آنچه از تصور این مقام در حیطه تجربه و تلمذ می رسد

[illegible]

از امور بنابر طبیعت از مکر و کثرت دادرین و فراد از آنها عادت میبرد
 لیکن زبان و جگر بمقابل کلمات خود احساسی مرفوعی یا از آنکه بگوید
 بنماید حاشا و کلاچه این مزدگودان اعمال خود را از آن خود نمی داند
 چنانکه بمقابل آن آید و از جزائی باشد بلکه چنانکه شخصی از عیای
 پادشاه عالمیه و در طلب استرضای او ذوقی مانع و مرکر دان مانند
 در مناصب چندم سلطنت مثل سپهبری و جماعت داری و اسکن
 آن انتقالات و تحولات در زنده و باختر در مقام قبولیت و در خصامندی
 سنان و کفالت و کالت شاهی پادماند یافته و بجهت خاص ملقب
 گردیده پس درین حال او را پاد طلب مرغوبانی که در حکومت
 مولای او موجود و در مملکت او متحقق است حاصل شد و هر چه
 نفیس که در خزائن سارنانی است ظلمش می تواند کرد و زبان و جگر
 آن در جزا بدل علامت چیلگی خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد
 چه مثل این طلب دوجی او عینی است پس قبیح که خود را از مرتبه
 عالی فرد تر آورد و در زمره اجرائیه و نخواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای
 این علامت همین است که جمیع حاجات خود را که از جهت آن طلب

۱۹۷ بر خورایت و توفیق از کرامت است این مدعا از مولای خود نباید بگوش
 و چون در قبضه از باب این کمال با حفظ اوجها و مقبولیت و محبوبیت
 فائز میشوند و قدم را بر سر و در مقصد صدق نصیب ایشان می گردد و بلخ
 و قریب اعلیٰ فائز می گردند و در هر حال خاص و عید با اختصاص ملقب میشوند
 البته سیال اسوی امور در خور و دارین سائر و چون آن امور و در خور آن
 مولای خود و در خور آنجا از طلب امری از امور اگر چه بس و دفع و
 بدیع باشد بهر سبب لا صوح قدیم حرث در مقام قبولت در دل
 ایشان حادث میشود و در وجهی که آن امور و اینها بر خورای اعمال خود
 طلب نمایند بلکه تو باطنی که مقتضای علاقه و خیر و نیت و نیت کبر و لیا
 طلبت جلیو طقسایه در حق ایشان موجب از یاد قرب میباشد
 در صورت بهر نظم موسی اندر درخت آتش دید بهر گرمی شد آن
 درخت از نار شهنوت و خمر صر و صاحب دل و این چنین دان
 و این چنین انکار و القبه چون از باب این کمال باین مقام و حال
 می رسید بسبب اختلاف استعدا از این خلیفه فرقی میکردند و چون
 بسبب کمال علو منجذب خود شدند و صوح قدیم حرث و در مقام

هر چه بر خوبات و کمالات کوفین را در مصائب و مشکلات واردین ،
 و از امور حسبه دیده دانسته التفتاتی بسوی طلب مر خوب و فزار
 ز کرد و از الامصائب و استحقاقات مشکلات الاصبیغ منصب ایشان
 مبرر نمیزند منصب اعموم مگر محبت و عدم تمیز در تأمین مکر و در
 مر خوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و در نو این امور
 مذکور و الهی که پایه ایشان بیس بلند است از آگاه باسئال این اعمور
 در تنویب ایشان التفتی بهم رسیده و سرور و ابتهاج مان مناصب
 اعلی است از آگاه فرجهی دیگر طلب نماید اگر چه او پایه عرض حاجات
 بهم رسیده است بدیکه نمر عزیمات دانی و کفالت یزدانی ذلای
 او را دایب الاحابت و غمزد او را دایب الکل بدل کرده و قومی دیگر در عرض
 حاجات و استحقاقات و طلب مر خوبات و سرور و کمالات
 و متغی در شفقت بنابر استحکام علامه محمودیت و انظمام حاجت
 که شمارنده کی است و بنابر رحمت بر اهل اضطرار و احوال حاجات
 جلال که هر کرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی می باشند
 که در دل ایشان اقصای طلب مر خوبات و استحقاقات مشکلات

و شفاعت دومی آنجا که حادث می شود لیکن بسبب گناهان نادیده ۱۹۸

و غایت اجتماع بر کفالت حضرت حتی با وجود کمال اعتقاد احاطه علم

ازلی بسر ابراستنیاد و اطمینان و بستان حال اکتفا کرده زبان

قال و ادراک ترا احوال بعمل نمی آرند که حسب سنی سؤالی علی علیه السلام

بیان شان امثال این اعیان است و حق جل و علا البته دعای حالی ایشان

قبول می فرماید و حواج قلبیه ایشان را انجام می نماید باینکه مقتضای

قلبی ایشان را و نفوذ با تقرب بر دومی گامی آرد و ایشان را

بیکس سایر عظمای محافل قرب و منقطع می سازد که ایضا این امر محض

برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای قلبی ایشان متحقق

گردیده و این امر باعث مزید اعتبار و منزلت گمان افتاد ایشان

می گردد و ایشان را در جای نشین رتبه بسبب این معامله

و امثال و اقربان خود بدست می آید * فائده * اگر چه تفصیل است

فرموده این فرق ثلث بر فرقین آخرین من جمیع الوجود عطف محض و خفا

صریح است * ع * هر گلی دارم و بوی دیگر است * لیکن قوم

ثالث را بنظر از یاد اعتبار و جاد و ملا اعلی بر قوم ثانی تفصیلی که هست

بر اینجهی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را منظر
 ظهور و مقتضیات عظمی و جبروت و حصول مقام و سلالت فهایین
 ارب و فائز و در و جنون فیوفین عیبیه و جمود و تاسیست منعی
 ایشان و در شیائیات و بر قوم ادن نصیاتی که است بر اینجهی از حقیقت
 پوشیده نیست و العلم عند الله و فائز و عذریان پادشاه و اولاد و ان
 و منافات که حضرت ایشان را و اولاد ایشان است و که هر دو طریق پیمیش
 آید و اگر چه نظر بر این که الایت به ایت آیات که این کتاب مستطاب
 بر این مشتمل است و بلکه حقیقت خود و جمیع قاطع و بر این شاطع است
 لیکن از بسکه در بین چندی از اهل انکه بر ناسنس حال و ابر حال می
 شناسند و در حال و احوال یعنی نزد ایشان غاو و اجناد کلام بسبب
 اعتقادی که در حق منکم آن کلام تقلید اجماع و جماعه دانند می باشد
 حالیکه اهل دانش و اعتقادی منکم بسبب کلام اجماع و جماعه دانند
 این کتاب را میستایند و ابر و اولاد کلام که چنین فائز و منعمان از
 باشد و علی که درون غرور و افتاد و ناظران این معنایین را بسبب
 اطلاع بر فائز آن که حضرت ایشان این معنایین را از کمال

میرسد و الا در وجه نفس او کاس من می ماند و این امر را در جرئت قوم ۱۹۹

نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که نزد اوست کتب دانش

مندی باصناع دیگر مثل سونبختی یا خود او با صیانت می کند

البته در تقصیر آن شخص بعد از یک امری مستتر حادث می شود که

اگر ایضا آن شخص می گویند و آن بلکه دأمد و نفس آن شخص مستتر

می ماند و این شخص پس وی آن ملکه التفات کند یا کند آری چون

این شخص بان ملکه التفات می کند و در ابروی گامی آرد و آثار آن

بر منبسط ظهور و میرسد و الا در پرده بگویند تحقیقی می ماند چون این مقدمه

مستند پس باید دانست که اگر عاده آینه ترین قانون جاری

شده که نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاریات و مباحثات و

از کار و اشتغال و مراقبات بدست می آید بطریق خرق عادیست

بعضی نفوذین گانده و اولان نسبت حاصل می شود و بعد از آن مبادی

آن ملکه عاده آینه بر همین قانون جاری شده است که مضامین

بناست و نسبت بعد تحصیل کتب عربیه و قانون ادبیه بدست

آید اما بعضی نفوس گانده بطریق خرق عادت ادلار همان مضامین

لطیف الخلاق می نخلد و از او اصطلاح تو هم هم لدنی می خوانند و آن
 خدایت اویسده منت ایشان ملامی آید بلکه احیاناً در تحصیل مبادی
 ماسه انده این قوای محتاج می شود و مثل اصباح مقید باین دیگر بیکم احیاناً
 از سازی عادی می تانند انچه حضرت ابست از استت طرق ثانی
 بعضی قادر بر دست بند و قشند و قتل از مادی حاصل شده اند
 نسبت قادر بر و قشند بر پسر یا نش آنگه شست
 رگت نیست و این نو خاست آکناب به است ماست
 روح مقدس جناب حضرت لوت الخلیل و جناب حضرت خواجه
 بهاد الدین قشند و چون حال حضرت ایشان گزاید و دناقرت بکمال
 فی الجمله ساز می و دینان و دین مقدسین و دین حضرت ایشان
 مامد و بر اگر بر و اند از این هر و دائم تقاضای طلب حضرت ایشان
 مماند بسوی خود و میسر می و اما بیکه بعد انقباض و مماند و و قویع
 و مصالحت بر سر گشت و دوزی هر و دوزی مقدس بر حضرت ایشان
 مماند اگر شد و دناقرت بکمال هر و دناقرت بر قشند حضرت ایشان
 نو بر قوی و دناقرت و دناقرت می و دناقرت در مماند بکمال حصول بیست

۲۰۰
 از دو طریق نصیبه حضرت ایشان کردیم و اما نسبت چشمتی پس
 چنانچه آنکه در حق حضرت ایشان بنویسید بر قدر خود حضرت خواج
 حاجان خواهد طلب الا قطب بن خجیاد گاهی قدس سره العزیز شریف
 فرماید که در مرقه مینار که ایشان خواج بنده در حق ایشان روح
 پر فلولح ایشان ملاقات متحقق شد و آن چنانچه حضرت ایشان
 بوجهی پس قوی فرمودند که نسبت آن خود بعد از حصول نسبت
 چشمتی متحقق شد بعد از آنکه ازین واقعه دوزی و مسجد اکبر آبادی
 واقعه بلده دهلوی حرمها اید تعالی عن آفات الرحمن و بر حاجت از
 نسبت آن خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سنگات
 تخته بوسان آن محفل و اینست منزلت کتاب از دوزیم حصار آن محفل
 حضرت نجیب مزاقیه فرموده و بودند حضرت ایشان بر کلمه مستقیمه آن
 توبه پس فرمودند بعد از آنکه آنجا بنشیند ملاکت مانس نکات از دست
 توبه شده فرمودند که اگر در حق جل و علا شخص جنایت خود بلاقه متطابق
 ختام نسبت چشمتی یا از دانی داشت من بعد آن در آتین و تعالیم
 طریق چشمتی باز می دست کشادند و بعد از اینها ایام این کتاب مستطاب

نه ان مختوی گوید و فرمودند اینست طریقه ایست ثغاره فنیست بلکه واجب
 استفاده است از تشبیهات بحسب مقتضای مجز ویر و شاف و کبر و امثال آن باین
 بید و اندشت که کمالات و اضریت وید و بصیرت ادب است کمال را کمال
 کمال قدسی سبک و اند و بحسب کمال قدسی بود بصیرت ایشان حدت
 و بزمی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم و لب و دهان و دماغ ایشان
 به هر چه که التفات کنند و نمی توان و در تالیف آن فردا که گفته فراموش است و
 خود را باینده نس که با که حشمت و کمال و کمال است و آن حضرت
 بکمال اند روح می باشد و مثل که او باین التفات بسوی بیخبری متحقق شد
 حقیقت آن خبره بیانی شرح و بسط خود پیش و قوی به بصیرت و حاضر
 گوید و بدین که مقصود از این کلام تفصیل است که در این است
 به این طرق و لایست بلکه مقصود از این کلام اینست که در نفس حالک
 و اندشت بودی قدسی حادث می شود و که به حسب آن نور و اودا که
 نسبت به صاحب نسبت که که افضل و اعلی باشد می توان کرد
 همانکه در مجمع النور وقت ماعمره نهاده اند که نسبت آن وقت اودا که
 هر جسم بیشتر از بقدر عظمت و ضاعت خود در کمال که چنانچه آن

کرده اند که استناد در پیوند اندام مسلمان حاصل شود پیشین باید دانست ۲۰۱
که حضرت ایشان از بدو نظر نسبت به کمالات طریق نبوت احوالا
مجبور بودند و از این طریق از وجدان تلاوت مناجات لاسیما
و نماز و تعظیم شرع شریف و دور غیبت و اتباع سنت و کمال
تفرستادن تلوث بدعت و میلان غیبی به سوی طاعات و کرامت
جهانیه از معاصی و مسایات در خرد مسامی بر ایشان ظاهر و ماهر بود
انقضیه آثار طهارت جلیله در جلد و طبیعت ایشان پیدا و انوار
منعادات از لیه بر جبین سارگ ایشان مود آنو و مال نکه مفتاح کنوز
به سعادات که ابواب منقحه بود و طریق معنی طریق نبوت و طریق ولایت
باعث آن گشاده کرد و حضرت ایشان را دست آمد آن حصول
مال از دست جناب بدایت ماب قدوده از باب صدق و عفاف زنده اصحاب
فنا و تقاسیم العلماء و سند الاولیاء بحمت الله علی العالمین
دارت الانبیاء و المرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ
محمد العزیز مع الله المسلمین بطول نقایه و اعترافنا و المسلمین
بمحمد و آله و انبیت و حضرت ایشان را اجنات ایشان در بدر نقیه

نقشبندی شریف بیعت حاصل شد و از بیس حصول بیعت در رکعت
نوحیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شکر و در نمودن که بسبب همان
و تان مع عجمه که اوقات طریق نوبت که بمجمل آورد و فطرت مندرج بود و به تفصیل
و شرح انکامیده و مقامات طریق ولایت را احسن و حقه حلوه که کر اید
اول و انصاف آن مقامات ایست که حضرت ایشان جناب
و مقامات مبارک و اعداوت الله و سلامه علیه و رسام دیدند و آنحضرت
حرمانست مبارک که خود حضرت ایشان خود ایدند و وضعیکه یک یک
حرمانست مبارک که خود در فقه در امن حضرت ایشان می نهادند و
بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود داری اذان رویای حقه ظاهر و ماهر
یافتند و همس واقع شد ای ساد که طریق نوبت حاصل شد بعد از اذان
روزی جناب ولایت مبارک علی مرتضی کرم الله وجهه جناب سیده
نسای فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما اینخواست و بیدار بسن
جناب علی مرتضی حضرت ایشان دست مبارک خود و غسل دادند
و بدن ایشان را خوش شست و شو و کرد و در مثل شست و شو کرد و اما
مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا البیاضی بس قاهر و بدست

۴۹۵ بهار که نزد ایشان پویشانند پویش بسبب همین واقعه کمالات
 و طریق نبوت نهایت جادوگر گردید و اجنبای ازلی که در ازل الازل
 بکون بود بر منصفه ظهور رسید و حمایت رحمانی و تربیت پردازانی ملا
 و اسطفا احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتر و وقایع متکثره
 ملی و ملی بوفوح آمدنایکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشانرا
 بدست قدرت خاص خود گرفت و چهری را از امور قدسیه که بسبب
 وقوع بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرد و فرمود که ترا این چنین
 داده ام و چهرهای دیگر خواهم داد و تا ایکه شخصی بجناب حضرت
 ایشان استغای بیعت نمود حضرت در آن ایام علی المعلوم
 احد بیعت نمی کردند بنا بر اعلیه متمس آن شخص را بهم قبول نفرمودند
 آن شخص پیش ادیش الحاح کرد و حضرت ایشان بان شخص
 فرمودند که یکم در روز توقف باید کرد بعد از آن هر چه مناسبت وقت
 خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر استقار و
 استبدان بجناب حضرت حق متوجع شدند و عرض نمودند که بند را از
 بندگان تو استغای کند که بیعت بمو نماید و تو دست مرا گرفته و هر که

و درین عالم و سبب کسی را می بگردانند و سبب دیگری همیشه بینند.
 و اما صفت ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس در این
 معامله چه منظور است از انطرف حکم که هر که بزرگوارست تو چون
 خوا پدر کرد که لکها ناماشند هر یک را اکفایت چه اهم کرد الفصه. امثال
 این و تائید و استنباط از معالای صمد در عرض آمد غالبی که کمالی است
 طریق نوشتن و ده عدای خود و سبب الهام و کشف و عاود حکمت
 ای سید از دست طریق است که ده کمالات را در موت و انانیت استنباط
 کمالات را اول ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه ای
 طریق اولیای الهی مجاهدات و ریاضات و عبادت و اشتغال و مراقبات معین
 کرده اند و هر یکی ازین امور و تقصیر طالب امری احداث میکند
 بسبب و او در اثر اشتغال یک امری مستغرق و تقصیر نکند
 حادث می شود که آن طالب سبب آن امر معالیم قدس از ساطع می آید
 و همان امر موجب ملوک و طالب است. حضرت حق جل و علا آن
 امر و نماید تقصیر طالب خود و نمی ماند او را سوی این امر و لا حظه
 باشد باز آردی سبب الامر بسوی این امر تا آن که منتهی شود و لا

. جعیم اعلیٰ و ادنیٰ از نور مصطفیٰ باشد و اسم اعظم و اما اخذ میاد می
 . نفس باید و انست که تعین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات
 فی الحقیقت فطن شریع است و کسر که در مقام قرب انزاع
 تا نم می شود اگر آن عزیز از قدم انبیای باشد لابد که صاحب شریعت
 مبدی می شود و الاتبعین او ضاع طرق موصلا الی الله از جرد طبیعت
 او فواره صفت می جو شد و در آن تعلیم و تعلم را کنایه شنیست
 فائده درین گمانی چند که مشتمل بر اشارات اجمالیه معانیست
 . حضرت ایشان است فوائد است بسر جایای و منافعیست پس
 عظیمه از آن جمله است آنچه در صد و نهم مرقوم شد و از آن جمله فیه شد
 به نعمت الله است که امثال امر و اما ینعمه و یک فیه از آن صورت
 می بند و از آن جمله ایضا ظاهرین است که هر کسی که طالب حق جل و
 علا باشد و طالب صداق حضرت حق از دل او سر بر آورده و ادایه آهستی
 بسوی مقام مطلب یابی خود متحقق گردد و از آن جمله تبیین جمله اهل
 زمان است که ولایت را از ممنوعات حقیقه شمرده و منحصر بر ادل
 این است دانسته قابل باقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

السلام على من اتبع الهدى والحمد لله اولاد آخر اوقاف مرا

باطنا و صلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه وسلم

الحمد لله تعالى که طبع کتاب مستطاب جراط المستقیم

پایزد و نام محرم است یک هزار و دویست و سی و دو

هشت ابجری مقدس، ترجمه محمد عبد الرحیم صفی

پوری و محمد علی زام پوری در نوادر اوراق کاتبه

لمع شیخ هدایت الله صورت اختتام

پذیرفت ربنا آئنا من لدنك رحمة

وهي لنا من امرنا رشدا وصل

على سيدنا محمد وآله

صورت